بلى قادرين على ان نسوى

بنانه

عزا بزا رعى
[illegible]

نظيرة ابتثى — اول

اب ت ث ج ح خ　د ذ ر ز س ش ص
ض ط ظ ع غ ف ق　ك ل م ن و ه ى

نظيرة اجدمتى — الثانى

اج ذ ش ظ ق ن　ب ح ر ص ع ك و
ت خ ز ض غ ل ه　ث د س ط ف م ى

نظيرة اى عنى — الثالث

اى ع ى ب ز ف　ت س ق ث ش ك ج
ص ل ح ض م خ ط　ن ه ظ و ذ ع ه

نظيرة ابجدى — الرابع

ا ب ج د ه و ز ح ط ى ك ل م ن
س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

نظيرة ماهى — الخامس — الهطى

ا ه ط م ف ش ذ ب و ى ن ص ت ض
ج ز ك س ق ث ظ د ح ل ع ر خ غ

۷۰۸۰۲:۴ | ۳۰۷۵۰۴ | ۱۰۱:۱:۴ | ۴۱۶۱۶۴

ب د و ح ی ل ن) ظ ذ ث ش ق ف س) غ ض ر ت خ ض غ) اج هـ ز ط ک م

ب د و ح ی ل ن / اج هـ ز ط ک م — یا هو — ع ص ر ت خ ض غ / س ف ق ش ث ذ ظ

محرم زر سکوک | صفر در آینه | ربیع الاول ابخ | ربیع الاخر برروی گوسفند

جمادی الاول بر نقره | جمادی الاخر بر روی بر معمر | رجب بر قرآن | شعبان بر زر چه سکه

رمضان بر شمشیر | شوال بر روی آب | ذیقعده بر روی لوح | ذیحجه بر روی زن وجیه

دایرهٔ ابلت
اب ل ث و ع ض ی ک ش هـ س ذ ط ق ر د ن
خ ح ص غ ج م ث ز ف ظ

دایرهٔ اقوت — هفتم
اق و ت ک ظ ع هـ ش ی ض ص د
ر ط ف ن ج خ ح خ م ب ن س ز ا ث غ

دایرهٔ ابسک — چهارم
اب س ک ح ط و ر د ق ج ض ن ز
غ ف ث ص م ذ ع ی ت ش ل خ ظ هـ

دایرهٔ اضحک — ششم
اض ح ک ز هـ ط ج ف ر و ض ث
ق ذ ن ص ت غ د م ش ب ع خ
ل س ي

[redacted]

بدوح یلن | عصرت خضغ | قاعدهٔ حرف برفع

[redacted]

ب د و ح ی ل ن ع ص ر ت خ ض غ
ظ ذ ث ش ق ف س اج هـ ز ط ک م

احهز طکم خ | شقفس ثذظ
مکطز هجا | ظذث شقفس

حروفات نورانیهٔ ال ر ک هـ ی ع ص ط س ح م ق ن

بروایت دیگر ص ر ا ط ع ل ی ح ق نمسک هـ

حروفات ظلمانیه ب ج د و ز ق ش ت ث خ ذ ض ظ غ
ف

بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر و تمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله اجمعین بدانکه عمل تالیف باقی
از حضرت روحانیه مستنابه بمطالب انسانیه ایجنانین است که بهمی اسم طالب را استه مدخل بریر
کیفیت مدخل کبیر و مدخل وسیط و مدخل صغیر و بینی عددی ماخوذ اسم طالب را در تحت مدخل کبیر
و مدخل وسیط و مدخل صغیر و بنویسی در تحت این اعداد حروفی که مطالب باشند پس رد کن
عشرات اسم طالب و مات و الوف ش را بسوی احاد هر چه حاصل شود بنه بمدخل وسیط و بنه
در زیر این عدد حروفی که موافق باشد باین اعداد پس رد کن عشرات عددی موضوعه
واکه در تحت مدخل وسیط بود با حاد و حاصلش بنه در مدخل صغیر و بنه و حروف مطابق
را شرط است که عددی رد کرده شده از وسیط متحد باشد و اگر مختلف باشند دلیل کنند بر غلط
در حساب پس یاد کرلون الجزی که در تحت با حاصل و زیر نهاده تا متحد شود پس بطلبکی
اسم طالب امثل آنکه اگر نام او احمد باشد بنویس از حروف اول او الف لام و ما برین
مثال ال ف و از دویم حروف که حا است حا الف برین منوال ح ا و میم آنم ی م و چهارم دال
برین صفت دال پس ضم کردان حروف موضوعه که در تحت مداخل ثلاثه است برین حروف
مبسوطه بر وادیش بنه در تحت مداخل ثلثه عددی را که حاصل شود و همچنین که بینی
از قبل نهادی در تحت مدخل ثلثه بر نهج سابق پس بگیر حروفی که حاصل شود از اسم طالب
و ابتدا بحروف طالب کن و بطلبد از حروف مکرر او و هر گاه که خواهی عمل کنی بطلبکی اسم

ومطلوب را چنانکه ما تقدم ذکر رفت جمع کن تکرار او بگردان او را اسطری و تکسیر شش کن
تا زمام ظاهر شود و در هر سطری از سطور تکسیر که باشد ازین الفاظ دروی که نام اسم ششم
شم بفهم مبهم جمله شش اسم پس نظر کن در وی اگر بر سبیل استقامت باشد چنانکه ذکر
رفت بگیر هفت حروف از ما بعد او بدرستی که اسم اعظم یابی و اگر چنان باشد که عکس
باشد برین مثال ا ل د م س ا م س ب م ع ب م ع ق ا م ش ی پس بگیر هفت حروف
از ما قبل او منعکس و در هر سطری از سطور مکسره که باشد در لفظی از الفاظ عشره بلغة
اینست او ع و ط و ث و ثا نی ها هو هی هل پس اگر مستقیم باشد بگیر چهار حرف
ما بعد او و اگر منعکس باشد برین مثال و ا و ع ع و ط و ث ا ث ث ا ه ی ب
و ه ل ه پس بگیر چهار حرف ما قبل او منعکس پس بگیر عدد ماخوذ از اسم اعوان و
جمع ساز اسماء اعوان مقبوله و حذف کن مردوده را و اسماء اعوان مقبوله
آن باشد که موافق باشد یکی از اعداد موضوعه که در تحت مداخل اثنا عشر است
پس اگر اسماء اعوان مطابق باشد یکی از مداخل اثنا عشر او مقبوله است و اگر مطابق
نباشد چاره اینست که بگردانی و آنرا مقبوله سازی باسقاط حرفی یا بزیاده نقطه
یا نقصان نقطه یا بزیاده حرفی پس اگر مطابق شود باین تدبیر خوش مقبول است و اگر
نشود مردوده است بعد از ان جمع کن اسماء مقبوله و حذف کن مردوده را بنویس
آنرا سطری تا زمام ظاهر شود انگاه نظر کن در آن تکسیر اگر در بعض سطور از الفاظ
عشره لفظی باشد پس بر سبیل استقامت چهار حرفی که بعد ازین الفاظ واقع است
برتمد

بترتیب منسوب باید گرفت و اگر لفظ بر عکس باشد چهار حرفی که قبل از و باشد
مقلوب باید گرفت بعد از ان که اسم ملک است و ملحق ساز بآخر او لفظ ائیل که بعینه
برین اسلوب است که ذکر رفت و بنویس در پاره کاغذ سطوری که مستخرج انداز و و
اسماء الله و اسماء اعوان و بنویس موسعه چندانکه ممکن بود و دیگر ۲ ابجد بر چهار
ترتیب می باید که در تکسیر است پس بخور کن بمقل عود و عنبر و بخور رایحه بجهت رابعه
تکسیر اول پس بگیر عددی جمل سطر اول را تکسیر اول طرح کن تا بینه الی یکی باقیست و
بنویس در کاغذ و ببازوی راست بر بند اگر دو ماند ببازوی چپ و سه ماند حفظ
کن در زیر دیگ ثانی و اگر چهار ماند در نزدیک آب و اگر پنج ماند در هوا معلق گردان اگر
شش ماند در زمین دفن کن علی التحقیق مطلوب حاصل می شود و درین جمله چنانکه
مشعلع شمس باذن الله تعالی و قدرته بتمثیل اسم طالب شمس الدین بود اول
۵۰ ۱۰ ۴ ۳۰ ۱ ۶۰ ۴۰ ۳۰۰
تحقیق را چنین نویسیم ش م س ا ل د ی ن جمل مدخل کبیر شش ۴۹۵ مدخل وسطانی
۴۷ جمل مدخل صغیر شش ۹ حروف ش اینست ت ص ه ک ز ط اسم مطلوب ح ص
و ل ا ل م ا ل مدخل کبیر شش ۲۴۳۶ مدخل وسیط ۳۰۹ مدخل ها حرفی که موافق این اعداد
است ح ل و ل ح ب ی بطلق دیم اسم طالب را ش ی ن م ی م س ی ن ا ل ف
ل ا م د ا ل ی ا ن و ن ت ص ه ا ک ز ط بسط اسم مطلوب ح ا ص ا د و ا و ل
ا م ا ل ف ل ا م م ی م ا ل ف ل ا م ر ل و ل ح ب جمله عدد مداخل بسط اسم طالب
مدخل کبیر ۱۴۳۵ حروفش خ ت ا ه مدخل وسیط ۱۱۳ حروفش ق ی ب مدخل صغیر
صغیری ۱ ب بیر

۴ حروف‌شی د جمله اعداد مداخل اسم مطلوب مدخل کبیر ۹۱۶ حروف‌شی ظ ی ح مدخل وسیط ۱۱۴ حروف‌شی ق ی ز مدخل صغیر ۹ حروف‌شی ط جس ملحق کرداننده یعنی تکرار حروف دور کنند و برجمله بنویسد جمله شی ی ن م س ال ف د و ت ص هـ ک زطع ف ت ب ح ط ظ چون دربین تکسیر نگاه کردیم دور زمام عاشر یافتیم ا ج ب ازما قبل او برداشتیم نعت حرف بدین اسلوب بوقیلتس و اسماء للاعوان که از این تکسیر مستخرج شده اینست صتنظ حکن هتفرظ ینقصان نقط غین ۴ مانند زع خنتقف بنهط کقطب طاهر کفطب بحذف طاء ثانی مقبول شد و این اسماء للاعوان المقبول است و باقی مردوده را مقبول ساختیم بعضی باسقاط حرف و نقط و بزیادة نقط و نمی بحذف و برین منوال شقرظ خنتقف صتنظ بنقصان نقط کطب بحذف حا شوظ و عبر بنقصان نقط خنتقف شقط بزیاده نقط کطب بحذف قاف بس جمله را مقبول ساختیم و در یک زمام کشیدیم و تکسیر کردیم تا مخرج زمام باب پیدا شد

ص ن ت ظ د ل ح ن ش ف ز ظ د غ ب د خ ش ق ف ن ه

ط ا ک ظ ا ب و اگر تکسیر کنیم تا آخر نهایت مخرج کتابت بتطویل انجامد و بمقدار این قدر کفایت باشد و درین تکسیر ششم اسم یافتیم از اسماء ملایکه اینست تکیائیل بزملائیل دکتمرائیل عسطائیل خنتقائیل نقطعائیل و از اسماء ... اعوان مخرج شده به پنج نقط ازان الفاظ اینست عوطو

ع

٤

هو مى هل د فراد عزیمت بعد د سطور تکسیر اول است و آن دوازده سطر است و عزیمت اینست اقسمت علیکم بالملائکة رب العزة تکیائیل بزملائیل دکتمرائیل عسطائیل خنتقائیل نقطعائیل بحی بوقلتی و بحق الهنا و الهکم ان تسرعوا و تبادروا الی هؤلاء الاعوان صتنظ دکن دعر هتفرظ خنتقف بنهط کطب و امروا الیهم بتحصیل العمل کثیرا انی و عزمت علیکم یا ایها الاعوان المذکورون ان تحصلوا الی ما لا کثیرا و الا فسلط الله علیکم هذه الملائکة المذکورون ان یضربوا وجوهکم و ادبارکم و ان اجبتم فرحمکم الله ما بشروا بالجنة التی کنتم توعدون و الا سلط الله علیکم یا معاشر الملائکة فلان ملائکة فلان الملیک یعنی و ستقان باب بهذه الاسماء الوحا العجل الساعة بالذی لو جب علیکم الطاعة بحق هذه الله و نور وجه الله و ما بعثی العرش من جلال الله و عزته و عوض اینجا یکاه از آن جن نقط تازی الفست که قسم و عزیمت و آنچه بدان مانند بهر زبانی اگر بلغت تازی گویند نیکوتر و فصیح تر بود و اما سطرها که مستخرج اند از اسماء اعظم و اسماء ملائکه درین باب اینست طلشرا بجنمعسطا ظلوفکر تظعتور هید حسکفین ملفسطاع لکوعو مستقحیا شفر ططر یبغیب بکجو بلصکو اجذ و ططر تفسی طهبنی طلح خصفنتر کثفرف فطر نعیتقوا یا کظن لن غخضم سقصطحر از عهد شلیتی نطیقکو

ای وحروف زمام اول از تکسیر اول حساب کردیم در عدد این بود ۳۲۲۱
وازین عدد سنه طرح کردیم باقی سنه ماند میزان این تاریست پس چون
میزان وکلام وعزیمت معلوم شد چون این همه شرایط بجا آورده باشی
بزودی مقصود او حاصل کرود وهرچه خاسته باشی بیابی ان شاء الله تعالی
واین سر اعظم است که خدا تعالی آدم را تعلیم کرد و اثبات حجت گردانید
بر فرشتگان وممکن نیست که مثل این بدست کس افتد وسر او را دریابد چون
دریافتی عزت عزیز داریش تا خدای تعالی ترا از ترکیب این اسماء بمنها
امید برسند واز نیاز وعجز بتعز رسلطنت ان شاء الله تعالی اما باید که از لحوم
حیوان پرهیز کند واز غیبت وزنا وفواحش دور ماند چون این همه شرطها
آورده باشد بعضی از آنکه از مکان برخیزی مطلوب تو حاصل گردد و
مطیع است جمیع را برآنچه وصف کردم ترا الا غیر ارواح کافه بدین اسمه
الکریمة المبارکة واستعمال کن جمیع را برآنچه وصف کردم ترا از خیر وشر و
نفع وضرر از امور دنیا که خطا نشود ان شاء الله تعالی وحده العزیز

تمت تمام شد تحریر بوقت عصر این رساله ربانیه
تحریر فی التاریخ دهم شهر شعبان روز سه شنبه ۱۱۹۲

المدار عليها في معرفة الوفق الثلاثي وهو بدوح اجهزط فتقرا
عند وضع الباء هطريال بديع السموات والارض انا يكون له
ولد ولم تكن له صاحبة وخلق كل شيء وهو بكل شيء عليم وعند
وضع الدال دميال مادامت السموات والارض الا ما شاء ربك ان
ربك فعال لما يريد وعند وضع الواو وما امرنا الا واحدة كلمح
بالبصر ولقد اهلكنا اشياعكم فهل من مدكر وكل شيء فعلوه
في الزبر وكل صغير وكبير مستطر ان المتقين في جنات ونهر
في مقعد صدق عند مليك مقتدر وعند وضع الحاء
حمعسق كذلك يوحي اليك والى الذين من قبلك الله العزيز
الحكيم وعند وضع الالف الله لا اله الا هو الحي القيوم
وعند وضع الجيم جليش جاء الحق وزهق الباطل ان
الباطل كان زهوقا وعند وضع الهاء هو الله الذي لا اله
هطوش هططهيش

ذا نقطاع

الا هو العزيز الحكيم وعند وضع الزاج تعطا زين للناس
حب الشهوات من النساء والبنين والقناطير المقنطرة
من الذهب والفضة والخيل المسومة والانعام والحرث ذالك
متاع الحيوة الدنيا والله عنده حسن للاب وعند وضع الطا
هطمفشد طه ما انزلنا عليك القران لتشقى وهذا دعا يقرا
قبل قرات العزيمة ولا يوثر الدعاء الا اذا قرات الاعتصام
وهو المجاب وهو هذا الاعتصام بسم الله الرحمن الرحيم
عزمت عليكم يا اصحاب السحر والوسواس واعتصمت
بك بالله بحق الخضر والياس وبحق كهيج مهيج كهكهيج
جحجوع بحق موخوع موخوع موخوع مهمجوع دهكلوع
فهمعوع بحق ايخ ايخ زجر زجر هيموع طفعاح اذر
انحاش وبحق ادم ونوح واعتصمت بك من شر الجن

والانس

والانس والشياطين والجنود والاتباع ومن كل افة وعاهة
واعتصمت بك من كل بلاء بحق دانيال وبحق ايخ ايخ ارش
ارش وارش وارش ولورش لورش وبحق اهيا شراهيا
براهيا اذونيا اصباوث الشدي وبحق عظمتك يا الله
يا الله يا الله احفظني من البلاء والافة والعاهة بحق
زجر ايها ال شلخ الال ازبال صغ يخفي ممیال مطیعا
لك بال اجيبوا ايها الملائكة السبعة العلوية واحضروا
الملوك الارضية بحق هذه الاسماء عليكم ولا حول ولا
قوة الا بالله العلي العظيم وهذه عزيمة الوفق المشار اليها
بسم الله الرحمن الرحيم برهية كرير نقلية طوران
فزجل بزجل تقرقب برغش برهش غلمش خوطير
فلنهوذ برشان بشلخ اجيبوا اما انا طالب منكما

اجيبوا شكيلخ ابيرهبو لا كحطير قرمز اثقل انغل يا قومنا
اجيبوا داعي الله انغل يا ال ليط اجيبوا قبرات عيا ها كيد
هؤلاء باسم عظيم هو اسم الله شمهاهير شمخاهير اقسمت
عليكم يا روحانية هذه الاسماء بحق ما تعلمونا من هذه وبحق
عهد الماخوذ عليكم لانقياد فيما امرتكم به وهو كذا وكذا
اقسمت عليكم وانه لقسم لو تعلمون عظيم بعزة العزيز المعتز
في عز عزة واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الايمان
بعد توكيدها وقد جعلتم الله عليكم كفيلا بحق الاسم الذي
اوله ال واخره ال زيال يا ال تنكة تكة بنكفال يا ال شلغ
ال تغتغال اقسمت عليكم يا خدام هذه الاسماء ان تحضروا و
تطيعوا امري بحق هذه الاسماء عليكم وبحق الملك الموكل
عليكم وهو الله ميططرون وبحق ما اقسمت عليكم ان تسمعوا

الوجري

الوجري وتطيعوا امري العجل العجل العجل الوحا الوحا الوحا ماطوا
حاطوا حاطوا احضروا احاطوا احضروا واجيبوا بحق الطاعة
وذكر بعض الناس ان هذه العزيمة التي ياتي ذكرها هي العزيمة الثالثة
للوفق وانها اتم من التي في نفس الشرح وهي بسم الله الرحمن الرحيم
ال شلغ بوغزنوه به بيه بيهم بيكة تنكفال تغتغال اجيبوا
يا ال ورزيال ال جبال اقسمت عليكم واعزمت عليكم بعالم الغيب
والشهادة الكبير المتعال مهراقيش ومن يعرض عن ذكر ربه
نسلكه عذابا صعدا اقسمت عليكم واعزمت عليكم بهيهية
برهيتة كرير تقليه طوران فرجل برجل ترقب برهش
غلمش ترهيش خوطير فلتهوذ براشان شلخ شكيلخ
ابيرهبو لا كحطير قرمز اثقل يا ال اجيبوا يا قومنا انا اجيبوا
داعي الله قبرات عيا ها كيد هؤلاء باسم عظيم هو اسم الله

شمخا هير شمها هير اقسمت عليكم يا روحانية هذه الاسماء
بحق ما تعلمون من هذا وبحق العهد الموخوذ عليكم لنقياد
فيما امرتكم به من جلب خير او دفع شر او طرد او اجماع او
تفريق اقسم عليكم بعزة العزيز المعتز عليكم في عزه واوفوا
بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الايمان بعد توكيدها وقد
جعلتم الله عليكم كفيلا بحق الذي ليس كمثله شيء وهو السميع
العليم البصير الا ما اجبتم وفعلتم لي كذا وكذا احضروا واسمعوا
بحق ابجد هوز حطي بطد زهج واح وبحق بد وح جبط
وبحق اهيا شراهيا براهيا اذوينا اصباوث ال شذاي وبحق
الملك فغشلساخ وبحق الملك ميططرون وبحق ما اقسمت به
عليكم ان تسمعوا الرجاى وتطيعوا امري العجل العجل العجل
الوحا الوحا الوحا ماطوا احاطوا احاطوا احضروا احاطوا احضروا

واجيبوا

واجيبوا بحق الطاعة ايمما تكونوا يات بكم الله جميعا ان الله
على كل شيء قدير وكان الله على كل شيء مقتدرا تمت العزيمة
وهذا استعجال يتلوه خمس مرات او عشر مرات بالترتيل
بعد ما تتلوا العزيمة على الغرض الذي تعلمه والبخور وهو هذا
الاستعجال وحاج اوجاج كهايج كهايج كهارش كهايش
لوهاثوكم هلوميرهليا اهليا جليا جليا وما امر الساعة
الا كلمح البصر او هو اقرب ان الله على كل شيء قدير قام
الشرح واعلم ايدك الله وايانا ان السبعة الكواكب في بيوتها
اثنا عشر برجا لا يخلو باسره ان يكون طالع احدكم ما ذكرنا
منهم فافعل بمقتضى ما تريد ان كان المعمول للناري فناري وان
كان لهوى فهوائي وان كان مائي فمائي وان كان ترابي فترابي
وانصب الطلسمات في طوالعها ويجتنب النحوسات في اعظم

اموره واتق الله تعالى ولا تبغ الفساد في الارض ان الله
لا يحب المفسدين واعمل بما يرضي الله ورسوله صلى الله
عليه وسلم اذا اردت ان تحضر شيئا مما تريد فانظر طالع ذلك اول
الشيء الذي تريد احضاره واكتب الوفق ان كان المطلوب
طالعه مفردات فاكتب مفردات الوفق وان كان ممزوجا
فاكتب ممزوجات الوفق وصور صورة المطلوب واقرا الاسماء
واقسم بها فان رايت شيا والا فاقرا الاستعجال فانه يحضر
كلمح البصر وامن الرسول وتقول ما تريد اقرا العزيمة
الى اربعين مرة   فاذا اردت ان تهلك عدوا فانظر الطالع دوم
وركب الوفق وصور صورة العدو والذي تريد هلاكه به من حية
تنهشه او حجر يهشمه او سيف يقطعه او ما اردت تكون فاعلا
واقرا الاسماء واقسم بها ولا تترك الاستعجال فانه ينفعك

ويكون

ويكون ذلك باذن الله عز وجل فاتق الله تعالى   فاذا اردت سوم
خراب بيت او مدينة او حصن او دار سفلي وعلوي الا انك
تصور السفلي كانه على الارض والعلوي كانه على جبل وتصور
ما تريد هلاكه به من صخرة واقعة على ذلك الدار او المدينة
او الحصن فانه ياتي النازل من حيث يقع من حيث ارسالك
على المطلوب وذلك ان تصور الوفق للمفردات للمفردات و
الممزوج للممزوج وتقرا العزيمة وتكررها فان ذلك يكون باذن
الله تعالى   اذا اردت ظهور شيء من العجائب والاصوات چهارم
والطبول والنقارات فصور صورته بعد ان تصور الوفق
وتجعله بين عينيك ثم اتل العزيمة واقسم بها والاستعجال
واقل قراءته عشر مرات فانه يكون من العشرة الى اربعين
مرة   اذا اردت تهييج انسانا محبوبا او تزعيج پنجم

مطلوبا فصور صورته من ورق ان كان انثى فانثى وان كان
ذكر فذكر وتصور صورتك من ورق وتركب الوفق
وتشكه مع صورتين في خيط بعد معرفتك بالطالع و
تعلقه بين يديك وتقرا العزيمة والاستعجال وتقسم بها
ولا يرنك احد فانه يحضر في الحال ولقد فعل هذا التهييج
بين يدي ملك من الملوك وكان وصي صعيديا فلما اقبل
ذلك اختلج واطرب وتجربه ذلك كان لاحضار لاجواريه
فاتق الله ترشد واذا اردت ظهور نارا او بارقا او شهب
فصور تحت الوفق واقرا الوفق واقرا العزيمة ويكون الطالع
ناريا ثم اقرا الاستعجال وتقسم به فانه يكون ذلك على الفور
والله اعلم واذا اردت ان ترى بحارا ونهارا وعيونا
تجري فصور صورة ما تريد بعد ان تصور الوفق وتقرا

العزيمة

العزيمة والاستعجال وتقسم بهما ويكون الطالع برجا مائيا
على ما تريد ما ذكرناه باذن الله تعالى واذا اردت
ذهاب شيئ من المياه وتضويره فصور ذلك الذي تريد
تحت الوفق في طالعه ثم تكشطه حتى تزيل جميع ما صورته
وعند الكشط تقرا العزيمة والاستعجال واذا اردت ما الابار
وما كان في حفرة فاكتب الوفق في طالع رجل وادم الوفق
في ذلك الماء الذي تريد تقويره وانت طاهر ناظرا الى الماء
وانت تتلوا العزيمة والاستعجال حتى تراه غاير الا يرفه
هذه مضرات المسلمين فاتقوا الله ولا يرجع وباله عليك و
لا تلقه الى جاهل اذا اردت نزول الغيث فانظر الى
طالع ذلك الوقت يكون مائيا وركب الوفق واجعله يكون
في منخل شعر وصب الماء على الوفق في المنخل واجعل تحته انا

اخر واقرا العزيمة والاستجال فانه يقسم وياتيك سحابه ممطرة
عليك الا ان تزيل ذلك وهو عجيب في ذلك بقدرة الله
واذا اردت ان تصرف في البلاد فاتق الله تعالى وذلك
ان تاخذ عروق الخربيون وهو الرافتكتب به الوفق في طالعه
وتسير بالعروق معا الوفق وتقرا العزيمة والاستجال فانه يذهب
ذلك بقدرة الله تعالى واذا اردت ان تمرض عدوا
فاكتب الوفق في طالعه في شوك وصور صورة
واغرس الشوكه في احد اعضائه فانه لايزال اليما
سقيما وانت تقرا العزيمة والاستجال الى ان تغرس الشوكة
واذا اردت ان تظهر خضرة اوزدعا او عشيا و
سباتا فصور صورة ذلك بعد ان تكتب الوفق وتجعله
عند الصورة وتغطيه عن اعين الناس وذلك طالع المريخ

وتقرا العزيمة

وتقرا العزيمة والاستجال واقسم بها فانه يكون ذلك وهو
سر عجيب اذا اردت ان تختفي من اعين الناظرين
فخذ سبع حبات شعيرة واكتب في ورقة والعزيمة و
مرسه في مقدار رطل ماء حتى تذهب الكتابة كلها واجعل
الشعير في ذلك الماء ثم ازرعهم واتركهم حتى يكونوا في طول
اصبع ثم اخرجهم ويكون الطالع زحل لانه للظلمة ثم تعمل قدر
اوقية زيت في زجاجة واجعل الزرع معها الزجاجة ثم اكتب
الوفق واجعله في ذلك الزيت فاذا اردت الاختفا فادهن
جميع جسمك لا تترك شيا من اعضايك من الدهن وانت تقرا
العزيمة ثلاث مرات فامض حيث تريد فانه لا يريك
احد فاذا اردت ازالته فاغسل بماء الحار فان ذلك من الاسرار
واذا اردت انسلاخ اعضايك بان يكون الشمس او القمر

الفارب فاكتب الوفق وامرسه في دهن الزيت واطل بما
تريد من اعضايك وان اردت جميعها ومكن منه ما يجد
في جنب ذلك العضو اي انه قد انسلخ منه فلا يضر شيا
فيقرا العزيمة عند ان تدهن العضو واذا اردت ذهابه
فاغسل العضو بالماء الحار واذا اردت ان تنوم
احد فاكتب الوفق على الطالعه واقرا العزيمة وانت تمسح
بالورقة التي فيها الوفق من غير ان يعلم فانه يقع نايما
كانه ميت وكذا اذا اردت ان تطول نومه اكتب الوفق
على ما ذكرناه والقيناه على راس النايم واقرا العزيمة سبعا
فانه لا يزال نايما الى ان يزيل الوقف من تحت راسه و
هذا ضار بالناس وبالانسان وكذا المجنون ان تكتب الوفق
على ما قد ذكرناه وتصور صورة الشخص الذي تريد جنونه

وتسقط

وتسقط منه مقدار حبة من بطنه على انه قلبه
وانت تقرا العزيمة وتذكر ما تريد فانه يتم ذلك و
لا خير في هذا فاتق الله عز وجل واذا اردت
ان تمنع انسانا من حاجة يطلبها فاكتب الوفق على
ما ذكرناه وصور صورة ذلك الشخص في الورقة التي
فيها الوفق والصقها بحائط واضرب بها بمسمار
حديد وانت تقرا العزيمة وتقول جيئت فلانا وتذكر
اسم الشخص عن كذا فانه لا يستطيع ما يريد من سفر او
حركه او احداث شيء واذا اردت ان تفتح
الاقفال والاغلاق من الابواب والصناديق وغيرها
مما تريد فاكتب الوفق مقلوبا على عود سواك وادخله
في الاغلاق باطنه فاكتب الوفق على ما ذكرت لك واضرب به

الابواب اعلاها واسفلها وانت تقرا العزيمة والاستعجال
وذلك في وقت المشتري فانك تسمع من تعلق العرب و
الاستعجال فانه ينفتح سريعا باذن الله واذا اردت
ان ترى في منامك شيا تريد حصوله وحقيقته فاسبغ
الوضوء وقم بركعتين اقرا فيهما ما تيسر ثم التفت عن
يمينك واكتب الوفق بزعفران وان جعل معه مسك كان
حسنا وبخر بعود رطب والبان جاوي واتركه عن
يمينك وانهض قايما وصل ركعتين تقرا في كل ركعة بعد
الفاتحة قل هو الله احد الله الصمد مائة مرة فاذا
سلمت فاقبض الوفق بيدك اليمنى ناظرا اليه وانت
تقرا العزيمة اربعين مرة ثم تقول في دعائك عند تمام
الاربعين اللهم اني اسالك ان تراني في منامي كذا وكذا ثم ارقد

عن يمينك

عن يمينك رقدت على وجهك فهو حسن ثم تقرا والشمس
وضحيها سبعا والليل اذا يغشى سبعا وتنام والوفق تحت
راسك على شقك الايمن وقد اضمرت ما تريد فانه ياتيك
شخص لطيف في منظره وربما اراد المصافحه وتسال عما تريد
ويجيبك على ما اضمرت وهو سر من الاسرار الكريمة المخزونة
لين كل شيء من امور العالم يحصل به فافهمه واعلمه واتقوا
الله في جميع ذلك ولا يرجع وباله عليك واذا اصورت شيا او
احضرت شيا واردت صرافه فاش نحو بالتكل لينصرف وقل
انصرفوا ماجورين اذا اردت تطلع الطست في الهوى
قدر شبرا او ذراع فاكتب على الدايرة هذا الاسم سكسطرة
واقرا عليه هذا الاسما مرة فانه يرتفع الى ويقام ترتفع واقفا
فاذا اردت ان تنزله اقرا عليه هذه الاسماء ٢١ مرة طفطياك

صحكما سمعياك حمساك وبياك رباك حومياك فانه
ينزل وان لقيت حبل في ثوث وتلوت عليه هذا الاسم
٢١ مرة فانه يعود ثعبان عظيم الحيل وان اردت ان
يعود على حالته فاقرا عليه هذه الاسما السبعة وعلى كل
حرز سبع مرات وتقرا الايات الجامع ان كان حاملا فهو
خمسة واربعين مرة وان كان الافراد فهي خمسة وعشرين
مرة وان كان الازواج يقرا عشرين مرة واما العزيمة فهي
جارية على الازواج والافراد والكامل هو ٤٥ مرة لا بد من
تمام ذلك نقله منا كلام شيخنا وبركتنا علي ابن يوسف
المغربي رحمه الله امين واعلم انه مركب على الاربع
الطبايع على ما يريد منها ترابي وماءي وهوايي وناري
فالناري يستعمل في الحرب بان تاخذ قبضة من تراب

طاهر

طاهر وتتلو عليه الوفق سبعا وتذر التراب في وجه العسكر فانهم
ينهزمون باذن الله تعالى وقوته واما الهوايي فللمحبة
يكتب بدم عصفور ومسك وزعفران ولاخراج الجنين
وتيسير الولادة ويكتب ايضا على خزف الجديد وتضعه
تحت قدمها فاذا اوضعت فازله عنها في الفور والا
اخرجت احشايها ذكر انه صحيح مجرب واما المايي فيكتب
ويمحا ويشرب بماء المطر ويخرج على سايح اودية اي يكتب
الوفق ويمحا بماء المطر ويشرب به في موضع طاهر مشرف على
الاودية فان الله تعالى يسقي الموضع طول العام وينزل عنهم
الجدب ان شاء الله تعالى وفي تكسير الكتب داهية عجيبة
واما الترابي فالحراسة ما يستحب دوامه وتخليده على ما
اختار العلما وفيه حبس وتحيرة للسارق اذا كتب ووضع في خرقة

١٦

محمد ... الله ... محمد عثمان

٦	٧	٢
١	٥	٩
٨	٣	٤

تم تم تم

ووضع في موضع الخيبة واما الهوائي ايضا يكتب للمسجون
في قطعة من طين معموله له مثال الصيفحه ويرما بها في ما
جاري نافذ الى فضا وادي له شروط الزوم تقوى الله تعالى
والعمل بطاعته واستعمل البخور اللبان ليوم السبت ويوم الاحد
طيب وليوم الجمعة عود رطب وزعفران والعزيمة تقرا بعد الفراغ
من كتابت الوفق المبارك وهو هذا الوفق المشهور المذكور في
جميع النسخ وبالله التوفيق والايعانة والله اعلم وهذه الاوفاق
المشهورة والحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد
واله وصحبه وسلم

مائي

٨	١	٦
٣	٥	٧
٤	٩	٢

هوائي

٤	٣	٨
٩	٥	١
٢	٧	٦

ناري

٤	٩	٢
٣	٥	٧
٨	١	٦

ترابي

٦	٧	٢
١	٥	٩
٨	٣	٤

٩	١٢	١٧	٢
١٦	٣	٨	١٣
٤	١٩	١٠	٧
١١	٦	٥	١٨

تم تم تم

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

وطبايعها كما ترى فما كان من الاعلى فهو نار ثم الهوى ثم الماء
ثم التراب فهذه الطبايع التي دخلت فيها جميع الموجودات
وهذا مثال الجدول

نار	ا	ه	ط	م	ف	ش	ذ
هوا	ب	و	ي	ن	ص	ت	ض
ماء	ج	ز	ك	س	ق	ث	ظ
تراب	د	ح	ل	ع	ر	خ	غ

واعلم انه لا يقام الهيولي الا من هذه العناصر اذ هي
مبادي الاشياء فاعلم ذلك واعلم ان حروف النار
والهواء سبعة وكذلك الماء والتراب فهذا عدد كل
عنصر واعداده ومجموع اعداد العناصر الاربعة
خمسة الاف وخمسة وتسعين وتسعمائه واعلم
ان هذا العدد يشتمل على كل ما في الموجودات
من الخير والشر والحق والباطل والهدى والضلال
وكلما يخطر في الاوهام وهذا باب يطول شرحه

بل العالم

١٧

بل العالم يعلم المراد من ذلك فاذا اردت
التصرف في العالم والمزاجات الموجودات
لما تريد من الخير والشر مثاله انك قد
اضطررت الى دفع عدو عنك او اجتلاب
خير من صديق اليك فاذا اردت ذلك
فاعرف اسم ذلك الشخص الذي تريد
منه ذلك وكم فيه حروف فابسطها
قدامك ثم تنظر ما الغالب عليه من
العناصر فاي عنصر وافقه من العناصر
فاضف اليه ذلك العنصر يعني حروفه
مثاله قد كان اسمه يلايم حروف
النار غالب فاضف اليها حروف عنصر الباد

مزوجة فيكون العمل بها في البسط اربع
مرات وان كانت مفردة فالعمل
بها في البسط خمس مرات ثم تنظم الاسماء
المزوجة رباعية والمفردة خماسية فيخرج
من ذلك اسماء فافهم ثم لابد ان
يفضل معك حروف بعد نظم الاسماء
فابسطهم كما بسطت الحروف اول مرة
ثم اعتبر عددها فان كانت مزوجة
فانظمها رباعية وان كانت مفردة فانظمها
خماسية فانك تخرج منها اسماء الاعوان
الذين يخدمون في ذلك العمل فتكون
الاسماء الاولة هي التي تكتب والاسماء

الثانية

الثانية هي اسماء الاعوان ثم لابد غني ان
يفضل معك حروف من هذه الاسماء الثانية
فابسطها كما فعلت في الاول ثم اعتبر هل
هي مزوجة او مفردة فافعل به كما فعلت
في الاول بالاسماء فانه يخرج من ذلك
اسما وهي القسم الذي تقسم به على تلك
الاعوان فتكون الاسماء الاولة التي تكتب
والثانية اسما الاعوان والثالثة هي
القسم الذي تقسم به على الاعوان وتصرفهم
فيما اردت في طبيعة ذلك العلم مثال
ذلك عدد حروف الاسما عدد حروف
النار وهو البسط الذي اشرت اليه فيما

تقدم من الكلام وهو عدد البسط خارجا
عن عدد الطبيعة فافهم ذلك واما هذا
فهو عدد النار كما قدمنا فيكون العدد
ثمانية وثلثين حرفا مثاله اهطمفشذ
اح دخ مرس ه ت س ع ه ارب
ع ي ن ث م ان ي ن ث ل اث م ا
ي ه س ب تع م راي ه حروفها ثمانية
وثلثين فهذا صورة عدد البسط ولما
اعداده خمسة الاف واثنى عشر وثلثماه
وان اردت ان تعرف هذا فاحسب
حروف البسط بحساب الجمل فتقسمها
جملة فيبلغ خمسة الاف واثنى عشر و

ثلثماه

ثلثماه واما عدد حروف الهوى الذي
هي حروف سبعة فيكون عدده وهو بسطه
ثمانية وثلثين حرفا مثاله بوينصتض
اث ن ي ان س ت ه ع ش ر ه خ م
س ي ن ت س ع ي ان ا ر ب ع م راي
ه ث م ران م راي ه اما مجموع عدد هذه
الحروف بحساب الجمل ثلاثة الاف
وسبعة وسبعين وثمانماه وحروفها
ثمانية وثلثين واما عدد حروف الماء
جزكسق فنظم الذي هي حروف البسط
مثاله ث ل اث ه س ب ع ه ع ش
ر ي ن س ت ي ان م راي ه خ م س م را

يا ه ت س ع م راي ه حروفها ستة
وثلثين عددها ثلاثة الاف وواحد
وعشرين وسبعمائة واما اعداد حروف
التراب الذي هي د ط ع ر خ غ ستة و
ثلثين على ما مضى في المتقدم اذ هي
حروف البسط مثاله ا ر ب ع ه ث م
ا ن ي ه ث ل ا ث ي ا ن س ب ع ي ع
م ر ا ي ت ي ا ن س ت م ر ا ي ا ل ف خ و
ستة وثلثين اما اعدادها الفين وخمسة و
ثلثين وسبعمائة فافهم ذلك ترشد ان شاء
الله تعالى واما اعداد حروف الايام فهي
سبعة وذلك ان تلك الاربعة انقسمت على

سبعة وهي قسمة سبعة كواكب فاذا اردت
عملا من الاعمال في اي يوم اردت فتاخذ
اعدادها اي اعداد ذلك اليوم وهي حروفها
ثم تبسط الجميع على ما تقدم ذكره ثم خذ
عدد حروف الساعة التي بدات فيها العمل
والبسط الجميع على ما وصفت لك في الخير و
الشر وجميع امور الدنيا فانك تصيب ان شاء الله
تعالى وهذه ذكر اعداد حروف الايام تتلوها
حروف الكواكب فافهم ذلك حروف
يوم الاحد ا ح د ث ل ا ث ي ا ح د ث ه
م ر ا ن ي ه ا ر ب ع ه حروفها ثلاث وعشرين و
واعدادها الفين وواحد وهي بسط حروف

يوم الاثنين ا ح د ث ل ا ث ي ا ن ا ح
د خ م س م ر ا ي ه خ م س ي ا ن
ع ش ر ه خ م س ي ا ن حروفها
ثلاثة وثلاثين واما اعدادها ثلاث
الاف وتسعمائة وثلاثة وستين
حروف يوم الثلثا ا ح د ث ل ا ث
ي ا ن خ م س م ر ا ي ه ث ل ا ث
ي ا ن خ م س م ر ا ي ه ا ح د حروفها
اثنين وثلاثين واعدادها الفان
وخمسمائة وعشرين حروف يوم
الاربعاء ا ح د ث ل ا ث ي ا ن ا ح د
م ر ا ت ي ا ن ا ث ا ن ي ا ن س ب ع

ي ا ن ا ح د حروفها ثلاثين واعدادها
الف وخمسمائة واربعة حروف
يوم الخميس ا ح د ث ل ا ث ي ن
س ت م ر ا ي ه ا ر ب ع ي ا ن ع
ش ر ه س ت ي ا ن حروفها
تسعة وعشرين واعدادها الفان
وسبعمائة حروف يوم الجمعة ا
ح د ث ل ا ث ي ا ن ث ل ا ث ه
ا ر ب ع ي ا ن س ب ع ي ا ن
خ م س ة حروفها ثمانية و
ثلثين عددها ثلاث الاف ومائة
وعشرة حروف يوم السبت ا ح د

ثلاثين ستين اث
نين اربع مراه حروفها
ست وعشرون عددها الفان و
تلثمائه واربع وستون ويتلو ذلك
حروف الكواكب السيارة السبعة
السيارة اولها زحل وهو فى الفلك
السابع وهذا حروفه س بع
ه ث مران يه ث لاثين
وهي ستة عشر حرفا اما اعدادها
الف وثمانمائه واربعة وثلاثين
ثم المشتري وهو فى الفلك السادس
وهذه حروفه اح د ث لاثين

اربع

اربع ين ثلاث مراه اه
بع مراه مرات ين ع ش
ره حروفها اربعين وهو بسطه
اما اعدادها ثلاثة الاف وسبعمائة
وثمانية وعشرين ثم المريخ وهو
فى الفلك الخامس وهذه حروفه
اح د ث لاثين اربع ين
مرات ين ع ش ره س ت مرا
ت ه وهي ثلاثين حرفا وهو بسطه
اما اعدادها ٣٩٢٩ ثم الشمس
وهو فى الفلك الرابع وهذه حروفها
اح د ث لاثين ثلاث مرا
٨١ ٤٠٠٥ ١٣٠٠٥ ١٠٠٥٠ ٥٠٠ ١٣٠ ١٣٠٠٥ ١٤٠

ي ه اربع ين ستين وهي سبعة
وعشرين حرفا وهو بسطه اما اعداده
٨٠٠٨ ثم الزهرة وهي فى الفلك
الثالث وهذه حروفها اح د ث لا
ث ين خ مس ه س بع ه مرات
ين وهي اثنين وعشرين حرفا وهو
بسطه اما اعدادها ٩٠٧ ثم العطا
رد وهو فى الفلك الثاني وهذه حروفه
س بع ين ت س ع ه اح د مر
ات ين اربع ه وهي اثني وعشرين
حرفا وهو بسطه واما اعداده ٩٠٩
ثم القمر وهو فى الفلك الاول وهذه

حروفه

حروفه اح د ث لاثين مراه
اربع ين مرات ين وهي اربعة
وعشرين حرفا وهو بسطه واما اعدادها
٩٠٩٤ فافهم ذلك وتتلو ذلك حروفه
الساعات وهي اثنى عشر ساعة
الاوله اح د ث لاثين اح د
ستة ث لاثين خ مس ه وهي
خمسة وعشرين حرفا وهو بسطه
اما اعدادها فهي ٨٠٧ الساعة
الثانية وهذه حروفها اح د ث
لاثين خ مس مراه اح د خ
مس ين ع ش ره خ مس ه وهي

اثنين وثلاثين حرفا وهو بسطه اما
اعداده   الساعة الثالثه
اح د ث ل ا ث ي ن خ م س م ا ى ه
اح د ث ل ا ث ي ن خ م س م ا ي ه
خ م س ه وهي ستة وثلاثين حرفا
وهو بسطه واما اعداده
الساعة الرابعة وهذه حروفها اح د
ث ل ا ث ي ن م ا ت ي ن اح د ا
ث ن ي ن س ب ع ي ن خ م س ه
وهي احد وثلثين حرفا وهو بسطه
اما اعداده   الساعة الخامسة
وهذه حروفها اح د ث ل ا ث ي ن

س ت م ا ي ه اح د ا ر ب ع ي ي
س ت ي ن خ م س ت وهي
اثنين وثلاثين حرفا وهو بسطه
اما اعداده   الساعة السادسة
وهذه حروفها اح د ث ل ا ث ي
ن س ت ي ن احد ا ر ب ع ه
س ت ي ن خ م س ه وهي تسعة
وعشرين حرفا وهو البسط اما اعدادها
٦:٨:٢ الساعة السابعة وهذه
حروفها اح د ث ل ا ث ي ن س
ت ي ن اح د ا ث ن ي ن س ب
ع ي ن خ م س ة وهي ثلاثين حرفا

وهو البسط اما اعدادها ٥:٤:١:٢
الساعة الثامنة وهذه حروفها اح
د ث ل ا ث ي ن خ م س م ا ى ه اح
د ا ر ب ع ي ن خ م س ي ن خ م
س ة وهي اربعة وثلاثين حرفا وهو
البسط واما اعدادها ١٠٧:٦:٢ الساعة
التاسعة وهذه حروفها اح د ث
ل ا ث ي ن ا ر ب ع م ا ي ه اح د س
ت ي ن س ب ع ي ن خ م س ه
وهي ثلاثة وثلاثين حرفا وهو البسط
اما اعدادها ٣٠٩:٨:٢ الساعة العاشرة
وهذه حروفها اح د ث ل ا ث ي ن

س ب ع ي ن اح د ث ل ا ث م ا ي ة
م ا ت ي ن خ م س ه وهي اربعة و
ثلاثين حرفا وهو البسط واما اعدادها
٢٠٦:٢ الساعة الحادي عشرة اح د
ث ل ا ث ي ن ث م ن ي ه اح د
ا ر ب ع ة ع ش ر ة س ب ع ي ن
ث ل ا ث م ا ى ه م ا ت ي ن وهي خمسة
واربعين حرفا وهو البسط اما الاعداد
١٠٦:٦:٢ الساعة الثانية عشر وهذه
حروفها اح د ث ل ا ث ي ن خ م
س م ا ى ه اح د خ م س ي ن ع ش
ر ة خ م س ه س ب ع ي ن ث ل ا ث

مراي ه مرات ي ان وهي خمسين حرفا
وهو البسط اما الاعداد ٣٠٨٠٣ ٦٠ ؛ ٣ فافهم
بعد ذلك فلها حروف العنصر وهي هذه
النهار اح د ث ل ا ث ي ن خ م س
٨١ ٤ ٥٠٠ ١٣ ٥٠٠ ١٠ ٥٠ ٦٠٠ ٤٠ ٤٠ ٦٠
ي ا ن خ م س ه ا ح د م ر ا ت ي ن
١٠ ٥٠ ٦٠٠ ٤٠ ٦٠ ٥ ١ ٨ ٤ ٤٠ ١٤٠ ١٠ ٥٠
وهي ستة وعشرون حرفا وهو البسط
اما اعدادها ٣٠٨٠٣ ؛ ٣ وهذه الاحرف
تدخل في جميع الاعمال من النهار واما
ساعة الليل فهي مثل ساعات النهار
لا تزيد ولا تنقص الليل ولها حروف
العنصر وهي هذه اح د ث ل ا ث ي
ن ث ل ا ث ي ن ت ع ش ر ي ن ث ل ا ث
ي ن

ي ن وهي خمسة وعشرين حرفا وهو
البسط واما الاعداد ٦٠٠ : ٨ ؛ ٣ فهي تدخل
في جميع اعمال الليل فافهم ترشد ان
شاء الله تعالى واما كيفية التصرف
في الاعمال فهو انك اذا اردت انك
تعمل في الحيوان الناطق وهو الانسان
اما خيرا او شرا واجلاب او طردا او اجلاب
مرض ودفع صحة او صحة ودفع مرض
او جلب صحة فهذا هو الاسرار الربانية
في العالم الجسمانية فاعلم ذلك وطريقه
ان تحسب اسم المعمول له مثال ذلك
تقول له اسمه محمد فكان عدد حروفه

اربعة وحروف بسطه ثلاثة وعشرون و
هي هذه ا ر ب ع ي ن ث م ا ن ي ه
اربعين ا ر ب ع ي ن ا ر ب ع ه و
اعداده الف وخمسين وخمسمائة فافهم
ذلك ثم اعلم ان هذه الاعمال هو ازين
اربع ميزان الجلب وهذه حروفه ث
ل ا ث ه ث ل ا ث ي ن وهي ستة عشر
حرفا اما اعدادها فهي الفين وثمانية
وثلاثين وسبعمائة واما ميزان الطرد
وهذه حروفه ت س ع ه م ر ا ت ي ا ت
ا ر ب ع ه وهي اربعة عشر حرفا واما اعدادها
٣٠٨٠٣ ؛ ٢ ؛ ١ واما ميزان الصحة وهذه
حروفها

حروفها ت س ع ي ا ن ث م ا ن
ي ا ه خ م س ه وهي خمسة عشر حرفا
وهو بسطه اما اعدادها ١٠٧ : ٧ ؛ ١
واما ميزان القسم وهذه حروفه
م ر ا ي ه س ت ي ا ن ا ر ب ع ي ن
وهي اربعة عشر حرفا وهو البسط اما
اعدادها ٩ ؛ ٩ واعلم ان هذه كلها بسوطة
ثم في وقت العمل يضيف اليه ما تقدم
في اول الكتاب من العناصر والساعات
وجميع ما وصفت لك ثم تنظر في طبيعة
وقد صح لك ما تريد ان شاء الله تعالى
واما اجلاب الامطار ومنعها واجلاب النار

ومنعها واجلاب الرياح ومنعها فلها
موازين مختصة بها فاما جلب المطر
فهذا ميزانه كما ترى ا ر ب ع ي ت
ت س ع ة م ر ا ت ي ن وهي خمسة
عشر حرفا اما اعدادها ٦٠٩ ٣٢ : ا ثم
تضاف اليه ميزان الجلب الذي
تقدم ذكره واما منع المطر فتضاف
اليه ميزان الطرد الذي تقدم ذكره
واما الرياح الاربع مرات ي ن ع
ش ر ه ا ح د ث م ر ا ت ي ه وهي
ثمانية عشر حرفا واما اعدادها ٩٠٥
٦ : ا ويضاف اليه ميزان الجلب الذي

تقدم

تقدم ذكره واما اجلاب الوحوش
وطردها فان لها ميزانا وهذا هو س
ت ه ث م ر ا ن ي ه س ت ه ث ل
ث م ر ا ي ه وبسطه عشرون حرفا و
اعدادها ٣ ٢٠٦ ٢٤ واجلابها تضيف
اليها ميزان الجلب الذي تقدم ذكره
واما طردها يضاف اليها ميزان الطرد
الذي تقدم ذكره واما الهوى فلها ميزان
وهو بسطه خ م س ه س ت ه ا ح د
ا ر ب ع ي ن وهي ستة عشر حرفا و
اما اعدادها ٦٠١ ٥ : ا واما اجلابها يضاف
اليها ميزان الجلب وطردها يضاف اليه

ميزان الطرد واما دواب البحر من
السماك والوحوش وغيره فان لها
ميزانا تعرف به كما ترى ا ر ب ع ه س
ت ه ا ح د اثنين ا ح د ث ل
ا ث ي ن ا ث ن ي ن ث م ر ا ن ي
ه م ر ا ت ي ن وهي واحد واربعين
حرفا واما اعدادها ٩ ٧٠١ ٢٤ فافهم ترشد
واما الطاير جميعه فان له ميزانا يختص
به وهو هذا ا ح د ث ل ا ث ي ن
ت س ع ه ا ح د ع ش ر ه م ر ا ت
ي ن وهي خمسة وعشرون حرفا وهو
البسطه اما اعدادها ٢٠٢ ٧ ٢٤ واما

الاعداد

الاعداد التي ومقاها فان لها مخارجا
سوف اذكرها واعلم ان كل مخرج عدده
منه كما قدمنا ان كل شيء سره فيه
مثاله مخرج العشره من عشر ومخرج
التسعه من تسع ومخرج الثمانية من
ثمن ومخرج السبعة من السبع ومخرج
الستة من ست ومخرج الخمسة من الخمس
ومخرج الاربعة من ربع ومخرج الثلثة
من ثلث مثال ذلك اردنا ان نعلم
مخارج عنصر النار الذي هو الف و
مائة وخمسة وثلثين فاذا اردنا
العمل بها لاي امر كان تاخذ مخارجها جها

فتضيفها الى ميزان اي عمل اردت كان
وكذلك جميع الاعداد في جميع الاعمال من كل
ما ذكرت لك فافهم موفقا واما عناصر
الاربع فان كل عنصر منها على اربع درجات
وكل درجة لها ميزان تختص به يستعمل
فيما يختص تلك الدرجة واما عنصر الماء
فانه خمس درجات اما عنصر النار وميزانها
الميزان الاول من النار الدرجة نار مستخدمة
الاول منه فهذا هو بسطه النار مستخدمة
مثلا خ م س ي ن اح د م ا ت ي ن
ا ر ب ع ي ن س ت ي ن ا ر ب ع
م ا ئ س ت م ا ى ه ا ر ب ع ه ا ر ب
ع ي ن

ع ي ن خ م س ه وهي اثنى وخمسون
حرفا واعدادها ٤٠٦ ٨٠٠ ٣٠٠ ٤٦ نار تاكل
وتشرب الدرجة الثانية منها وهي
هذه خ م س ي ن اح د م ا ت ي ن
ا ر ب ع ه م ا ى ه اح د ع ش ر ي ن
ث ل ا ث ي ن س ت ه ا ر ب ع م
اي ه ث ل ا ث م ا ى ه م ا ت ي ن ا ث
ن ي ن وهي اربعة وستون حرفا
واعدادها الدرجة الثالث
نار تاكل ولا تشرب من النار وهي هذه
حروف خ م س ي ن اح د م ا ت ي ن

ا ر ب ع م ا ى ه اح د ع ش ر ي ن
ث ل ا ث ي ن س ت ه ث ل ا ث
ي ن اح د ا ر ب ع م ا ى ه ث ل ا ث
م ا ى ه ي ن م ا ت ي ن ا ث ن ي ن
وهي ثلاثة وسبعون حرفا واما اعداده
٥٠٤ ٧١ نار بارده الدرجة الرابعة
من النار وهي هذه خ م س ي ن
اح د م ا ت ي ن ا ث ن ي ن اح د
م ا ت ي ن ا ر ب ع ه خ م س ه وهي
خمسة وثلاثين حرفا نار بارده واما
اعداده الفين واثنين وسبعين وتسعمائة
فهذه درجة النار الاربعة مبسوطة
واما

واما اعمال الشر فانه يستحب لها الروايح
الكريهة والبخورات المنتنة مثل الحنظل
والحرمل والحلتيت والقنبرة والكبريت
واظفار الموتى وما شاكلهم فافهم ما
اشرت لك ترشد ان شاء الله تعالى
ثم بعد ذلك فلنشرح ميزان الاسماء
الروحانية الذي يعلم صحة الاسما من
سقمها ووضع كل اسم الى موضعه ووضع
كل نقطة الى حرفها فاذا اردت ان تعلم
صحة الاسماء من سقمها فزنها على
ميزان صاحبها اعني العون الملك الذي
له الاسماء مثاله قلنا يوم الاحد بخدمة

الشمس ومن الحيثة المذهب فابسط
اسم الشمس على هذا المثال ث ل ا ث
م ا لــ ه ادبـ ع يا ن س ت ي ن فكان
حروف بسطه ثمانية عشر واعداده الف ١٩٣:
ثلاثون تسعمايه
وثمانون وخمسمايه فاذا اسقطنا على
عدد الايام كان فاضلها واحد فقلنا
ان الشمس تتولى يوم الاحد فصحة
بهذا الدليل وايضا دليل اخر اذا
حسبت اسم الشمس كانت اربعمايه
فاذا اسقطنا منه سبعه سبعة كان فاضلها
واحد فافهم القول واعرف طريق و
الباطل وميزنيها وايضا اذا اخذت

حروف اسم الملك المذهب وبسطها
على هذا المثال تكون ثمانية وسبعين
وسبعمايه فاذا اسقطتها سبعا سبعا
كان فاضلها واحد فقد وافق
انه يخدم في يوم الاحد واذا اخذت
الاسم الذي خلق به هذا الملك و
بسطه كان عدد حروفه خمسة عشر
فاذا اسقطتها سبعا سبعا كان الفاضل
واحد فصح هذا الاسم بالميزان
واذا اخذت اعداد الاسم كانت
الف وثمانية وثمانين وستين
فاذا اسقطتها سبعا سبعا كان الفاضل

واحد وقد صح وزن الاسماء الذي
خلق بها هذا الملك المذهب ولذلك
جميع اقسامه وعزايمه وضمايره توزن
على هذه الصفة فما وافق فهو صحيح
وما خالف فانك بالميزان ترده مكانه
وكذلك النقط ترجع كل نقطة الى مكانها
وما لا يستحق نقطا تحذف النقطة
منها وكذلك تزن جميع ما على اعوانه
على هذا المثال فيصح اقسامهم وضمايرهم
وجميع ما عليهم ويلو ذلك يوم الاثنين
فاذا بسطه كان اربعة وعشرين حرفا
على هذا المثال اح مو خ م س م ا ي ه

خ م س ي ن ع ش ر ه خ م س ي
ن فاذا اجتمعت هذا العدد واضفته
الى العدد الاول الذي هو اربعة وعشرين
كانا جميعا الفين وثمانية وثمانين و
ثمانمايه فاذا اسقطه سبعة سبعة كان
الفاضل اثنين فاذا اردت اسمه البسط
على ما جرت به العادة فاذا اردت ان
تعلم خادمه فهو الملك ابو النور الابيض
فتاخذ اسمه وتبسطه على ما جرت به
العادة فيكون اح د ا ث ن ي ن س
ت ه اح د ث ل ا ث ي ن خ م س ي
... ت ه م ا ت ي ن وهي ثلاثة و

ثلاثين حرفا فاذا اجتمعت اعدادها
فهي ثلاثة الاف وتسعة وعشرين و
تسعمائه مثال الملك الابيض اسم
طسم وكنيته ابو النور فاذا اردت ان
تعلم ماله من الايام فان له يوم الاثنين
والدليل عليه انك تبسط اسم ابو النور
فيكون مائتان وستة وتسعين وهو
عدده فاذا اسقطته على عدد الايام
سبعا سبعا كان فاضل اثنان فقلنا ان
له من الايام يوم الاثنين فاذا اردت
ان تزن الاسماء التي عليه وتعرفها
جميعا ولا يقع فيها غلط ...

وهو طسم فيكون عدده تسعة ومائه
فاسقطها على عدد الايام والملوك كان
فاضلها اربعة فصارت هذه الاربعة
آس بجميع اسمائه فاذا اردت ان تزن
شيئا من اسمائه فزنه فيها فما وافق فهو
صحيح وما خالف فرده الى الاس فانه
يصح مثاله قلنا اسم الذي خلق طهشه
فاذا اردت ان تزنه فابسطه فيكون تسعة
وثلاثون فاذا اسقطناه سبعا سبعا فضله
كان اربعة فعلمنا ان له اسم صحيح ثم قلنا
... نبسطه فيكون مبلغه تسعة عشر
... اذا اسقطنا العادة كان فاضله

واحد فعلمنا انه خطأ فقلنا انا اسقطنا الالف
وقد اسقطه وهو طهش افصح الاسم
بالوزن ثم قلنا جاورش بسطناه
فبلغ عدده احد وعشرون وخمسمائه
ثم اسقطنا العاده فعلمنا انه غلط فرددناه
الى موضعه فصار الاسم جاورشا
فصح الاسم ثم قلنا حنجورشه فبلغ
اثنان وسبعون وخمسمائه فاذا اسقطنا
العادة فضل سبعة علمنا ان الاسم زائد
حرفا وهو الجيم قلنا خيروشه فصح
الاسم بالعمل والوزن ثم قلنا هشه
فوجدنا النقطة ... وذا ...

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله الذی اغنانا بنعمة غیر مترقبة الی الایمان بوحدانیته والاقرار بمجده وختم رسالته والاتباع باهل بیته وعترته واطلعنا بر موز الطلوع حتی نفیض بحصول الاماکن بالتمسک بهذا الرموز والوقوف بکیفیة اسرار سالمنه

اما بعد بدانکه این رساله ایست در ضبط قواعد ودر که قوانین علم جفر زاد الله برکته وتعظیمه که بجهة استعانت ودریافت مبتدیان وفقهم الله تعالی بتحصیله در سلک تحریر آورده شد بعبارت والفاظ شایع که در صورت اجوج بایین سطور واقف طبایع المبتدیان گردد وچون در اصطلاح علماء جفر اعمال این علم را البسط می نامند و به انواع واقسام است موسوم گردید این رساله به انواع البسط ومن الله الاعانة باختتامه ومرتب گردید این رساله بر هشت مقدمه مقدمه اول در بیان وجه تسمیه این علم بالجفر ومعنی لغوی واصطلاحی جفر مقدمه دوم در بیان اصطلاحات این علم وبیان طبایع حروف تهجی وبیان مراتب تحصیل اعداد الجبری بطرق متنوعه وحاصل حصول الاعداد مقدمه سیوم در بیان انواع البسط واوضاع مختلفه هریک از این انواع البسط مقدمه چهارم در بیان تحقیق اصول ولوازم صرفیه که در همه اعمال ضرور است مقدمه پنجم در بیان خصوصیات هریک از این انواع البسط که بکدام کار صرف است مقدمه ششم در بیان شرایط اعمال که هیچ عمل بی شرایط موثر نیست مقدمه هفتم در بیان نظایر هریک از این انواع البسط وطریق عزیمت هریک از آنها خاتمه در بیان استخراج احوال هر فرد از افراد انسانیه از آینده وگذشته انواع مختلفه صحیحه وبعضی دیگر لطایف این علم مقدمه اول در وجه تسمیه این علم بالجفر ومعنی لغوی واصطلاحی آن بدانکه جفر در لغت چاه روشن آب را گویند که باستعمال دلوها تیره وتاریک وناقص نگردد ودر اصطلاح ارباب کشف واصحاب کشف عبارت است از ینابیع بحار رحمت الهی وفیض ربانی

مقدمه اول

ما متناهی که منفجر شود در قلوب ارباب شهود از سحاب جود از مخزونات غیبی ومکنونات لاریبی بحیثیتی که باعث گردد لتحصیل المرادات والکاشف الکیفیة لمسائل الحالات مقدمه دوم در اصطلاحات این علم وبیان حروف طبایع تهجی وبیان تحصیل اعداد الجبری بطریق متنوعه وحاصل تحصیل اعداد بدانکه درین علم اصطلاحات چند است که تا مبتدی بران اصطلاحات اطلاع حاصل نکند اغلب است که در بنا بر التباس باشد که بیان نموده شود تا رفع تکلیف گردد بدین تفصیل که بیان کرده میشود ایضاح بدانکه علما جفر حروف جمل را باعتبار عناصر تقسیم کرده اند چونکه عناصر چهار اند وحروف بیست وهشت اند هر عنصر هفت حروف داده اند بدین طریق که چون حروف کلمات ابجد خوانند حرف اول آتشی دوم بادی سیوم آبی چهارم خاکی برین قیاس در جمیع حروف قیاس کنند چنانچه تفصیل آن درین دایره نموده شد که هر حرفی در یک جدول باشد از جدول آن عنصر باشد چون شکل دایره

مقدمه دوم

حروف منسوبات عناصر این است

ونیز واضح باد که هر یک از این عناصر را اعراب اربعه تقسیم کرده اند بدین طریق که رفع را با آتشی وفتح را بباد وکسر را باب وسکون را بخاک نسبت کرده اند

جدول عناصر و سیاره	زحل	مشتري	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
آتشي	رفع اُ	هُ	طُ	مُ	فُ	شُ	ذُ
بادي	فتح بَ	وَ	يَ	نَ	صَ	تَ	ضَ
آبي	کسر جِ	زِ	کِ	سِ	قِ	ثِ	ظِ
خاکي	سکون دْ	حْ	لْ	عْ	رْ	خْ	غْ

حروف که آتشی باشد مرفوع است وبادی مفتوح وآبی مکسور است وخاکی مجزوم است ودر اینجا نیز نکته ایست که ابتدای حروف خاکی که همیشه ساکن است در ابتدای کلمه واقع شود آن آعراب مکسور باید کرد بقاعده عربیت که صرفی گفته اند کما التقی الساکنین اذا حرک حرک بالکسر که اگر دو حرف خاکی در وسط کلمه یکی جمع آیند حرف ثانی را نیز بر همان قاعده بکسر باید کرد زیرا که التقای ساکنین باعث عدم تلفظ کلمه میشود ونیز واضح باد که چون کلمه تمام شود حرف اخیر با تنوین

باید داد بموافقت اعراب اصلی او یعنی اگر مرفوع باشد تنوین مرفوع باید داد واگر مفتوح باشد یعنی از کلمه طلسم تنوین مفتوح باید واگر مکسور باید تا از فصاحت بیرون نباشد واگر مفتوح باشد یعنی از کلمه تنوین اگر نیز مرفوع باید داد بموجب قاعده که رفع وفتح اعراب علوی است وکسر اعراب سفلی است پس علوی را بعلوی معاوضه کردن مستحسن است بسبب آنکه اگر تنوین مفتوح باشد در قاعده عربیت الف زایده لازم میشود وازدیاد حروف درین مقامات موجب خلل عمل است واگر مکسور باشد تنوین را نیز مکسور باید بموجب قاعده عربیت پس بدین تقدیر چون حروف هریک عناصر را ترکیب کرده بتلفظ آرند این کلمات حاصل شود کلمه حروف آتشی اُهُطُمٌ فُشُذٌ کلمه حروف بادی بَوَيَنٌ صَتَضٌ کلمه حروف آبی جِزِکِسٍ قِثِظٍ کلمه حروف خاکی دْحْلْعْ رْخْغْ چون بیان مراتب عناصر فراغ حاصل شد بیان اصطلاحات اعداد متنوعه کرده شود بدین تفصیل ایضاح بدانکه اعداد الجبری نزدیک علما جفر رحمهم الله بر چندین اقسام است سوای اعدادی که مشهور بین الانام است وهریک از این اعداد حرفی حاصل میآید که مطابق العدد است اختلاف انواع البسط نیز از این اعداد حاصل میشود وانواع اعداد بدین تفاصیل است نوع اول اعداد کبیر است که اعداد جمل گویند واعداد باطنی نیز مینامند که جمله اعداد درجع همین اعداد است وباطنی بدین علت می نامند که باطن مراد از اصل است واصل اعداد همین اعداد کبیر است یعنی الجبری پس اصل باطن وکبیر باشد وآن اعداد این است که نموده شد ا ب ج د ه و ز ح ط ي ک ل م ن س ع ف
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰
ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ
۹۰ ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰ ۱۰۰۰
نوع دوم اعداد وسیط است از آنکه نظر کنند که حروف عدد کبیر مطلوب در کدام مرتبه است وآن حرف را کمتر مرتبه از آن آرند وعدد که کم در آن درجه حاصل شود همان عدد را اعتبار کنند وحرفی که مطابق آن باشد حاصل کنند یعنی اگر آن حرف در مرتبه الف باشد بحالت آرند واگر در مات باشد بعشرات آرند واگر در عشرات باشد باحاد آرند واز حاصل آن حروف شود یعنی الله که مطابق آن باشد حاصل کنند چونکه از احاد مرتبه کمتر از آن نیست حروف مرتبه احاد بحال اصلی خود قایم میباشد وجمیع حروف مطلوبه

مطلوبه اعداد وسیط درین دایره درج کرده شد ونیز واضح باد که در اکثر اوضاع اعداد عدد حروفی که در اعداد کبیر است در مرتبه احاد بحال اصلی قایم میباشد زیرا که از احاد کمتر مرتبه از آن متصور نیست مگر در صورتی که اعداد احاد را زیاده کنند چنانچه مبسوطاً در محل خود همین خواهد گردید ان شاء الله تعالی این حروف عشرات اورد که اعداد کبیر حروف ا ط ي ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ اعداد وسیط
۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰ ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰ ۱۰۰۰
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰ ۱۰۰ حروف محصوله این حروف را باحاد آرند نوع سیوم اعداد صغیر است وآن عبارت است که از اعدادی کبیر نه نه طرح کنند آنچه باقی ماند عدد آن اعتبار کنند وحروف مطابق العدد بگیرند مثال ق که عدد او صد میشود نه نه طرح کردند یک باقی ماند حروف ا حاصل آید همه حروف را برین قیاس شمارند والسلام نوع چهارم اعداد ظاهر است وآن عبارت است از آنکه در درجات ترکیب الجبدی نظر کنند که حروف مطلوبه در چندم واقع شده است در هر درجه که باشد همان درجه را عدد اعتبار کنند چنانکه الف در اول واقع است عدد یک دارد وک در یازدهم واقع است عدد یازده دارد وغین در بیست وهشتم واقع است عدد ۲۸ دارد ونهایت اعداد ظاهری بیست وهشت باشد از این سبب که حروف بیست وهشت است از این سبب اعداد نیز بیست وهشت اند ا ب ج د ه
۱ ۲ ۳ ۴ ۵
و ز ح ط ي ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ
۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸
باد ظاهری تحصیل حروف کرده نمیشود الا دقیقه که هر حرف در درات خود ضرب کنند چنانچه گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی نوع پنجم اعداد مضروب است واین را اعداد تقوی گویند وآن عبارت است از قوت دادن حروف بحسب عادت خود یعنی عدد آن را در همان قدر عدد ضرب کرده بر عددی که حاصل شود مطابق آن حروف حاصل نمایند واین بر سه نوع است یکی ضرب کلی ظاهر است در ظاهر یعنی ظاهر آن حرف را اعتبار کرده در همان عدد ضرب کرده از نتیجه آن حرف سازند دوم ضرب باطن است در باطن یعنی عدد اصل آن را اعتبار کرده همان عدد ضرب کرده از نتیجه آن حرف حاصل سازند تا حروف محصول سیوم ضرب ظاهر است در باطن

یعنی عدد حروف اصلی را که عدد دیگر است در همان عدد ضرب کرده از نتیجه آن حروف حاصل شده ...
محصول ... این دایره اورده شد

دایره ضرب ظاهر در ظاهر

حروف	عدد ظاهر	عدد مضروب	حروف نتیجه مضروب
ا	۱	۱	ا
ب	۲	۴	د
ج	۳	۹	ط
د	۴	۱۶	دی
ه	۵	۲۵	هک
و	۶	۳۶	ول
ز	۷	۴۹	طم
ح	۸	۶۴	دس
ط	۹	۸۱	اف
ی	۱۰	۱۰۰	ق
ک	۱۱	۱۲۱	اکق
ل	۱۲	۱۴۴	دمق
م	۱۳	۱۶۹	طسق
ن	۱۴	۱۹۶	وصق
س	۱۵	۲۲۵	هکر
ع	۱۶	۲۵۶	ونر
ف	۱۷	۲۸۹	طفر
ص	۱۸	۳۲۴	دکش
ق	۱۹	۳۶۱	اسش
ر	۲۰	۴۰۰	ت
ش	۲۱	۴۴۱	امت
ت	۲۲	۴۸۴	دفت
ث	۲۳	۵۲۹	طکث
خ	۲۴	۵۷۶	وعث
ذ	۲۵	۶۲۵	هکخ
ض	۲۶	۶۷۶	وعخ
ظ	۲۷	۷۲۹	طکذ
غ	۲۸	۷۸۴	دفذ

دایره باطن در باطن

حروف	عدد باطن	عدد مضروب	حروف	نتیجه حروف مضروب
ا	۱	۱	ا	
ب	۲	۴	د	
ج	۳	۹	ط	
د	۴	۱۶	دی	
ه	۵	۲۵	هک	
و	۶	۳۶	ول	
ز	۷	۴۹	طم	
ح	۸	۶۴	دس	
ط	۹	۸۱	اف	
ی	۱۰	۱۰۰	ق	
ک	۲۰	۴۰۰	ت	
ل	۳۰	۹۰۰	ظ	
م	۴۰	۱۶۰۰	خ	غ
ن	۵۰	۲۵۰۰	ث	غغ
س	۶۰	۳۶۰۰	خ	غغغ
ع	۷۰	۴۹۰۰	ظ	غغغغ
ف	۸۰	۶۴۰۰	[illegible]	
ص	۹۰	۸۱۰۰	ق هشت غین	
ق	۱۰۰	۱۰۰۰۰	ده غین	
ر	۲۰۰	۴۰۰۰۰	چهل غین	
ش	۳۰۰	۹۰۰۰۰	نود غین	
ت	۴۰۰	۱۶۰۰۰۰	یکصد و شصت غین	
ث	۵۰۰	۲۵۰۰۰۰	دویست و پنجاه غین	
خ	۶۰۰	۳۶۰۰۰۰	سیصد و شصت غین	
ذ	۷۰۰	۴۹۰۰۰۰	چهارصد و نود غین	
ض	۸۰۰	۶۴۰۰۰۰	ششصد و چهل غین	ششصد
ظ	۹۰۰	۸۱۰۰۰۰	هشتصد و ده غین	
غ	۱۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰	هزار غین	

دایره ضرب باطن در ظاهر

نوع ششم اعداد ترفع و آن عبارت است از زیاد کردن عدد یکی که مابعد بلا فاصله آن عدد باشد بشرطی که در رتبه مساوی باشد یعنی یک را یک و دو را دو و چهار را چهار و پنج را پنج بهمین قیاس ماده یعنی نظر کنند که عدد حرف مطلوب در رتبه احادست یا در رتبه عشرات است یا در رتبه مات است یا در رتبه الف است پس اگر در رتبه احاد باشد به رتبه عشرات برند و اگر در عشرات باشد به مات برند و اگر مات باشد به رتبه الف برند که مابعد بلافاصله است اما همدرجه بودن عبارت از آنست که اگر واحد باشد همدرجه آن یک عشر است و اگر دو واحد باشد همدرجه آن دو عشر است و همچنین همدرجه یک عشر یک مات و همدرجه دو عشر دو مات برین قیاس و از آنکه این مراتب همدرجه بودن در همه جا است شد لازم دانند پس اعداد ترفع مابعد را جدول کرده باشد ه

فائده یعنی کاف در یازدهم است و عدد او بیست است یازده را در بیست عدد ضرب کرده شده است

دوازدهم حرف لام در ابجد است این دوازده را در سی عدد لام ملفوظ که سی عدد دارد ضرب کرده شده است

دایره ضرب باطن در ظاهر

حروف	عدد باطن	عدد ظاهر	عدد مضروب	حروف نتیجه مضروب
ا	۱	۱	۱	ا
ب	۲	۲	۴	د
ج	۳	۳	۹	ط
د	۴	۴	۱۶	وی
ه	۵	۵	۲۵	هک
و	۶	۶	۳۶	ول
ز	۷	۷	۴۹	طم
ح	۸	۸	۶۴	دس
ط	۹	۹	۸۱	اف
ی	۱۰	۱۰	۱۰۰	ق
ک	۲۰	۱۱	۲۲۰	کر
ل	۳۰	۱۲	۳۶۰	سش
م	۴۰	۱۳	۵۲۰	کث
ن	۵۰	۱۴	۷۰۰	ذ
س	۶۰	۱۵	۹۰۰	ظ
ع	۷۰	۱۶	۱۱۲۰	کقغ
ف	۸۰	۱۷	۱۳۶۰	سشغ
ص	۹۰	۱۸	۱۶۲۰	کخغ
ق	۱۰۰	۱۹	۱۹۰۰	ظغ
ر	۲۰۰	۲۰	۴۰۰۰	غغغغ
ش	۳۰۰	۲۱	۶۳۰۰	ش غغغغغغ
ت	۴۰۰	۲۲	۸۸۰۰	ض غغغغغغغغ
ث	۵۰۰	۲۳	۱۱۵۰۰	ث یازده غین
خ	۶۰۰	۲۴	۱۴۴۰۰	ت چهارده غین
ذ	۷۰۰	۲۵	۱۷۵۰۰	ث هفده غین
ض	۸۰۰	۲۶	۲۰۸۰۰	ض بیست غین
ظ	۹۰۰	۲۷	۲۴۳۰۰	ش بیست و چهار غین
غ	۱۰۰۰	۲۸	۲۸۰۰۰	بیست و هشت غین

دایره اعداد ترفع

دایره اعداد ترفع

حروف ابجد	عدد ابجد	عدد ترفع	حروف نتیجه
ا	۱	۱۰	ی
ب	۲	۲۰	ک
ج	۳	۳۰	ل
د	۴	۴۰	م
ه	۵	۵۰	ن
و	۶	۶۰	س
ز	۷	۷۰	ع
ح	۸	۸۰	ف
ط	۹	۹۰	ص
ی	۱۰	۱۰۰	ق
ک	۲۰	۲۰۰	ر
ل	۳۰	۳۰۰	ش
م	۴۰	۴۰۰	ت
ن	۵۰	۵۰۰	ث
س	۶۰	۶۰۰	خ
ع	۷۰	۷۰۰	ذ
ف	۸۰	۸۰۰	ض
ص	۹۰	۹۰۰	ظ
ق	۱۰۰	۱۰۰۰	غ
ر	۲۰۰	۲۰۰۰	غغ
ش	۳۰۰	۳۰۰۰	غغغ
ت	۴۰۰	۴۰۰۰	غغغغ
ث	۵۰۰	۵۰۰۰	غغغغغ
خ	۶۰۰	۶۰۰۰	غغغغغغ
ذ	۷۰۰	۷۰۰۰	غغغغغغغ
ض	۸۰۰	۸۰۰۰	غغغغغغغغ
ظ	۹۰۰	۹۰۰۰	غغغغغغغغغ
غ	۱۰۰۰	۱۰۰۰۰	غغغغغغغغغغ

نوع هفتم اعداد تفضل عدد و آن عبارت است از دو چند کردن اعداد ابجد حروف را احد کرده حروف از نتیجه چنانچه الف یکی عدد دارد دو چند کردم دو شد پس **ب آمد** که دو عدد دارد دو چند کردم چهار شد حروف جیم آمد و همین عین را دو غین است نوع هشتم اعداد تجمیع است و آن عبارت است از آنکه دو دو حرف را در یکجا جمع کرده اعداد یکی از آن هر دو حرف حاصل شود از نتیجه آن مقابل حروف نمایند پس در بین صورت هر یکی ازین حروف ابجدی را با حرف دیگر جمع نموده بیست و هشت دایره کشیده شد تا واضح گردد و دایره این است بدین طریق که در خانه اول حروف از یکدیگر و در خانه دوم حروف ملحق و در خانه سیوم عدد حروف و در خانه چهارم اعداد حروف ملحقه و در خانه پنجم اعداد تجمیع و در خانه ششم حروف نتیجه آن دایره است ه

این دایره‌ها

این دایره‌ها بیست و هشت است این است که مرقوم شده

اول حرف	ملحقه حرف	اول اعداد	ملحقه اعداد	تجمیع اعداد	نتیجه حرف
ا	ا	۱	۱	۲	ب
ا	ب	۱	۲	۳	ج
ا	ج	۱	۳	۴	د
ا	د	۱	۴	۵	ه
ا	ه	۱	۵	۶	و
ا	و	۱	۶	۷	ز
ا	ز	۱	۷	۸	ح
ا	ح	۱	۸	۹	ط
ا	ط	۱	۹	۱۰	ی
ا	ی	۱	۱۰	۱۱	ای
ا	ک	۱	۲۰	۲۱	اک
ا	ل	۱	۳۰	۳۱	ال
ا	م	۱	۴۰	۴۱	ام
ا	ن	۱	۵۰	۵۱	ان
ا	س	۱	۶۰	۶۱	اس
ا	ع	۱	۷۰	۷۱	اع
ا	ف	۱	۸۰	۸۱	اف
ا	ص	۱	۹۰	۹۱	اص
ا	ق	۱	۱۰۰	۱۰۱	اق
ا	ر	۱	۲۰۰	۲۰۱	ار
ا	ش	۱	۳۰۰	۳۰۱	اش
ا	ت	۱	۴۰۰	۴۰۱	ات
ا	ث	۱	۵۰۰	۵۰۱	اث
ا	خ	۱	۶۰۰	۶۰۱	اخ
ا	ذ	۱	۷۰۰	۷۰۱	اذ
ا	ض	۱	۸۰۰	۸۰۱	اض
ا	ظ	۱	۹۰۰	۹۰۱	اظ
ا	غ	۱	۱۰۰۰	۱۰۰۱	اغ

اول حرف	ملحقه حرف	اول اعداد	ملحقه اعداد	تجمیع اعداد	نتیجه حرف
ب	ا	۲	۱	۳	ج
ب	ب	۲	۲	۴	د
ب	ج	۲	۳	۵	ه
ب	د	۲	۴	۶	و
ب	ه	۲	۵	۷	ز
ب	و	۲	۶	۸	ح
ب	ز	۲	۷	۹	ط
ب	ح	۲	۸	۱۰	ی
ب	ط	۲	۹	۱۱	ای
ب	ی	۲	۱۰	۱۲	بی
ب	ک	۲	۲۰	۲۲	بک
ب	ل	۲	۳۰	۳۲	بل
ب	م	۲	۴۰	۴۲	بم
ب	ن	۲	۵۰	۵۲	بن
ب	س	۲	۶۰	۶۲	بس
ب	ع	۲	۷۰	۷۲	بع
ب	ف	۲	۸۰	۸۲	بف
ب	ص	۲	۹۰	۹۲	بص
ب	ق	۲	۱۰۰	۱۰۲	بق
ب	ر	۲	۲۰۰	۲۰۲	بر
ب	ش	۲	۳۰۰	۳۰۲	بش
ب	ت	۲	۴۰۰	۴۰۲	بت
ب	ث	۲	۵۰۰	۵۰۲	بث
ب	خ	۲	۶۰۰	۶۰۲	بخ
ب	ذ	۲	۷۰۰	۷۰۲	بذ
ب	ض	۲	۸۰۰	۸۰۲	بض
ب	ظ	۲	۹۰۰	۹۰۲	بظ
ب	غ	۲	۱۰۰۰	۱۰۰۲	بغ

بطور مثال این دایره [illegible]

ب ذ

حروف اول	حروف دوم	اعداد اول	اعداد دوم	اعداد مجموع	حروف مجموع
ت	ا	۴۰۰	۱	۴۰۱	ات
ت	ب	۴۰۰	۲	۴۰۲	بت
ت	ج	۴۰۰	۳	۴۰۳	جت
ت	د	۴۰۰	۴	۴۰۴	دت
ت	ه	۴۰۰	۵	۴۰۵	هت
ت	و	۴۰۰	۶	۴۰۶	وت
ت	ز	۴۰۰	۷	۴۰۷	زت
ت	ح	۴۰۰	۸	۴۰۸	حت
ت	ط	۴۰۰	۹	۴۰۹	طت
ت	ی	۴۰۰	۱۰	۴۱۰	یت
ت	ک	۴۰۰	۲۰	۴۲۰	کت
ت	ل	۴۰۰	۳۰	۴۳۰	لت
ت	م	۴۰۰	۴۰	۴۴۰	مت
ت	ن	۴۰۰	۵۰	۴۵۰	نت
ت	س	۴۰۰	۶۰	۴۶۰	ست
ت	ع	۴۰۰	۷۰	۴۷۰	عت
ت	ف	۴۰۰	۸۰	۴۸۰	فت
ت	ص	۴۰۰	۹۰	۴۹۰	صت
ت	ق	۴۰۰	۱۰۰	۵۰۰	ث
ت	ر	۴۰۰	۲۰۰	۶۰۰	خ
ت	ش	۴۰۰	۳۰۰	۷۰۰	ذ
ت	ت	۴۰۰	۴۰۰	۸۰۰	ض
ت	ث	۴۰۰	۵۰۰	۹۰۰	ظ
ت	خ	۴۰۰	۶۰۰	۱۰۰۰	غ
ت	ذ	۴۰۰	۷۰۰	۱۱۰۰	قغ
ت	ض	۴۰۰	۸۰۰	۱۲۰۰	رغ
ت	ظ	۴۰۰	۹۰۰	۱۳۰۰	شغ
ت	غ	۴۰۰	۱۰۰۰	۱۴۰۰	شع

حروف اول	حروف دوم	اعداد اول	اعداد دوم	اعداد مجموع	حروف مجموع	
ث	ا	۵۰۰	۱	۵۰۱	اث	
ث	ب	۵۰۰	۲	۵۰۲	بث	
ث	ج	۵۰۰	۳	۵۰۳	جث	
ث	د	۵۰۰	۴	۵۰۴	دث	
ث	ه	۵۰۰	۵	۵۰۵	هث	
ث	و	۵۰۰	۶	۵۰۶	وث	
ث	ز	۵۰۰	۷	۵۰۷	زث	
ث	ح	۵۰۰	۸	۵۰۸	حث	
ث	ط	۵۰۰	۹	۵۰۹	طث	
ث	ی	۵۰۰	۱۰	۵۱۰	یث	۱۰
ث	ک	۵۰۰	۲۰	۵۲۰	کث	۲۰
ث	ل	۵۰۰	۳۰	۵۳۰	لث	۳۰
ث	م	۵۰۰	۴۰	۵۴۰	مث	۴۰
ث	ن	۵۰۰	۵۰	۵۵۰	نث	۵۰
ث	س	۵۰۰	۶۰	۵۶۰	سث	۶۰
ث	ع	۵۰۰	۷۰	۵۷۰	عث	۷۰
ث	ف	۵۰۰	۸۰	۵۸۰	فث	۸۰
ث	ص	۵۰۰	۹۰	۵۹۰	صث	۹۰
ث	ق	۵۰۰	۱۰۰	۶۰۰	قث	۱۰۰
ث	ر	۵۰۰	۲۰۰	۷۰۰	رث	۲۰۰
ث	ش	۵۰۰	۳۰۰	۸۰۰	شث	۳۰۰
ث	ت	۵۰۰	۴۰۰	۹۰۰	تث	۴۰۰
ث	ث	۵۰۰	۵۰۰	۱۰۰۰	ثث	۵۰۰
ث	خ	۵۰۰	۶۰۰	۱۱۰۰	خث	۶۰۰
ث	ذ	۵۰۰	۷۰۰	۱۲۰۰	ذث	۷۰۰
ث	ض	۵۰۰	۸۰۰	۱۳۰۰	ضث	۸۰۰
ث	ظ	۵۰۰	۹۰۰	۱۴۰۰	ظث	۹۰۰
ث	غ	۵۰۰	۱۰۰۰	۱۵۰۰	غث	۱۰۰۰

نوع نهم اعداد تضاریب و آن عبارت است از آنکه دو دو حرف را بهم ضرب کنند و از اعداد مضروب حروف حاصل سازند مثل الف که عدد او یک است بخود ضرب کنند که با جیم که عدد او سه است چون الف در سه ضرب کرده سه حاصل شد و حرف ج حاصل آن

و حروف حاصله آن جمع باشد بدین طریق در تمامی حروف قیاس نمایند چنانکه درین باب نیز جدولها بدین صفت مرتب کرده شد

حروف اول	حروف دوم	اعداد اول	اعداد دوم	اعداد مجموع	حروف مجموع
ا	ا	۱	۱	۱	ا
ا	ب	۱	۲	۲	ب
ا	ج	۱	۳	۳	ج
ا	د	۱	۴	۴	د
ا	ه	۱	۵	۵	ه
ا	و	۱	۶	۶	و
ا	ز	۱	۷	۷	ز
ا	ح	۱	۸	۸	ح
ا	ط	۱	۹	۹	ط
ا	ی	۱	۱۰	۱۰	ی
ا	ک	۱	۲۰	۲۰	ک
ا	ل	۱	۳۰	۳۰	ل
ا	م	۱	۴۰	۴۰	م
ا	ن	۱	۵۰	۵۰	ن
ا	س	۱	۶۰	۶۰	س
ا	ع	۱	۷۰	۷۰	ع
ا	ف	۱	۸۰	۸۰	ف
ا	ص	۱	۹۰	۹۰	ص
ا	ق	۱	۱۰۰	۱۰۰	ق
ا	ر	۱	۲۰۰	۲۰۰	ر
ا	ش	۱	۳۰۰	۳۰۰	ش
ا	ت	۱	۴۰۰	۴۰۰	ت
ا	ث	۱	۵۰۰	۵۰۰	ث
ا	خ	۱	۶۰۰	۶۰۰	خ
ا	ذ	۱	۷۰۰	۷۰۰	ذ
ا	ض	۱	۸۰۰	۸۰۰	ض
ا	ظ	۱	۹۰۰	۹۰۰	ظ
ا	غ	۱	۱۰۰۰	۱۰۰۰	غ

حروف اول	حروف دوم	اعداد اول	اعداد دوم	اعداد مجموع	حروف مجموع
ب	ا	۲	۱	۲	ب
ب	ب	۲	۲	۴	د
ب	ج	۲	۳	۶	و
ب	د	۲	۴	۸	ح
ب	ه	۲	۵	۱۰	ی
ب	و	۲	۶	۱۲	یب
ب	ز	۲	۷	۱۴	ید
ب	ح	۲	۸	۱۶	یو
ب	ط	۲	۹	۱۸	یح
ب	ی	۲	۱۰	۲۰	ک
ب	ک	۲	۲۰	۴۰	م
ب	ل	۲	۳۰	۶۰	س
ب	م	۲	۴۰	۸۰	ف
ب	ن	۲	۵۰	۱۰۰	ق
ب	س	۲	۶۰	۱۲۰	کق
ب	ع	۲	۷۰	۱۴۰	مق
ب	ف	۲	۸۰	۱۶۰	سق
ب	ص	۲	۹۰	۱۸۰	فق
ب	ق	۲	۱۰۰	۲۰۰	ر
ب	ر	۲	۲۰۰	۴۰۰	ت
ب	ش	۲	۳۰۰	۶۰۰	خ
ب	ت	۲	۴۰۰	۸۰۰	[illegible]
ب	ث	۲	۵۰۰	۱۰۰۰	غ
ب	خ	۲	۶۰۰	۱۲۰۰	رغ
ب	ذ	۲	۷۰۰	۱۴۰۰	تغ
ب	ض	۲	۸۰۰	۱۶۰۰	خغ
ب	ظ	۲	۹۰۰	۱۸۰۰	ضغ
ب	غ	۲	۱۰۰۰	۲۰۰۰	غغ

حروف اول	حروف دوم	اعداد اول	اعداد دوم	اعداد مجموع	حروف مجموع
ت	ا	۴۰۰	۱	۴۰۰	ت
ت	ب	۴۰۰	۲	۸۰۰	ض
ت	ج	۴۰۰	۳	۱۲۰۰	رغ
ت	د	۴۰۰	۴	۱۶۰۰	خغ
ت	ه	۴۰۰	۵	۲۰۰۰	غغ
ت	و	۴۰۰	۶	۲۴۰۰	تغغ
ت	ز	۴۰۰	۷	۲۸۰۰	ضغغ
ت	ح	۴۰۰	۸	۳۲۰۰	رغغغ
ت	ط	۴۰۰	۹	۳۶۰۰	خغغغ
ت	ی	۴۰۰	۱۰	۴۰۰۰	غغغغ
ت	ک	۴۰۰	۲۰	۸۰۰۰	[illegible]
ت	ل	۴۰۰	۳۰	۱۲۰۰۰	[illegible]
ت	م	۴۰۰	۴۰	۱۶۰۰۰	[illegible]
ت	ن	۴۰۰	۵۰	۲۰۰۰۰	[illegible]
ت	س	۴۰۰	۶۰	۲۴۰۰۰	[illegible]
ت	ع	۴۰۰	۷۰	۲۸۰۰۰	[illegible]
ت	ف	۴۰۰	۸۰	۳۲۰۰۰	[illegible]
ت	ص	۴۰۰	۹۰	۳۶۰۰۰	[illegible]
ت	ق	۴۰۰	۱۰۰	۴۰۰۰۰	[illegible]
ت	ر	۴۰۰	۲۰۰	۸۰۰۰۰	[illegible]
ت	ش	۴۰۰	۳۰۰	۱۲۰۰۰۰	[illegible]
ت	ت	۴۰۰	۴۰۰	۱۶۰۰۰۰	[illegible]
ت	ث	۴۰۰	۵۰۰	۲۰۰۰۰۰	[illegible]
ت	خ	۴۰۰	۶۰۰	۲۴۰۰۰۰	[illegible]
ت	ذ	۴۰۰	۷۰۰		
ت	ض	۴۰۰	۸۰۰		
ت	ظ	۴۰۰	۹۰۰		
ت	غ	۴۰۰	۱۰۰۰		

حروف اول	حروف دوم	اعداد اول	اعداد دوم	اعداد مجموع	حروف مجموع
ث	ا	۵۰۰	۱	۵۰۰	ث
ث	ب	۵۰۰	۲	۱۰۰۰	غ
ث	ج	۵۰۰	۳	۱۵۰۰	شغ
ث	د	۵۰۰	۴	۲۰۰۰	غغ
ث	ه	۵۰۰	۵		
ث	و	۵۰۰	۶		
ث	ز	۵۰۰	۷		
ث	ح	۵۰۰	۸		
ث	ط	۵۰۰	۹		
ث	ی	۵۰۰	۱۰		
ث	ک	۵۰۰	۲۰		
ث	ل	۵۰۰	۳۰		
ث	م	۵۰۰	۴۰		
ث	ن	۵۰۰	۵۰		
ث	س	۵۰۰	۶۰		
ث	ع	۵۰۰	۷۰		
ث	ف	۵۰۰	۸۰		
ث	ص	۵۰۰	۹۰		
ث	ق	۵۰۰	۱۰۰		
ث	ر	۵۰۰	۲۰۰		
ث	ش	۵۰۰	۳۰۰		
ث	ت	۵۰۰	۴۰۰		
ث	ث	۵۰۰	۵۰۰		
ث	خ	۵۰۰	۶۰۰		
ث	ذ	۵۰۰	۷۰۰		
ث	ض	۵۰۰	۸۰۰		
ث	ظ	۵۰۰	۹۰۰		
ث	غ	۵۰۰	۱۰۰۰		

نوع دهم

نوع دهم اعداد مکسورات این عبارت است از آنکه عدد اصل حروف تنصیف کنند هر عدد که حاصل آید همان عدد نمایند و حروف بسازند باز آن نصف را تنصیف نمایند و از آن حروف بسازند تا دامیکه از تنصیف باز مانند چنانکه حروف از وی نتوانند کرد پس باید دانست که چون اعداد تنصیف بر یکپایه یا سه پایه یا پنج پایه یا هفت پایه یا پایه نه پایه یا یازده پایه یا بیست و پنج پایه یا چهل و پنج رسد بیشتر از آن تنصیف متعذر است زیرا که این اعداد نقطه نیم می آید تنصیف صحیح نمی آید و مراد ازین اعداد تحصیل حروف است که مطابق آن عدد باشد و حرفی که عدد او نیم باشد در حساب جمل هیچ جای نمی آید و نمایند است بنابر این غلبه جواب برین اعداد رسم تنصیف تمام شود منصور نیست چنانکه حرف ا و حرف جیم و حرف ه و حرف ز و حرف ط که در تنصیف آن نقطه نیم می آید و نیز واضح باد که اعداد مکسورات بعضی نیز می نامند بدین سبب که مکسورات مراد از تنصیف است و کسور مراد از آنست که در حروف جمل هیچ آن نیست که حروف حاصله آن حرف با حروف اصل زیاده بر هفت حرف حاصل شود چنانکه در دایره که کشیده میشود واضح خواهد آمد و نیز واضح باد که بعضی حروف را یک کسر است و بعضی را دو کسر است و بعضی را سه کسر است و بعضی را پنج و بعضی را شش و بعضی را هیچ کسر نیست چنانکه حروف الف و جیم و ها و زا و طا که تنصیف نشد پس حروف محصوله هر یک از حروف جمل را درین دایره کشیده شد تا موجب تکلیف مبتدی گردد و سهل ما تحت درین دایره ده کرده حروف مطلوب حاصل نمایند بنظر در آورده طبایع حروف بر طالبان مراتب این علم پوشیده نماند که چون بیان اعداد حروف با انواع متفاوت و اقسام متنوعه نموده شد حالا دیگر گاه سخن در تعیین طبایع حروف اول مراتب اعداد طبایع دیگر نیز میشود که به اعداد دیگر تعلقی ندارد و آن نیز بر چند قسم است قسم اول عنصری است و ان عبارت است از آنکه عناصر اربعه را در نظر داشته تقسیم حروف نمایند بدین طریق که چون علمای جفر تمام تمامی حروف جمل را بچهار عنصر تقسیم کرده اند چنانکه مشروح یافته پس طریق عنصری آنست که دو دو حرف هر عنصر را یک زوج اعتبار نمایند و بدین نهج که آتش و باد یک زوج است و آب و خاک یک زوج پس آتش و باد زوج علوی است و آب و خاک زوج سفلی است پس چون خواهند که حروف عنصری حاصل کنند معاوضه کنند بحروف طبیعت زوج او

و بعضی اکثر مکسرات [illegible]

قسم اول عنصری

بنحوی که حروف زوج معدل بشد بحروف علوی و حروف زوجی انقیاد الحروف بدل از وحی تقابل یعنی حروف آتشی را بحروف بادی
و حروف بادی را بحروف آتشی معاوضه کنند و حروف آبی را بحروف خاکی و حروف خاکی را بحروف آبی معاوضه کنند یعنی
معدل کنند اما بباید دانست که در تعدیل حروف رعایت درجات را منظور داشته باشند یعنی حروف اول هر طبیعت را
بحروف اول طبیعت زوج او بدل کنند و دوم را بدوم و سیوم را بسیوم و چهارم را بچهارم و پنجم را بپنجم و ششم را بششم
و هفتم را بهفتم پس بباید دانست که هر طبیعت را هفت حرف است چنانکه در صدر الکلام در بیان تقسیم حروف
عناصر ذکر یافته برین تقدیر دایره که حروف مزوجات عناصر در و درج نموده شد که حروف هر طبیعت را حروف عنصر او
حرفیست تا مبتدی را آسان گردد والله اعلم دایره این است

ونیز حروف آتشی را بحروف بادی و حروف بادی را بحروف آتشی معاوضه کنند [illegible]

قسم دوم حروف لفظی

حروف آتشی	حروف مزاج باد	حروف بادی	حروف مزاج آتش	حروف آبی	حروف مزاج خاک	حروف خاکی	حروف مزاج آب
ا	ب	ب	ا	ج	د	د	ج
ه	و	و	ه	ز	ح	ح	ز
ط	ی	ی	ط	ک	ل	ل	ک
م	ن	ن	م	س	ع	ع	س
ف	ص	ص	ف	ق	ر	ر	ق
ش	ت	ت	ش	ث	خ	خ	ث
ذ	ض	ض	ذ	ظ	غ	غ	ظ

قسم دوم حروف لفظی است
و آن عبارت است از تلفظ
کردن حروف و نوشتن حروف
ملفوظی چنانچه الف چون ملفوظ
کنند الف و لام و فا محسوس شود
و بر همین قیاس در جمیع حروف

اما بباید دانست که تلفظ کردن بر دو نوع است یکی تلفظ تعریب و دیگر تلفظ عجمیه و تفاوت در تعریب و عجمیه
آنست که اهل عرب حروف را باتصال الف تلفظ میکنند چنانکه حروف ب ت ث ح خ ر ز
ط ظ ف ه ی را با تا ثا حا خا را زا طا ظا فا ها یا تلفظ میکنند و اهل عجم باتصال یا
تلفظ میکنند چنانچه همین حروف را بی تی ثی حی خی ری زی طی ظی فی هی یی تلفظ میکنند و این
هر دو نوع صحیح است اما تعریب اصح و مشهور است چرا که کلام عرب بیشتر من کلام است و نیز موافق [illegible]
اوقات از حروف ملفوظی هر حرف که تحصیل اعداد بزرگ نمایند چنانچه الف بحسب ملفوظی یکصد و یازده باشد

و عدد با

و عدد با بحسب تلفظ سه باشد و ب بحسب تلفظ عجمیه دوازده باشد پس درین تقدیر اعداد لفظی هر
حرف را بحسب تفاوت تعریب و عجمیه درین دایره مندرج نموده شد

الف ۱۱۱	ب تعریب ۳ عجمیه ۱۲	جیم ۵۳	دال ۳۵	ه تعریب ۶ عجمیه ۱۵	واو ۱۳	ز تعریب ۸ عجمیه ۱۷
ح تعریب ۹ عجمیه ۱۸	ط تعریب ۱۰ عجمیه ۱۹	ی تعریب ۱۱ عجمیه ۲۰	کاف ۱۰۱	لام ۷۱	میم ۹۰	نون ۱۰۶
سین ۱۲۰	عین ۱۳۰	ف تعریب ۸۱ عجمیه ۹۰	صاد ۹۵	قاف ۱۸۱	ر تعریب ۲۰۱ عجمیه ۲۱۰	شین ۳۶۰
ت تعریب ۴۰۱ عجمیه ۴۱۰	ث تعریب ۵۰۱ عجمیه ۵۱۰	خ تعریب ۶۰۱ عجمیه ۶۱۰	ذال ۷۳۱	ضاد ۸۰۵	ظ تعریب ۹۰۱ عجمیه ۹۱۰	غین ۱۰۶۰

قسم سیوم حروف عددیه

قسم سیوم حروف عددی است و آن عبارت است از تحصیل حروف از کلمه عدد حرف که مجموع حرف را اگر خواهند بتعیین
که عدد او چند است چون آن عدد را تلفظ کنند حرف حاصل میشود همان حرف را ثبت نمایند چنانچه مثل الف
که عدد او یک است چون حروف عددی او را اخذ کردیم ی ک حاصل شد بر همین قیاس است دیگر حروف [illegible]
هر آنکه ملفوظ اعداد نیز بحسب اختلاف زبان بچندین اقسام است چنانچه در کلام عرب حروف عددی حرف الف را
ا ح د حاصل باشد به ترکیب احد میشود و در کلام عجم یا دک بر همین قیاس در زبانهای دیگر اگرچه حروف محصول
بحسب زبانها در هر حال درست است اما هرچند عربیه باشد بهتر است زیرا که اصل کلام عربیه است قسم چهارم

قسم چهارم عدد حروف ترکیبی

عدد حروف ترکیبی است و آن عبارت است از آنکه چون با حرف را یا کلمه را یا اسمی را که خواهند ببینند که عدد آن
حرف یا آن کلمه یا آن اسم چند است پس بجای آن عدد حرفی که مطابق آن عدد باشد ثبت نمایند که
حروف عدد ترکیبی او است نظیر اینکه مثلا عدد یک است و حروف الف است پس الف حرف ترکیبی باشد پس آنچه
که عدد ترکیبی نیز دو گونه است یکی از اصل دوم ترکیب حروف و تعریف آن این است که چون حرف را یا کلمه را
یا اسم را حروف عددی حاصل سازند و مرتبه تحصیل حروف نمایند مکرر مرتبه در ترکیب اصل دیگر مرتبه

در ترکیب حروف همین طریق که عدد ترکیب آن حرف یا کلمه را حاصل کرده حروف مطابق آن عدد حاصل سازند
بعده عدد آن حرف را با عدد هر یکی از حروف کلمه را جمع نموده حروف مطابق آن عدد حاصل سازند مثال اگر خواهیم
که از الف حروف تحصیل سازیم چون ترکیب اصلی حروف نموده تفاوت منظور نیست حرف ترکیبی او الف آمد
چون حروف عدد الف را حاصل سازیم ی ک چون عدد یا و کاف را جمع کردیم سی شد حروف مطابق سی
ل آمد هرگاه خواستیم که از اسم محمد تحصیل حروف کنیم عدد ترکیب اصلی نود و دو آمد حروف مطابق آن عدد ب ص
آمد چون ترکیب حروف عدد حرفی کنیم محمد در ترکیب اصلی این است [illegible] چهل هشت چهل چهار
چون با هم عدد که حروف جمع کردیم نهصد و نود باشد حروف ترکیبی ص و ظ آمد قسم پنجم تحصیل حروف ترفع
و آن بر دو نوع است یکی ترفع و دیگری طبیعی اما ترفع حرف عبارت از ارتفاع دادن حروف اصلی را بحرفی که از آن
حرف بالا بود آن حرف بلند و ترفع طبیعی آن است که ارتفاع بخشند حروف اصلی را بحرفی که بحسب طبیعت مافوق آن حرف باشد
چنانکه خاکی را بآبی و آبی را به بادی و بادی را بآتشی بدل کنند چون از آتشی مرتبه دیگر از وی نیست جزو طبیعت
چنانکه دایره میزان طبیعی و ترفع کشیده شد

قسم پنجم حروف ترفع

دایره ترفع طبیعی

ارکان عنصری مرتبه

ا	ب	ج	د
ه	و	ز	ح
ط	ی	ک	ل
م	ن	س	ع
ف	ص	ق	ر
ش	ت	ث	خ
ذ	ض	ظ	غ

دایره میزان ترفع

حروف اصلی	حروف ترفع
ا	ب
ب	ج
ج	د
د	ه
ه	و
و	ز
ز	ح
ح	ط
ط	ی
ی	ک
ک	ل
ل	م
م	ن
ن	س
س	ع
ع	ف
ف	ص
ص	ق
ق	ر
ر	ش
ش	ت
ت	ث
ث	خ
خ	ذ
ذ	ض
ض	ظ
ظ	غ
غ	غ ترفع دارد

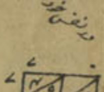
دایره ترفع طبیعی

حروف	حروف اصلی	حروف ترفع
حروف آتشی	ا ه ط م ف ش ذ	[illegible]
حروف بادی	ب	ا
ترفع حروف بادی	و ی ن ص ت ض	ه ط م ف ش ذ
حروف آبی	ج	ب
ترفع حروف آبی	ز ک س ق ث ظ	و ی ن ص ت ض
حروف خاکی	د	ج
ترفع حروف خاکی	ح ل ع ر خ غ	ز ک س ق ث ظ

قسم پنجم تحصیل حروف تواخی است و آن حروف را حروف متشابه و متزاوج نیز گویند و آن عبارت است از آنکه
زیادگی شد در صورتی که مکتوب با حرف یا حرف دیگر نیز مشابه آن حرف هست مانند پس حرفی که مشابه باشد ثبت نمایند و
حرفی که مشابه ندارد آن را مفرده گویند و غیر مشابه نیز گویند چنانچه الف ف ق ک ل م ن و ه ي
از حروف مفرده است و حرفی که دو کان و دو کان حروف مشابه یکدیگر باشند آن را حروف متزاوجه گویند چنانچه د ذ
ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ از حروف متزاوجه اند و حرفی که سه کان سه کان حروف مشابه یکدیگر باشند
آن را حروف متشابه گویند چنانچه ب ت ث ج ح خ از حروف متشابه اند پس هر آنکه پس هر آنکه حروف مفرده را
متشابه و متزاوجه ثبت در حالت تحصیل حرف اسقاط لازم می آید چنانچه در نظایر گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی
هر طالبان مراتب کمال صوری و معنوی واضح و هویدا باد که اگر چه این دوایر که در این مقدمه گفته شده دوایر خیر ان ملم کرده
نزدیک طالبان و زیرکان عبث و تحصیل بی حاصل بود لیکن چون این است که مانند این حقیر بی بضاعت محتاج
باشند ممکن که مفید خواهد بود تا در وقت احتیاج در ماندگی نشوند رجوع به آن دوایر نموده حروف مطلوب را تحصیل نمایند
و به سبب بهود ضرب و قسمت و تبدیل حروف حل در اعمال ایشان نیفتند به هر حال هر که احوالش ایذو بهتر و الا نه کلای به
بر این خداوند چون بیان مراتب اصطلاحات کرده شد بر سر مقدمه دیگر رویم مقدمه سیوم در بیان
انواع البسط و اوضاع آن بدانکه بسط در لغت عرب عبارت است از گسترانیدن شیئی و در اصطلاح اهل
جفر مراد از گسترانیدن حروف جمل است چنانکه در مقدمه دوم اشارت نموده شد و آنچه در میزان کفر
آدم علیه السلام مندرج مندرج است سیصد و شصت و شش نوع است و در این رساله برده از ده نوع است
زیرا آنچه در آن حاصل میشود در این مستحصل است و اول این است نوع اول بسط عددی است و آن بر دو قسم است
یکی ترکیبی و دیگری بسط حرفی اما ترکیبی عبارت است از آنکه عدد اسمی یا کلمه را جمع کنند و حروفی که مطابق
آن عدد باشد ثبت کنند که بسط ترکیبی است مثال آنکه خواستم که از اسم عبدالکریم حروف ترکیبی حاصل سازم
یکی

۴۴
حروف عبدالکریم را مقطوعا نوشته عدد هر یک جمع کردیم ع ب د ا ل ک ر ی م
۷۰ ۲ ۴ ۱ ۳۰ ۲۰ ۲۰۰ ۱۰ ۴۰
با ... هفت صد ... و چون این حروف را عدد حروف مطابق آن بردیم الحروف الله زع شی ...
است که عدد هر یک از حروف اسم یا کلمه را به هر زبانی که باشد آن اسم یا کلمه همان زبان تلفظ کرده حروف ثبت نمایند
مثال آنکه چون اسم عبدالکریم را که در زبان عرب است عدد حروف را نیز به زبان عربی تلفظ کنیم و ثبت نماییم بدین طریق
ع س ب ع ي ن ب ا ث ن ا ن د ا ر ب ع ة ا و ا ح د ل ث ل ا ث ي ن ک ع ش ر ي ن ر
م ا ت ي ن ي ع ش ر م ا ر ب ع ي ن بسط حرفی اسم عبدالکریم شد اما بسط حرفی و بسط ترکیبی هر دو
در یک عمل معمول میشوند چنانچه در فصول نظایر اعمال بیان کرده میشود ان شاء الله تعالی نوع دوم بسط لفظی است و آن
بسط ظاهری و بسط حرفی نیز گویند و آن عبارت است از آنکه هر یک حروف از اسم یا کلمه را تلفظ او کنند و حروفی که در تلفظ
آید ثبت کنند چنانچه حروف الف را الف حاصل باشد و بر همین قیاس در حروف دیگر پس واضح باد که تلفظ حروف
بر دو قسم است یکی در تعریب و دیگری در عجمیه چنانچه در مقدمه دوم گفته شده پس اسم یا کلمه در کلام عربی باشد تلفظ حروف را
در تعریب نمایند و اگر اسم یا کلمه در کلام فارسی باشد یا در زبان دیگر هم در آن تلفظ نمایند مثال آنکه اسم عبدالکریم
در زبان عربی است تلفظ حروف را در تعریب نماییم بدین طریق ع ي ن ب ا د ا ل ا ل ف ل ا م ک ا ف
ر ا ي ا م ي م پس این حروف بسط لفظی اسم عبدالکریم شد نوع سیوم بسط ترفع است و آن بر سه گونه است
یکی ترفع طبیعی دوم ترفع حرفی سوم ترفع عددی نوع سیوم بسط عزیزی است و آن عبارت است از آوردن حرفی که طالب و مطلوب یکدیگر
چنانچه و بادی ابجد و حای که طالب و مطلوب یکدیگر اند بنوعی که در مقدمه دوم گفته شد مثال چون اسم عبدالکریم بسط
کنم بدین طریق ع ب د ا ل ک ر ي م حروف عزیزی این اند ص ا ج ب ل ق ظ ن پس بسط عزیزی اسم
عبدالکریم شد نوع چهارم بسط ترفع است و آن بر سه گونه است یکی ترفع طبیعی دوم ترفع عددی سیوم
ترفع حرفی اما ترفع طبیعی عبارت است از ارتفاع هر حرفی از اسم یا از کلمه که باشد مر طبیعت را که حاصل
اوست چنانچه چون خاکی را بادی و آبی را بادی و بادی را آتشی چون از آتش طبع بالاتر نیست حروف آتشی

بحال خود قایم ماند چنانکه در مقدمه دوم گفته شد مثال آنکه چون اسم عبدالکریم را بسط ترفع طبیعی کردیم چنین شد ع
ب د ل ک ر ي م حروف ترفع س ا ج ک ي ق ظ م پس این حروف بسط ترفع طبیعی اسم عبدالکریم شد چون در اسم الف
و میم آتشی حروف بود از این سبب بگذاشتیم اما ترفع حرفی عبارت است از آوردن حرفی که در ترتیب ابجد حروف ما بعد بلا
فاصله او باشد چنانکه در مقدمه دوم گفته شد مثال آنکه چون اسم عبدالکریم را بسط حرفی کنیم چنین شد ع ب د ا ل ک
ر ي م حروف ترفع حرفی ف ج ه ب م ل ش ک ن پس این حروف ترفع حرفی اسم عبدالکریم شد اما ترفع عددی و آن
عبارت است از آنکه عدد آحاد هر حرف را ترفع دهند بعدد ما بعد بلا فاصله او چنانکه آحاد را به عشرات برند و عشرات را
به مئات برند و مئات را با لف برند و الف را به ده الف چنانچه در مقدمه دوم گفته شد آنکه چون اسم عبدالکریم را
بسط ترفع عددی کنیم چنین شد ع ب د ا ل ک ر ي م حروف ترفع عددی اسم ذ ک م ي ش ر غ غ ق ت
پس این حروف بسط ترفع عددی اسم عبدالکریم است نوع پنجم بسط تقوی و آن بر سه گونه است یکی تقوی باطنی
در باطن دوم تقوی ظاهر در ظاهر سیوم تقوی باطن در باطن ظاهر اما تقوی باطن در باطن عبارت است از قوت بخشیدن
هر یک حروف از اسم یا کلمه به اعداد کبیر خود چنانکه در مقدمه دوم گفته شد یعنی عدد ایشان حروف را همان عدد بر
گردانند و نتیجه را حروف کنند مثال آنکه چون اسم عبدالکریم را بسط تقوی باطن در باطن کردیم چنین شد ع ظ غ غ غ ب
د د ي ا ا ل ظ ک ت د ج ل غ ي ي ف م غ غ پس این حروف بسط تقوی باطن در باطن اسم عبد
الکریم را بسط تقوی باطن در باطن اسم عبدالکریم آمد اما تقوی ظاهر در ظاهر عبارت است که عدد ظاهری هر حرف را در همان عدد
نتیجه آن را حروف سازند چنانکه در مقدمه دوم گفته شد مثال آنکه خواستم که از اسم عبدالکریم تقوی ظاهر در ظاهر کنم چنین شد ع و ن ر ب
د د ي ا ا ل د م ق ک ا ک س ق د ت ي ق م ط س ق پس این حروف بسط تقوی ظاهر در ظاهر اسم
عبدالکریم اند اما تقوی باطن در ظاهر و آن عبارت است که عدد کبیر هر حرف مسعود در ظاهر ضرب کنند و نتیجه آن تحصیل حروف نمایند حاصل در ظاهر
در ظاهر حاصل کنم چنانکه ما بسط تقوی باطن در ظاهر اسم عبدالکریم کنیم چنین شد ع ک ق غ ب د د ي ا ا ل س ش ک ر
ع غ غ ع ي ق م ک ت پس این حروف بسط تقوی باطن در ظاهر اسم عبدالکریم اند نوع ششم بسط انقلاب تحویلی است


۴۹۰۰

۴۵
... است از دو چند کردن عدد هر حرف از اسم یا کلمه که باشد و تحصیل کردن از آن عدد نتیجه ...
دوم گفته شد چون خواستم که اسم عبدالکریم بسط تضاعف کنم چنین شد ع م ق ب د ع د ح ا ب ل س ک ر
ر ت ي ک م ف پس این حروف بسط تضاعف اسم عبدالکریم شد نوع هفتم بسط تواخی و آن عبارت است
از آوردن حرفی که مشابه یکدیگر باشند چنانچه در مقدمه دوم گفته شد چون خواستم که اسم عبدالکریم را بسط تواخی کنم
چنین شد ع غ ب ت ث د ذ ا × ل × ک × ر ز ي × م × پس این حروف بسط تواخی اسم عبدالکریم
شد چون حروف الف و لام و کاف و یا از حروف غیر مشابه بود ترک کردیم چنانکه در مقدمه دوم گفته شد نوع هشتم بسط
تجمیع است و آن عبارت است از آنکه یکی حروف طالب و مطلوب را یکی که عدد آن هر دو حروف را جمع کنند
و از نتیجه تحصیل حروف نمایند مطابق آن عدد چنانچه در مقدمه دوم گفته شد اما باید دانست که در بسط تجمیع تساوی حروف
یعنی هر قدر حروف که در اسم طالب باشد به همان قدر حروف در اسم مطلوب باشد تا دو کان دو کان حروف برابر آید اگر اسم طالب
باشد و حروف مطلوب زیاده باشد پس حروف طالب را مکرر باید کرد تا مساوی گردد به هر تقدیر اگر حروف مکرر باشد و مکرر از اول
الی آخر از حروف اول اسم یا کلمه مکرر نمایند تا جایی که مساوی است مثال اگر اسم عبدالکریم طالب فرض کرده شد و مطلوب او
مستغفر پس عبدالکریم نه حرف است و مستغفر شش حرف است پس سه حرف دیگر در مستغفر مکرر کردیم تا مساوی شد بدین طریق
۱۳۰ ۲۳ ۱۱۰
ع ب د ا ل ک ر ي م م س ت غ ف ر م س ت حروف نتیجه گرفتیم ي ق ف ب ص د ت
۵۱ ۱۳۰ ۳۲۰ ۲۴۰ ۷۰ ۲۴۰
ن ک ق ک ر م ر ع م ب این بسط تجمیع اسم عبدالکریم و مستغفر اند نوع نهم بسط انقلاب
و آن عبارت است از آنکه هر یک حرف از اسم یا کلمه طالب و مطلوب را و ترکیبی از نتیجه آن اعداد و تحصیل حروف نمایند چنانکه در مقدمه دوم
گفته شد اما باید که تساوی حروف نیز شرط است چنانکه در تجمیع گفته شد اگر طالب و مطلوب مستغفر است چون تساوی حروف در ایشان
ع ب د ا ل ک ر ي م و س ت غ ف ر م س ت چون عدد هر دو مطلوب اسم جمع آوردم این حروف نتیجه برآمد ص غ غ
ک ف ق ت ن غ ر غ غ غ غ غ غ غ ۱۶۰ غ پس این حروف بسط انقلاب اسم عبدالکریم و مستغفر اند و حاصل
دیگر از ... در بسط تجمیع و انقلاب چنین معلوم نمایند که در بسط تجمیع عدد ترکیبی طالب و مطلوب جمع کرده از نتیجه آن

تحصیل حروف نمایند و در بسط تقارب نیز عدد ترکیب طالب را با عدد ترکیب مطلوب ضرب کرده از نتیجه تحصیل حروف نمایند چنانچه عدد ترکیب اسم عبد الکریم سیصد و هفتاد و هفت است و عدد مستغفر ترکیب هزار و پانصد و چهل و چهار است جمع کردیم یکهزار و نهصد و بیست و یک شد چون حروف مطالب آن عدد گرفته شد زی ک ع و این حروف بسط تجمیع عبد الکریم مستغفر است و چون بسط تقارب ١٢١٧
کرده شود سیصد و هفتاد و هفت را در هزار و پانصد و چهل و چهار ضرب کرده شود یک لک و هشتاد و دو هزار و هشتصد و هشتاد و هشت شود
ان ع ف خ و در ده هزار و هشتصد و هشتاد و شش عدد یعنی باشد اگرچه این نوع از صواب خالی نخواهد بود لیکن طریق اول اتم و اکمل
و اکمل است زیرا که چون در حالت عمل تکلیف حروف لازم نمی آید پس بتخفیف آنها کمتر خواهد ماند هر گاه که حروف کمتر مانند
استخراج اسماء اعوان و غیرها متعذر می شود لهذا ترتیب اخیر اعتبار نمی نمود و قسم اول را به حاجت تخفیف است نوع
دهم بسط تمازج است و آن عبارت است از امتزاج حروف طالب و مطلوب با یکدیگر بطریقی که یک حرف از
طالب و یکی حرف از مطلوب به توالی ثبت کنند و در این بسط تمازج نیز تساوی حروف شرط است چنانچه در تجمیع و تقارب
و تقارب گفته شد پس اگر احد الممتازجین از یکدیگر کمتر آید اول بتکرار آن برابر کرده آنگه چون اسم عبد الکریم که طالب و
اسم مستغفر که مطلوب است استخراج میم اول حروف را ب وی کنیم چنانکه در بسط تجمیع و تقارب کرده شد پس اول حرف
از اسم عبد الکریم بنویسیم و یکی حرف از مستغفر بدین طریق تا آخر کرده ان شاء الله تعالی ع م ب س د ت ا غ
ل ف ک ر ر م ع ا س م ت پس این حروف بسط تمازج اسم عبد الکریم و مستغفر است نوع یازدهم بسط تجمیع
و آن عبارت است که عدد هر یک از اسم یا کلمه را با عدد جمع کنیم یعنی عدد ترکیب آن اسم یا کلمه جمع نموده از نتیجه آن عدد
حروف تحصیل نمایند چون اسم عبد الکریم را بسط طبیعی کنیم نظر کنیم در عدد ترکیب او که چند است پس جمله را با عدد هر یک حروف
جمع کرده تحصیل حروف نمایم چنانکه عبد الکریم سیصد و هفتاد و هفت است باعین جمع کردیم چهارصد و چهل و هفت شد حروف مطالبی
ز م ت همچنین با حروف با جمع کردیم سیصد و هفتاد و نه شد حروف مطالبی ط ع ش لهذا با حروف دال جمع کردیم
سیصد و هشتاد و یک شد و حروف آن ا ف ش لهذا و چون با الف جمع کردیم سیصد و هفتاد و هشت شد و حروف آن
ح ع ش و چون با لام جمع کردیم چهارصد و هفت شد حروف آن ز ت لهذا چون با کاف جمع کردیم سیصد و نود و هفت شد
حروف

حروف آن ز ع ش و چون با را جمع کردیم با نصد و هفتاد و هفت شد حروف آن ز ع ش و چون با یا جمع کردیم
شد حروف آن ز ف ش و چون با میم جمع کردیم چهارصد و سیزده شد حروف آن ی ت اند پس این حروف را
جمع کردیم پس ز م ت ط ع ش ا ف ش ح ع ش ز ت ز ع ش ز ع ت ز ف ش ز ی ا ت شد پس
این حروف بسط طبیعی اسم عبد الکریم اند اما واضح باد که درین بسط اختلاف بسیار است که هر فرقه بنهج دیگر مقرر ساخته اند
تا بجایی که از بسط طبیعی و غیره هیچ فرق نگذاشته اند اما چنانچه جای نافهم رسیده دیدیم در رساله قدیم
باین قاعده است که مثال آن نموده ملتمس از خدمت استادان و واقفان موافق وجدان و عرفان آن که آنچه
اعتماد را شاید در آن ساختند نوع دوازدهم بسط تکسیر و آن عبارت است تحصیل حروف از کسورات سیوم چنانکه
در عقد سوم گفته شد که هر حرف را از اسم یا کلمه که باشد تنصیف کنند و باز تنصیف کنند تا آنکه از تنصیف حروف
نتوانند شد چون اسم عبد الکریم را بسط تکسیر کنیم از حروف عین ه ل حاصل شد و از حروف با ا و از حروف دال
با و الف را تنصیف نباشد ترک کرده شد و از حروف لام ه ی و از حروف کاف ی ه و از حروف را
ق ن ط ک و از حرف ه و از حروف میم کاف ه ی حاصل شد الاستنطاق ه ل ا ب ه ی ی ه
ق ن ه ک ه ک ی ط پس این حروف بسط تکسیر اسم عبد الکریم اند چون بیان انواع البسط کرده شد
شروع مقصد چهارم نموده شود مقدمه چهارم در بیان تحقیق اصول و لوازم ضروری که در هم
اعمال ضرور است و بعضی اعمال که بر عمل مختص است بر خاطر صافیه ارباب این فن و ارباب اصحاب
محجوب نماند که چون اسمی یا کلمه را که یکی از این انواع البسط استعمال کنند حروف مکرر واقع شود اگر آن حروف را در
عمل آرند موجب طول کلام و تقدیم لغات ما لا کلام شود و فقدان تحقیق پیدا شود و اعمال نیز نا موثر آید لهذا
لازم است که چون تحصیل حروف نمایند تحقیق نمایند یعنی حروف غیر مکرر را که اول آمده باشد نگه دارند و
مکرر را حذف کنند و حروف یکم خالصه ساقط شد در توالی بعد یکی ثبت نمایند و یکی ساقط سازند و آن را در اصطلاح
حروف آن علم گویند اما واضح باد که در بعضی اعمال تحقیص لازم نمی آید چنانکه در عمل بسط تمازج تحقیق کرده نشود

چنانکه در اکثر درین بسط تساوی حروف شرط است لازم دیگر تکسیر زمام است یعنی ترتیب زمام را بدین نهج کنند که
یکسر نمایند حرف آخر زمام را در اول سطر نویسند و حرف اول زمام بجای دوم نویسند باز حرف ماقبل آخر را بجای حرف سوم
اول سطر بنویسند و حروف دوم اول زمام را بجای حروف چهارم همین قاعده تمام کنند چنانکه این دو سطر را
بجهت نظر آورده شد ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن • ن ا م ب ل ج ک د ی ه ط و ح ز و این تکسیر
در سطر نمایند تا آنکه تا آنکه باز بر ترتیب زمام اول آید و لازم است که چون حرف اول زمام اول در آخر زمام آخر آید
و حروف دوم زمام اول در اول زمام آخر آید تکسیر تمام شده باشد و از سطر دیگر خواهد همان سطر زمام اول آید اما
که در جمیع این انواع البسط ما در حکم تحریف کنند که هر زمام اول باز آید الا در عمل بسط تمازج که در آن عمل نظر می کنند
که حروف مطلوب چند است و شمار حروف مطلوب تحریف می نمایند چنانکه اگر حروف مطلوب پنج باشد تا پنج سطر
تحریف کنند و اگر حروف هفت باشد تا هفت سطر تحریف کنند لازم دیگر آنست که چون تکسیر تمام شود استخراج طلسم نمایند
و آن این است که نظر کنند سطر تکسیر را که زوج است یا فرد اگر زوج باشد چهار چهار حروف تکسیر کنند و اگر فرد باشد پنج پنج
پنج حرف تکسیر ترکیب کنند و حروف که در آخر ازین باقی ماند نظر کنند که چند حرف است اگر یک حرف باقی ماند
پس بکلمه که ما قبل اوست لاحق کنند و اگر دو یا سه حرف ماند همان قدر حروف کلمه ترکیب کنند زیرا که همان
قدر یافته شود و سبب الحاق یک حرف آنست که از یک حرف کلمه یا اسم نمی توان کرد و زیاده کلمه نمی تواند گشت
اما واضح باد که در جمیع این انواع البسط ترکیب طلسم برین قاعده است الا در عمل بسط عددی و بسط لفظ که
در آن بسط این قاعده نیست و قاعده آن دو بسط این است که حروف هر سطر را تا ممکن الا الفاظ بنویسند
مگر وقتی که حروف شدادود ذ ر ز بر بسند که این حروف در کلمه بیاید حروف ما بعد متصل نتوان نوشت همچنین حروف هر سطر
سطر بنویسند و ترتیب کلمه سازند لازم دیگر استخراج قسم است و آن کار اسم اعظم نیز گویند و استخراج اسم اعظم
لازم است که در هر بسط قاعده دیگر است چنانکه در اسباب ترفع و تقوی و تضاعف از حروف و اوتاد زمام اول استخراج
اسم اعظم نمایند و قسم نمایند و حروف اوتاد عبارت است از حروف اول و چهارم و هفتم و دهم پس چه باید دانست
که اوتاد

که اوتاد در زمام از دوازده زیاده باشد دو حرف در میان بگذارند و حروف سیوم بگیرند که حرف از اوتاد باشد
زیرا چه حروف اوتاد حرف سیوم چنانکه در این سطر نوشته شد و اسم اعظم با طور بسط در بسط تمازج نیز استخراج اسم از حروف
اوتاد است اما درینجا یک قاعده دیگر اضافه کرده اند که چون حروف اوتاد حاصل شود آن حروف مجموعه را بسط لفظی
کنند پس آنگه و فیکه از بسط حاصل شود حروف اسم اعظم و قسم باشد و نیز واضح باد که چون حروف قسم تحصیل نموده شود
نظر کنند که حروف محصوله فرد است یا زوج اگر فرد باشد پنج پنج حرف سازند و اگر زوج باشد چهار چهار ترکیب کنند اما
اگر بعد ترکیب یک حرف ماند با اسم که آخر است ملحق سازند و اگر دو حرف یا سه حرف یا چهار حرف باقی ماند همان
ترکیب نمایند و در بسط عزیز و طبیعی و تواخی و تجمیع و تقارب استخراج اسم اعظم از حروف مقلوب و ادوار نمایند
و حروف مقلوب ادوار آن است که چون تکسیر تمام شود حرف اول و آخر از زمام اول و حروف اول و آخر از زمام آخر و حروف
ادوار است و حروف وسط زمام و سطر را مقلوب گویند و واضح باد که حروف ادوار همیشه چهار حرف باشند و
حروف مقلوب گاه یکی حرف گاه دو حرف و گاه چهار حرف باشند اگر حروف و سطور هر دو فرد باشند حرف قلب
یکی باشد و اگر حروف فرد باشد و سطور زوج باشد حرف قلب دو حرف باشند اگر حروف زوج
و سطور فرد حرف قلب نیز دو حرف باشند اگر در سطور و حروف هر دو جهت یکی حرف و سط عدل بیاید لازم
شود که دو حرف و سط تحصیل کنند تا در وسط عدل پیدا شود اگر حروف و سطور زوج در سطر بیاید از
سطور قلب باشد و دو دو حرف و سط این هر دو سطر حرف قلب باشند چنانکه این دایره را برای
نظیر کشیده شد و بجای حروف هندسه ثبت نموده و آنچه در چهار گوشه است حروف اوتاد است و آنچه
در وسط است حروف قلوب است مثال دایره حروف زوج و سطور زوج این است

ادوار / ١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨ / ادوار
٨	١	٧	قلوب	قلوب / ٢	٣	٥	٩٤
٩٤	٨	٥	قلوب / ٣	قلوب / ٤	٧	٦	٢
٣ /	٩٤	٦	٨	٧	٥	٢	١ / ٤

و اگر سطور دو فرد باشند حروف مقلبه از سطور حقب یکحرف باشد دایره سطور فرد و حروف

۱ ادوار	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹ ادوار ۲
۹	۱	۸	۲	۷	۳	۶	۴	۵
۵	۹	۴	۱	۹	۸	۳	۲	۷
۷	۵	۲	۹	۳	۴	۸	۱	۶
۲	۷	۱	۵	قلب ۸	۲	۴	۹	۳
۳	۶	۹	۷	۴	۱	۲	۵	۸
۸	۳	۵	۶	۲	۹	۱	۷	۴
۴	۸	۷	۳	۱	۵	۹	۶	۲
۳ ادوار	۴	۶	۸	۹	۷	۵	۳	۱ ادوار ۴

و اگر حروف باشد فرد و سطور باشد زوج یکیک حرف میان هر دو سطر آورده مقلبه است چنانچه دایره کشیده آمده است

۱ ادوار	۲	۳	۴	۵	۶	۷ ادوار ۳
۷	۱	۶	مثلث ۲	۵	۳	۴
۴	۷	۳	قلب ۱	۵	۶	۲
۳ ادوار ۲	۲	۶	۷	۵	۳	۴

و اگر حروف زوج و سطور فرد باشد دو حروف میان سطر و سطر دو مقلوب باشد دایره مثال اینست

۱ ادوار	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	ادوار ۲
۱۶	۱	۱۵	۲	۱۴	۳	۱۳	۴	۱۲	۵	۱۱	۶	۱۰	۷	۹	۸
۸	۶	۹	۱	۷	۱۵	۱۰	قلب	ثلث	۱۴	۱۱	۱۳	۵	۱۳	۱۲	۴
۴	۸	۱۲	۱۶	۱۳	۹	۵	۱	۳	۷	۱۱	۱۵	۱۴	۱۰	۶	۲
۳ ادوار	۴	۶	۸	۱۰	۱۲	۱۴	۱۶	۱۵	۱۳	۱۱	۹	۷	۵	۳	۱ ادوار ۴

پس بباید دانست که از دو و سه ادوار یک اسم و از مقلوب یک اسم ترکیب کنند چنانکه در بسط عزیزی و طبیعی و امتزاج و تکسیر و تقارب اسما اعظم و قسم دوم اسم باشد اگر در صورت که حروف قلب بکار نیاید حاصل شود ظاهر است که

اطلاع

اطلاق اسم اعظم می‌نمودند که درین اکثر حروف را بسیار با اسم حروف ادوار بجای آوردن بیک اسم اکتفا نمایند و اگر دو حرف
یا چهار حرف حاصل شود بهمان قدر حروف را ترکیب کرده اسم گویند اما اسم اول از ادوار باشد و اسم دوم از مقلوب اما
در بسط عددی و لفظی استخراج اسم بنوعی دیگر است چنانکه تکسیر تمام شود نظر کنند که در حروف آن یکی از این
کلمات حاصل شود کلمات اینست اهتم بتهم بتیم اسم بسم بیم منفصوباً اکثر شود یا
یافته شود اگر مستا مشب مشی مسا مسب مسی یا اگر هیچ یکی ازین کلمات منفصوبا یافته
نشود ما بعد اگر تحصیل نموده ترکیب کنند که اسم اعظم باشد و ازین کلمات معکوسا بیابند بهفت حرف
ما قبل اگر تحصیل نموده ترکیب کنند که اسم اعظم باشد دیگر واضح باد که اگر این کلمات در حالت منفصوب یافته
شود و در اواخر زمامها بیابند که هفت حرف بمانند پس آنچه در آن زمام باشد تحصیل نموده تتمه را از اوایل
زمام ما بعد تحصیل نموده بهفت حرف حاصل سازند و اگر ازین کلمات منفصوبه در اواخر زمام اخرین یافته
شود تتمه حروف را از اول زمام اولین تحصیل نمایند زیرا که اگر بعد از زمام اخرین زمام دیگر حاصل کنند همان زمام
اولین حاصل آید و بر همین اگر این کلمات منقلوبا در اولین زمام اول بیابند اگر تتمه بهمان از اخر زمام اخرین تحصیل
نمایند پس برین تقدیر درین دو بسط اسمای اعظم همیشه سباعی و نیز واضح باشد که درین دو بسط هیچ یکی ازین
کلمات یافته نشود لازم آید که تخریج زمامهای مکسره بخلاف قاعده نمایند خلاف قاعده آنست که چون تخریج
کنند ابتدا از حروف اخرین نمایند و درین صورت ابتدا از حروف اولین کنند تا شاید که از انقلاب حروف
هیچ یکی ازین کلمات حاصل شود منفصوبا مقلوبا مثال خلاف قاعده زمام از حرف اول ابجد است

ا	ن	ب	م	ج	ل	د	ک
ا	ک	ن	د	ب	ل	م	ج
ا	ج	ک	م	ن	ل	د	ب
ا	ب	ج	د	ک	ل	م	ن

و اگر نیز حاصل نشود ابتدای تحریف از میان کنند و با آخر برند حروف اوایل را درج کنند دایره مثال اینست

ا ب ج د ه

ا ب ج د ه (و) ز ح ط ي

و	ا	ز	ب	ح	ج	ط	د	ي	ه
ج	و	ط	ا	د	ز	ی	ب	ه	ح
ز	ج	ي	و	ب	ط	ه	ا	ح	د
ط	ز	ه	ج	ا	ي	ح	و	د	ب
ي	ط	ح	ز	و	ه	د	ج	ب	ا
ه	ی	د	ط	ح	ج	ب	ز	ا	و
ج	ه	ب	ی	ز	د	ا	ط	و	ج
د	ح	ا	ه	ط	ب	و	ي	ج	ز
ب	د	و	ح	ی	ا	ج	ه	ز	ط
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ي

و اگر نیز حاصل نشود دو حرف از اول یا دو حرف از اواخر گذاشته تحریف نمایند و حروف متروکه را در میان درج کنند چنانچه درین دایره عمل نموده شد دایره مثال متروکه اواخر

مثال متروکه اوایل

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح
ح	ج	ز	د	و	ه	ب	ا
ا	ز	ب	د	ه	و	ج	ح
ح	ب	ج	د	و	ه	ز	ا
ا	ج	ز	د	ه	و	ب	ح
ح	ز	ب	د	و	ه	ج	ا
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح

و اگر هیچ یکی ازین تدبیرات مذکوره مقلوبا منفصوبا یافته نشود لازم شود که یکی از پنج اسما طالب یا مطلوب را
عددی کنند و دیگری را بسط لفظی یا آنکه هر دو هر دو اسم را بسط دیگر کنند یعنی اگر بسط عددی باشد لفظی
کنند و اگر لفظی باشد عددی کنند پس هر گاه توانند که کلمات مذکوره حاصل سازند زیرا که در آن علی
که اسم

که اسم اعظم نشود بر آن عمل اعتبار نیست و اغلب آنست که باین تدبیرات حاصل شود و بر طالبان این
علم پوشیده نماند که در هر بسطی که درین رساله مندرج است اسم اعظم و قسم بهمان اسمای واحد را گویند که از دو
صفت موصوف اند که درین دو بسط که اسمای دو قسم دیگر است چنانکه اسم اعظم بطریق مذکور حاصل شد پس اسمای
قسم آن است چون تکسیر تمام شود جمیع حروف صدور را جمع کنند و حروف صدور عبارتست از حروف سطر اول
زمام هیچ که از سطور تکسیر فرد باشد پنج پنج ترکیب کنند و اگر زوج باشد چهار چهار ترکیب کنند و آن را
اسمای قسم گویند و نیز واضح باد که اگر بعد از تقسیم رباعی یا خماسی حروف زاید باقی ماند پس نظر کنند که چند است
اگر یکی باقی ماند بکلمه آخر اسمای محصوله لاحق کنند و اگر دو یا سه ماند بهمان قدر را یک اسم سازند چنانچه در اسمای
اعظم اعمال عزیزی وغیره مذکور شد لا زنده دیگر استخراج اسمای ملائکه و این نیز در هر بسط بنوعی دیگر است
چنانچه در بسط عزیزی و بسط طبیعی و توافقی و تجمیع و تقارب از حروف عزیزیه اسمای طالب و مطلوب تحصیل
نمایند اما قبل از تحصیل چون اسم عبد الکریم و مستنصر که طالب و مطلوب فرض کرده شد استخراج ملائکه بنام اول
حروف اصلی آن دو اسم را نویسیم در تحت آن حروف عزیزی بدین طریق سطر اول اصلی دوم عزیزی
ع ب د ا ل ک ر ي م • م س ت ن ص ر حروف عزیزی س ا ج ب ک س ل ق ظ ا ن ن ع س ش م
ف ق حرن این حروف زمام فرد است پنج پنج ترکیب کردم اسم ملک حاصل شد بدین طریق ساجبکائیل
لقطنائیل عشمفقائیل اما در بسط ترفع و تقوی و تقاطع از حروف نتیجه که از سطر یک بنویسند
اعمال حاصل که در ترکیب اسمای ملائکه نمایند لیکن بعد از تخلیص اما رعایت مرتبه فرد و زوج در اینجا
منظور است یعنی اگر حروف فرد باشد ترکیب خماسی نمایند و اگر حروف زوج باشد ترکیب رباعی نمایند اما
در بسط امتزاج حروف زمام آخر ترکیب نمایند بلا تخلیص اما در بسط عددی و لفظی استخراج ملائکه بنوعی دیگر است
که بیان کرده شود اول استخراج اعوان کنند و از حروف اعوان ملائکه تخلیص کنند بدین طریق چون تکسیر تمام
شود نظر کنند که هیچ یکی از کلم که بیان نموده خواهد شد که کلمات دعا خوانند یافته شود منفصوبا یا مقلوبا

چنانچه یافته شود پس اگر منصوب باشد چهار حرف مابعد منصوب را و اگر مقلوب باشد چهار حرف ماقبل مقلوب را
تحصیل نموده ترکیب سازند که اسمای اعوان باشد و اگر کلمات دعا در اول زمام منصوب یافته شود
که چهار حرف نباشد تمام را از اوایل زمام مابعد تحصیل نمایند و مقلوب را بر عکس آن چنانچه در بیان حروف اسم اعظم
گفته شد چون اسمای اعوان حاصل شود مداخل کتب هر یک از اسما و اجرای آن گرفته نظر کنند که مدخل صغیر
ترکیب و بسیط اسم طالب و مطلوب موافق هست یا نه اگر موافق باشد آن اسما را اختیار کنند که مقبول است و اگر
موافق نباشد اسم را رد داده باشد آن را واگذارند بعده در اسما دعوتی لازم گفته‌اند که حروف دعا تمام باشد
اگر یافت بهتر والا نه چنان اسمای مردود را که حروف دعا داشته باشند میتوان مقبول نموده با اسمای مقبول
لاحق کرده در یک زمام کنند و دیگر کیفیت آن یک نیز کتب شود باز گفته که از الکلمات عشره زمام منصوب یافته
شود چهار حرف مابعد منصوب و اگر مقلوب باشد چهار حرف ماقبل مقلوب گرفته کلمه ایل لاحق کرده ترکیب اسم ملایکه
کنند و اگر در آن یکی از کلمات یافته نشود دو حرف قبل از یکجا و اگر یکجا واقع باشد تمام مقام کلمه دعا باشد حروف
اربعه مابعد تحصیل نموده اسمای ملایکه سازند لازم دیگر استخراج اسمای اعوان است و اعوان ملایکه را نقبا
گویند و روحانی نیز عبارت است لیکن در اصطلاح آنکه استخراج اعوان نیز در هر بسط بطریقی دیگر است چنانچه در بسط
عددی و لفظی بطریقی که مذکور شد اما در بسط عزیزی و طبیعی و تواخی و تراخی و تجمیع و القضاریب بین الطرفین آنست
از سطری که از اسما ملایکه تحصیل نمایند آن سطر را یکی بعد از دیگری نمایند و ترکیب سازند چنانچه در اسما ملایکه
ترکیب کلمه میشود و در آخر کلمه یوش لاحق کنند اسمای اعوان باشد اما در بسط ترفع و تقوی و تضاعف و کرامی
کار استخراج ملایکه نموده شد از آن بسط عزیزی کنند از حروف عزیزی آن سطر اسما اعوان ترکیب کنند اما در بسط تمازج
طریق دیگر است حروف ادوار را که بتزویج آن کرده شد تحصیل نمایند و ترکیب کنند و کلمه طیش لاحق سازند اسم خلیفه باشد و این خلیفه
باشد سید و مهتر اعوان باشد و اسم خلیفه عیشه رباعی باشد چون خواهند که اسما و اعوان کامل سازند دو حروف صدر و از
حروف ادوار و دو حروف مؤخر از حروف ادوار ترکیب کرده کلمه یوش لاحق سازند که ایجاد اعوان باشد

تمازج

تمازج اسما و اعوان ثنائی باشد و ارکان نیز دو اسم باشد لازم دیگر طریق تحصیل زمام است که در بسط عددی
و لفظی بدین طریق است که حروف محصوله که حاصل شده باشد تخلیص نموده مقطوعا و متوالیا بنویسد و اول حروف طالب را
بنویسد و حروف تمازج آنرا در اول زمام کنند و پس از حروف مطلوب را نوشته حروف تمازج آنرا در آخر زمام سازند و لیکن
حروف اسم اسما طالب و مطلوب بنویسند چنانچه در نظیر آن واضح کرده شود اما در بسط عزیزی و طبیعی و تواخی
و تجمیع و القضاریب حروف اسم اسما طالب و مطلوب و حروف ملایکه و حروف الیکه از اعمال حاصل شده باشد همه را تخلیص نموده
در زمام کنند از آنکه اما در بسط ترفع و تضاعف و تقوی حروف اسم طالب و مطلوب بلا حروف محصوله اعمال و حروف ملایکه
سیم بلا تخلیص نموده در زمام آرند اما در بسط تمازج سطر امتزاج طالب و مطلوب را بلا تخلیص زمام اعتبار کنند چنانچه
در حصول نظایر هر یک ادراک نموده باشد انشاء الله تعالی **مقدمه پنجم** در بیان خصوصیات که هر کدام از بسط مخصوص است
بر اولوا الابصار و ذوی الافکار پوشیده نماند اگرچه هر یک از این انواع البسط حصول جمیع مطالب و کل مآرب است
لیکن هر بسط را اربابی خاص مقرر داشته اند چنانچه بسط عددی و لفظی جهت تسخیر سلاطین و اکابر و حکام و وزرا
و ارباب جاه و شوکت که از طالب در رتبه کمال و افزون تر باشد مقرر کرده اند و نیز جهت تسلط و جذب قلوب
عوام و خواص و حصول مطالب عامه و ظفر بر اعادی و دفع خصم و هلاکت اعدا و امور عمده بسیار مؤثر است
چنانچه حضرت امام بحق ناطق جعفر محمد صادق صلوات الله علیهما در رساله این دو بسط فرموده اند که حصول
المطالب لازم لهذه العمل کلزوم الشعاع للشمس یعنی حصول مطالب لازم است مر عامل این بسط را
چنانچه روشنی لازم است مر آفتاب را پس چون قول امام بر حق موید حال باشد هیچ بسط بهتر از این نباشد
اما بسط عزیزی جهت جلب القلوب یعنی تسخیر دلها و حصول عامه که در رتبه و عزت مساوی هم باشند و یا نزدیک
مرتبه تفوق داشته باشند مقرر نموده اند اما بسط طبیعی و تجمیع و القضاریب جهت مودت و الفت
دو کس بغایت معتبر است خواه محبت باعلی خواه با ادنی خواه با دنی اما بسط تواخی جهت مودت و اتحاد
بین الاخوان و محبوب بودن در دل جمیع اقارب و اجانب و اخذ و ایلاف از حد که تجربه رسیده است

و تخلف ندارد اما بسط ترفع جهت رفعت مرتبه و حصول مطالب که نتیجه رفعت باشد جهت عزت
و کرامت و دفع ذلت و پناهی صدق تمام دارد و رسوم مالا کلام دارد اما بسط تقوی جهت برآمدن
مهمات و قضای حاجات و مطالبی که اعلای باشد و بیرون آمدن از ضعف طالع و زبونی و نکوست
ایام و خوف و ترس و رسیدن بدعوت طالع و نیکوی احوال و اعتدال بمدارج بلند و رواج سخن مطالب ارجمند
و سود تمام دارد اما بسط تضاعف جهت ازدیاد علم حکمت و شوکت و نصرت یافتن بر اعدا و غالب
آمدن و ظفر یافتن بر دشمنان مقرر کرده اند و معمول الیه این فن است اما بسط تمازج جهت الفت و مودت
بین المتنافرین و طلب هر حاجت از جزو و کل مانند علم و حکمت و غنی و علا و کتب و فتح و فتوحات
و کمال رشد و فرح هموم و دفع هموم و غیر ذلک و آنچه انسان محتاج اوست باقصی الغایات و منتهی
النهایات ناطق و موثر است و تخلف ندارد اما بسط تکسیر جهت استخراج احوال هر فرد انسانی که مستقبل احوال
چگونه خواهد بود و ماضی چه بود چنانچه در خاتمه گفته شود چون خصوصیت این انواع البسط گفته شد بر دیگر
مقدمه دیگر رفته شود **مقدمه ششم** در بیان شرایط اعمال که عامل را از آن شرایط گزیر نیست و تا آن
شرایط موجود نباشد هیچ عمل موثر نیفتد پوشیده نماند که درین عمل شرایط چند است که اگر بجا نیاید فقدان
اثر ظاهر میشود یقین اصل مطلب درین جمله است که بعضی جاهلان که باین اوراق سر فرود آورده اند بسبب عدم
این شرایط کامیاب نشده اند حمل بر فقدان تاثیر نموده سخنان در حق این علوم میگویند پس لازم است که شرایط
آن را نیز درج نماید تا رفع مظنه آنکه کرده گردد و ما التوفیق الا بالله اما شرایط این
و برخ البنیان صنایع نگردد و آن شرایط این است شرط اول ترقیم کرا لکعب بهیت یعنی چون ارادت
فعل یکی از این اعمال نمایند پس باید که اولا آیت و لنه برکت سر الکعب بر کعب دست راست
نویسند بعد از آن شروع عمل کنند و آن آیه این است بلی قادرین علی ان نسوی بنانه شرط دوم
تحقیق نظرات تنجیم است که چون اراده و اوامر عزیمت کنند باید که ساعت سعد باشد و قمر در برج عقرب

نباشد

بسط تکسیر

شده و در محاق نیز نباشد و ایام زاید النور باشد و روز نیز مناسب عمل باشد چنانچه عمل برای جلب
یا امتزاج متنافقین و یا محبت و الفت و مودة باشد ابتدا از روز یکشنبه کنند یا دوشنبه زیرا که
هر دو روز بشمس و قمر منسوب اند و جهت این امور مؤثر اند و اگر عمل برای بغض یا تمریض یا پریشانی یا
و افتقار و حرمان شخص باشد ابتدا از روز شنبه باید کرد زیرا که این روز بزحل تعلق دارد و نحوست
نیز تعلق دارد و این هر دو کواکب منحوس اند و اگر عمل برای قتل و هلاکت دشمن باشد و فتح
و ظفر یافتن بر اعدا باشد ابتدا از روز سه شنبه کنند زیرا که این روز بمریخ تعلق دارد و درین امور اثر
قوی است و اگر عمل برای تعلیم و حکمت و فضل و دانش باشد ابتدا از روز چهارشنبه نمایند زیرا که این روز
بعطارد تعلق دارد و این امور با و متعلق است اگر عمل جهت رفعت و عزت باشد ابتدا از روز پنجشنبه کنند زیرا که
این روز بمشتری تعلق دارد و درین امور مراد را اعتماد است و اگر از روز یکشنبه یا دوشنبه ابتدا نمایند
می شاید لیکن پنجشنبه نیکو است و اگر عمل از برای قوت طالع و حصول مطالب سعیده باشد ابتدا از روز جمعه
کنند زیرا که این روز بزهره تعلق دارد و او شادی و جمعیت و نیکوی احوال لازم ذات اوست
و نیز واضح باد که نظرات نیکو باید که عبارت از تثلیث و تربیع و تسدیس است و مقارنه و مقابله
و این مقدمات تنجیم است و در بیان ایراد نمودن متعذر است باید که از کتب منجمین یا از منجم تحقیق نمایند یا آنکه
خود در این مقدمات مهارت داشته باشد تا کار بر وفق مراد آید و نیز واضح باد که اگر عمل برای تعجیل
حصول باشد باید که قمر در برج آتشی باشد و اگر برای حصول باشد در برج آبی و اگر برای سعادت باشد
تنجیم لازم است که ساعت سعد اختیار نمایند و روز نیز سعد باشد و محاق نیز در این اعمال
ساعت نیست بلکه هر چند نحس باشد بهتر است چنانچه ایام زاید النور نباشد و محاق نیز اگر باشد بهتر و از
ایام روز شنبه و سه شنبه باشد که این عمل بزحل و راس و ذنب و مریخ متعلق است اما نیز واضح باد که نظرات
کواکب با طالع خود سعادت مطلوب است چه در اعمال سعیده و چه در اعمال منحوسه فی الجمله در همه نظرات

رعایت تنجیم لازم است چنانکه علمای این علم گفته‌اند الاصل فی الاعمال صلاح حال الکواکب فی اعمال
السعیده و زوال النحس فی العکس معناه اصل در اعمال نیکوئی احوال و روشنی نجوم است در اعمال سعیده و در اعمال
منحوسه بالعکس آن پس باید که ستاره منسوب آن عمل باشد که با طالع طالب و برج مطلوب ناظر باشد تا در اعمال
و مطالب قوت حاصل شود و الا نه بجز رنج و محنت که در عمل کرده شود فایده دیگر مترتب نخواهد شد شرط سیوم
در رعایت طبع طلسم عزیمت است چنانچه در زمام اول را تحقیق کرده عمل کنند که در حروف مطلوب کدام عنصر
غالب است مثلا اگر حروف آتشی غالب است در آتش بسوزانند یا تقیید کرده در چراغ نهاده در سمت مطلوب گذارند
تا آن عمل موثر شود و اگر حروف بادی غالب است در هوا بیاویزند و اگر حروف آبی غالب است در آب روان
اندازند اما اگر مطلوب عام باشد و اگر مطلوب خاص باشد در آب انداختن [illegible] مطلوب بخوانند یا در ریگ
اندازند که آب آن محل به مطلوب برسد و اگر حروف خاکی باشد در زمین دفن کنند و نیز معلوم باشد اگر حروف
در طبع مساوی باشند طبعی که مرتبه ارفع باشد غلبه او را بود و آتش از همه ارفع است و باد از آب و آب از خاک
ارفع است مثلا حروف خاکی و آبی بر حروف طبایع دیگر غالب آمده یا مساوی هم آمده‌اند غلبه آب را
باشد که از خاک ارفع است با آنکه حروف آبی و بادی غالب‌اند پس غلبه باد را باشد که از آب
ارفع است و با آنکه حروف بادی و آتشی غالب‌اند پس غلبه آتش را بود که از باد ارفع است با آنکه سه طبع غالب‌اند
بهمان قاعده نظر کرده ارفع آن طبایع را غالب دانند و اگر هر چهار طبع غالب آمده‌اند و مساوی باشند
غلبه آتش را بود که از همه ارفع است اما در بسط عددی و لفظی قاعده دیگر است که طبایع طلسم را
از طبایع حروف حاصل نکنند بلکه از اعداد جمل تحصیل طبایع کنند که اعداد حروف جمع کنند و تشخیص طبع
[illegible] نمایند که چه عدد است پس اگر یک عدد یا دو عدد باقی ماند طلسم را [illegible]
یک عدد در پهلوی راست حایل کنند و اگر دو عدد ماند در پهلوی چپ حایل کنند و اگر سه ماند فرد الفرد گویند و در اصطلاح
این عدد را میزان آتشی گویند پس در آتش بسوزانند یا در چراغ بسوزانند یا [illegible] آتش [illegible]

کم از

کم از بود بریده باشند و اگر چهار ماند زوج الفرد گویند و میزان او باد باشد پس در باد بیاویزند و اگر پنج ماند فرد الزوج
گویند و میزان او آب باشد پس در آب بیندازند و اگر شش ماند زوج الزوج گویند و میزان او خاک باشد پس او را در خاک
دفن کنند بلکه صورتی از موم یا از آهک و گچ ساخته طلسم را در شکم صورتها پنهان کنند و از رشته باید بیاویزند تا
تمام شدن عمل بخورات مناسب با و هنگام باشند چون از عمل فارغ شود صورتها را در کنار آتشی یا دور آن
دفن کنند و یا در آب روان اندازند یا صورت را اگر از موم باشد در کنار آتشی دفن کنند و اگر از آهک و گچ باشد
در آب اندازند تا صورت گداخته شود اما این قسم استخراج طبایع از جمله نوادر است و قوت و اعتبار
تمام دارد شرط چهارم بخورات مناسب اعمال است چنانچه هر یک کواکب را بخورات مخصوص است که چون این
کواکب عمل نماید بخور مناسب آن بکار برند بدین تفصیل قمر عود کافور عطارد عود ملایم زهره عود صندل سفید
شمس عود لبان مریخ عود صندل سرخ مشتری عود شکر زحل عود صندل سرخ پس اگر عمل از برای سعادت باشد
از این بخورات مذکوره بسوزانند و اگر عمل از برای بغض باشد بخورات [illegible] بسوزانند مثل بوی سیر و پوست پیاز
و امثال آن [illegible] شرط پنجم [illegible] طلسم است بر هر رنگ که مناسب آن روز باشد پس هر وقت او را
بر کاغذی که بر رنگ آن روز مناسبت دارد باید نوشت و تفصیل الوان این است یوم الاحد [illegible]
سفید مطلق یوم الثلثا سرخ آتشی یوم الاربعا [illegible] یوم الخمیس [illegible] زرد فام [illegible] یوم الجمعه سفید
یوم السبت سیاه شرط ششم [illegible] که عامل اعمال باشد بدین طریق نظر
کنند [illegible] الهی که [illegible] با مطلب طالب مناسب باشد مقصود یا [illegible]
شود تا کیفیت قبل از شروع عمل ترتیب که گفته می‌شود بخوانند و اگر یافته شود [illegible]
[illegible] که حروف اصلی اسم طالب و مطلوب [illegible] ربط کنند [illegible] اسم الهی که
مطابق مطلب باشد یافته شود [illegible]
[illegible] تکسیر کنند [illegible] اسم [illegible] از اسما حسنی را

که در معنی موافق مطلب باشد حاصل کرده نظر کنند که عدد کدام آن اسم با عدد یکی از اسما طالب یا مطلوب موافقت میکنند
باید اگر موافق باشد بهتر و الا نه اسم دیگر طالب و اسم مطلوب جدا جدا مداخل گرفته مداخل اسم الهی را با مداخل اسم
هر یکی از اسم طالب و مطلوب مطابق باید اگر یکی از مداخل موافقت کند بهتر که آن اسم را موافقت باشد اگر موافق
نباشد اسما دیگر [illegible] عمل کرده تحصیل اسم نمایند و آن اسم را در زمام درج نمایند تا حروف اسما نیز داخل طلسم باشد
بباید دانست که درج نمودن اسم الهی در هر یکی از [illegible] البسط لازم نیست بلکه در بسط تکسیر داخل نموده
و در بسطهای دیگر داخل نکنند و قراءت فقط میکنند چنانکه در نظایر گفته خواهد شد و اسم مطابق مطلوب
که اگر عمل از محبت و الفت باشد مانند اسم حبیب و مولف و ودود و رحیم و رحمن و عطوف و ولی و امثال
این اسم تحقیق باید کرد و اگر از برای حصول مطالب باشد اسم فاتح الابواب و مسبب و ظاهر و کافی و معین و ناصر و امثال
اینها تحقیق باید کرد و اگر از برای رفعت جاه و قوت طالع باشد مانند اسم رفیع و رشید و قوی و عزیز و اکرم
و معز و علی و عظیم و امثال اینها تحقیق باید کرد و اگر برای غالب آمدن بر مطلوب باشد مانند اسم قادر و غالب و فاتح
و مقتدر و امثال اینها تحقیق باید کرد و اگر برای دفع عداوت و بغض باشد مانند اسم قهار و قابض و مذل و جبار و دافع
و امثال اینها تحقیق باید کرد و اگر برای [illegible] از حبس باشد و [illegible] باشد مانند اسم مجیب و فاتح
و لطیف و مفرج و منجی و مغنی و مسبب و امثال اینها تحقیق باید کرد و اگر برای افتتاح ارزاق باشد و ازدیاد
دولت باشد مانند اسم رزاق و فتاح و منعم و مغنی و غنی و کریم و امثال اینها تحقیق باید کرد و اگر برای علم باشد
مانند اسم علیم و حکیم و عالم و امثال اینها تحقیق باید کرد و اگر برای [illegible] باشد مانند اسم نافع
و محیی و امثال اینها تحقیق باید کرد و اگر برای دفع مرض [illegible] باشد مانند اسم شافی و حکیم و طبیب و [illegible]
و امثال اینها تحقیق باید کرد و اگر برای [illegible] باشد مانند اسم [illegible] و امثال اینها تحقیق باید کرد
و اگر [illegible] مانند اسم [illegible] و ظاهر و [illegible] الارض و [illegible]
و [illegible] و امثال اینها تحقیق باید کرد از روز یکشنبه که شروع خواندن کنند تا روز شنبه ختم کنند و هر روز موافق

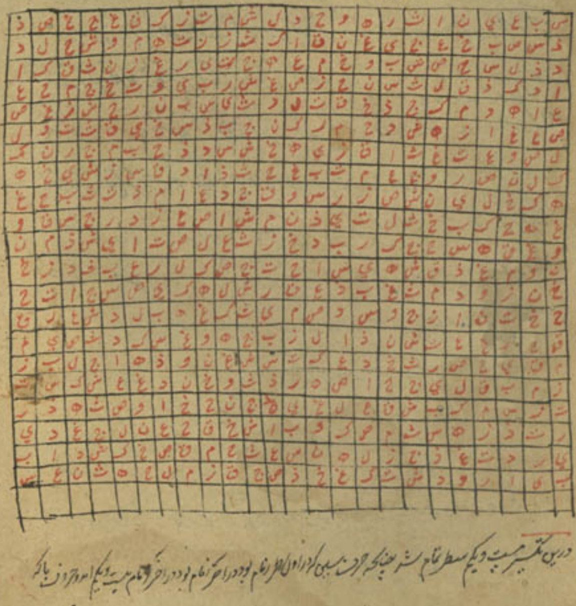
عدد

عدد آن روز و عدد ستاره که متعلق به آن روز است و عدد برجی که بیت آن ستاره است و عدد اسم طالب و مطلوب
باید خواند چنانچه عدد روز و ستاره و برج نوشته شد که این عدد با اعداد طالب و مطلوب جمع کرده [illegible]
یوم الاحد عدد یوم ۱۰۰ کواکب شمس ۳۴۰ برج اسد ۱۲۵ عدد مجموع ۵۶۵ یوم الاثنین عدد ۲۹۸
کواکب قمر عدد ۳۱۳ برج سرطان عدد ۳۲۰ مجموع ۱۳۵۸ یوم الثلثا عدد ۱۱۱۸ کواکب مریخ عدد ۸۰۵
برج حمل و عقرب عدد ۵۰۰ عدد مجموع ۲۴۱۸ یوم الاربعا عدد ۱۰۶۲ کواکب عطارد عدد ۳۸۴
جوزا و سنبله عدد ۷۷۲ عدد مجموع ۸۱۹ یوم الخمیس عدد ۷۸۸ کواکب مشتری عدد ۹۵۰ برج قوس و حوت عدد
۸۰ عدد مجموع ۲۳۳۷ یوم الجمعه عدد ۳۰۵ کواکب زهره عدد ۲۱۷ برج ثور و میزان عدد ۱۲۱۸ عدد
مجموع ۱۳۳۶ یوم السبت عدد ۵۴۱ کواکب زحل عدد ۵۱۳ برج جدی و دلو عدد ۷۵ عدد مجموع ۱۶۱
شرط هفتم قراءت عزیمت است تا آنکه [illegible] بدین طریق که ملاحظه بخورات نجوم نموده شروع خواندن
کنند هر روز بعدد سطور بخوانند [illegible] که در یک [illegible] دعا [illegible] و الا در چهارده روز و الا [illegible]
نهایت مدت [illegible] و حکمت آنست که زیاده از چهل روز در تعویق نماند و در اعتقاد اهل [illegible] است که اگر
[illegible] که در قسمت [illegible] باشد [illegible] طالب [illegible] و انعامات
[illegible] از آن روز که [illegible] مطلب [illegible]
و الله اعلم [illegible]
نجوم [illegible]
شرط [illegible]
از نجوم [illegible]
و معتقد [illegible]
و کذب [illegible]

منابه و نامشروعات نکهست دیگر آنکه معاشرت و معاربت و ملاعبت نسا احترست چنانکه الشهوات تمانع الرؤات
دیگر قیام نمودن امر حضرت الهی است مانند نماز وغیره احکام دیگر گشاده دیگر و بهمت دنیا و رسم بجب طبیعتی فرا است چون
جمیع این شرایط بجا آرد امیدوار فضل الهی است که کامیاب گردد و السلام علی من اتبع الهدی چون از بیان
مقدمات و ضوابط فارغ شدیم فصلی چند در بیان نظایر هر یک انواع البسط آوریم تا در خاطر مبتدیان یا بکنی
زیاده بر سابق واضح گردد مبرهن گردد فصول این است **فصل** در بیان نظیر بسط عددی و بسط لفظی بر ضمایر محققین
فن پوشیده نیست ارباب طالب و مطلوب بادکرشد عددی و بسط لفظی اگرچه بحسب قواعد دو از یکی در عمل یکی باشند زیرا که
بعضی اوقات هر دو بسط در یکی کار دهند مانند چنانکه اگر اسم اعظم حاصل شود که از اسمای طالب و مطلوب باشد
بسط کنند چنانچه در فصل چهارم اشارت این معنی شده به وجه الظفر از اسم عبد الکریم و از اسم مستنصر آورده
جمیع النسب این دو بسط را بیان نموده شود نظر آنکه اسم عبد الکریم را طالب و اسم مستنصر را مطلوب اعتبار کردیم
لیکن اسم طالب مقدم آوردیم زیرا که تقدیم طالب بر مطلوب بمیل احاطه و فوت اهل است بر آخر پس اول اسم
عبد الکریم را مدخل مرکب بجموع بدین طریق ع ب د ال ک ری م مجموعه سه صد و هفتاد و هفت ۳۷۷
۷۰ ۲ ۴ ۱ ۳۰ ۲۰ ۲۰۰ ۱۰ ۴۰
مدخل مرکب اوست و چون مجموع آنرا حاصل کنیم ش ع ز ... و چون مدخل وسیط آنرا گرفتیم بیست و از
سیصد و هفتاد و هفت بسبب احاد ثابت ماند چهل و چهار ... مدخل وسیط باشد ... این حروف
د هم چون نه کان طرح دادیم هشت باقی ماند مدخل صغیر شد مخرج آن ح ... پس از آن بسط حرفی
کنیم همین طریق ... کردم که اسم عبد الکریم در لغت عربی است ... اورا آوردیم ع س ب ع ي ن ب
۴ ۷۰ ۱ ۷۰ ۲ ۵۰
الف ا ش ن ا د از ب ع ا و ا هـ د ل ش ل ا ش ي ن ک ي ع ش ي ن ک ر م الشکین
ي ع ش ره م ا د ح ب ي ا ن پس این حروف بسط عددی باشد چون ... این حروف بسط را
عدد مجموع بکبیرم چهار هزار و یکصد و ... است یک اند پس این مدخل کبیر و بسط اسم عبد الکریم است و مخرج ... حروف
الف الک ق غ غ غ غ چون مدخل وسیط گرفتیم از چهار هزار و چهار صد و ... از صد ده شد ... و از ... هست
دو

دو و یک یک ال احیاء ماند زیرا که در اعداد است چون جمع کردیم چهار صد و سیزده شد و این مدخل وسیط باشد مخرج
این حروف ک ... ج ي ت چون مدخل صغیر حاصل سازیم بعد طرح نه کان ه هشت باقی ماند مخرج ح اند جمیع
حروف محصوله را یکجا نوشتیم بدین طریق اول حروف بسط را بعد از آن حروف بسط الف را بعد از آن حروف
مخارج را س ب ع ي ا ن ا ش ن ا ا ر ب ع هـ و ا ح د ش ل ا ش ي ن ا ع ش ر ي ا ن م ا ب ي ا ن
ع ش ره ا ر ب ع ي ن ز ع ش د م ح الک ق غ غ غ ج ي ت ح پس مجموع این حروف حاصل
بسط مرکب اسم عبد الکریم باشد و بر همین قاعده اسم مطلوب را عمل کنیم اما اول نظر کنیم که عبد الکریم با مستنصر چه
مطلب دارد کلمه مطلب را با اسم مطلوب بسط کنیم زیرا که درج نمودن مطلب شرط است مثلا الفت و محبت
با مطلوب مفروض کردیم چون الفت و محبت با مطلوب از طلب قلب ... اسم مطلوب را چنین نوشتیم که جلب قلب
مستنصر و این کلمه را بسط کنیم بر این مثال بسط مرکب مطلوب ج ل ب ق ل ب م س ت ن ص ر
۳ ۳۰ ۲ ۱۰۰ ۳۰ ۲ ۴۰ ۶۰ ۴۰۰ ۵۰ ۹۰ ۲۰۰
مدخل کبیر ۱۰۰۷ ز غ وسیط ۱۰۷ ز ق صغیر ۸ مخرج ح پس دیدیم که در مدخل مرکب طالب و مطلوب موافق
اند چنانکه مدخل صغیر مرکب طالب هشت بود و از مطلوب نیز هشت اند پس بهتر است و عمل خوب خواهد شد
و اگر موافقت نمی اند یک حرف زاید که مناسب آن عدد در اسمی که کم عدد باشد داخل کردیم و بسط ترکیب نمودیم
مثلا اگر مدخل صغیر مطلوب به هفت اند یک حرف در آخر اسم طالب ملحق کردیم تا مدخل صغیر طالب و مطلوب موافق
میشد و بر همین قیاس اگر مدخل صغیر مطلوب نه هفت باید آن حروف ... اسم مطلوب ملحق کردیم الحاصل
چون مدخل مرکب گرفته شد بسط مطلوب نموده مدخل بسط حاصل سازیم بدین طریق البسط حرفی مطلوب ج
ج ی م ل ا م ب ا ق ا ف ل ا م ب ا
ش ل ا ش هـ ل ش ل ا ش ي ن ب ا ش ن ا ق م ا هـ ل ش ل ا ش ي ن ب
ا ش ن ا م ا ر ب ع ي ن س ش ت ي ن ت ا ر ب ع م ا هـ ن خ م س ي ن ص
ت س ع ي ن ر م ا ت ا ن چون این حروف جمع کنیم الحروف اند ش ل ا ش هـ ش ل ا ش
ي ن ا ش ن ا م ا هـ ش ل ا ش ي ن ا ش ن ا ا ر ب ع ي ن س ت ي ن ا ر ب ع م ا هـ

خ م س ي ن ا ت س ع ي ن م ا ت ا ن و ص ش غ غ غ غ غ غ هـ م د ز جمیع الحروف
حاصله اسم مطلوب اند کنون خواهیم که زمام تکسیر حاصل کنیم از جمیع حروف طالب و مطلوب حروف الفاظ که ...
غیر مکرر را بگیریم و مکرر را بگذاریم و یک سطر کنیم بدین مثال س ب ع ي ن ا ش ر هـ و ح د ل ش م ت
ز ک ف ق غ ج خ ص ذ چون سطر زمام تکسیر کنیم ابتدای کتابت از حروف آخر کنیم یعنی که یک حرف آخر در اول سطر دوم
حروف اول را بعد از آن نویسیم و همچنین هر حرف را نویسیم و بدین قاعده هر حرف را در هر سطر را ... کنیم تا زمام اول راجع
گردد و لازم است که رجوع کند که حرف اول زمام اول در اول آخر زمام آخر آید که حرف دوم زمام اول در اول زمام آخر آید
تکسیر تمام شود صورت تکسیر این است



درین تکسیر ... سطر تمام شد چنانکه حرف ... در اول زمام بود در آخر زمام ... اسم حروف باکر
دارم

استخراج اسم اعظم
در دوم سطر اول بود در اول زمام آخر زمام چون تکسیر تمام کرده شد بر استخراج اسم اعظم ایم چنانکه در فصل چهارم گفته شد که بسی که
ازین کلمات کا اسم بنشم وغیره هم منصوب یا مقلوب یافته میشود از ما قبل یا ما بعد آن تحصیل اسمای اعظم نماییم پس در زمام
دوم کلمه اک مقلوب یافته شد که از قلب اک کا میشود پس هفت حروف ما قبل مقلوب گرفتیم این حروف حاصل شد ق ا ن
ا ي ج ج ع خ و چون این حروف را ترکیب کردیم چنین شد قنعیجخ حاصل شد و آن یکی از اسم الهی است جل شانه و نیز
کلمات کا منصوب در آخر زمام سیوم یافته شد پس هفت حرف ما بعد آن تحصیل بایست نمود زیرا که منصوب است
چون هفت حروف در آن زمام ما بعد کلمه نبود لهذا هفت حرف از اوایل زمام چهارم که بعد سیوم تحصیل نمودیم این حروف
ا د ک ز ق ل ث چون ترکیب کردم چنین شد ادکزقلث و نیز در زمام دهم کلمه مشا مقلوب یافتیم که از قلب
آن کلمه اشم حاصل میشود پس هفت حرف ما قبل آن تحصیل نمودیم این حروف اکنند ن ذ ي ا ت ل ش خ
استخراج اسم قسم
چون ترکیب کردم چنین شد نذیتلشخ پس ازین تکسیر این سه اسم اعظم حاصل شد قنعیجخ ادکزقلث نذیتلشخ
۱۲
چون از اسم اعظم استخراج شد بر استخراج اسم قسم رقیم بدین طریق حروف ... را ... تحصیل نموده ... حروف
کرده با ... ترکیب نمیدانستیم پس بدین تقدیر این حروف اند خ ذ ا ع ص ل ک ع غ و ن ا خ ج ق م ز ث ر ي ا ب
استخراج اعوان
چون ترکیب کردیم سذاع صلکهغ ونخجق مزثریب چون اسمای قسم حاصل شد استخراج اعوان باید کرد درین
طریق که در زمام تکسیر نظر کنند که هیچ ازین کلمات عو طو وغیرهم که در فصل چهارم گفته شد منصوب یا مقلوب یافته
شود یا نه اگر یافته شود حروف ما قبل یا ما بعد تحصیل اسمای اعوان است اما چهار چهار ترکیب است پس بدین تقدیر نظر
کردیم در زمام اول کلمات مقلوب یافته شد که از قلب آن تا حاصل میشود پس چهار حرف ما قبل مقلوب یافتیم
ن ي ع ب پس ترکیب کردیم نیعب شد و این اسمای اعوان باشد و نیز در همان زمام کلمه هو منصوب یافته
شد چهار حرف ما بعد منصوب گرفته ترکیب نمودیم خ د ل ش خدلش پیدا شد و باز در زمام پنجم کلمه اه مقلوب
یافته شد که از قلب آن ها میشود چهار حرف ما قبل گرفتیم لیکن چهار حرف ما قبل نبود چرا که در اوایل زمام واقع شده
ما قبل آن یک حرف بود پس سه حرف باقی را از آخر زمام ما قبل گرفتیم الحروف اند ع ع هـ م از ترکیب چنین شد

عمعهم و نیز کلمه دوم مقلوب یافتیم که از قلب آن تو میشود چهار حرف ماقبل گرفتیم ابجد اند ل ث ق خ
از ترکیب چنین شد لتقخ باز در زمام هفتم کلمه عو مقلوب یافتیم حروف مقلوب موجود نبود نیمه را از اول آخر زمام
ماقبل گرفتیم ابجد اند ص ل ل و از ترکیب چنین شد صللو و نیز کلمه تا منصوب یافتیم چهار حرف منصوب مابعد
گرفتیم ابجد اند ق ز ي ه از ترکیب چنین قزیه و نیز کلمه هی مقلوب در همان زمام یافتیم چهار حرف ماقبل گرفتیم
ابجد اند ز ق ا ث از ترکیب چنین شد زقاث باز کلمه هی در زمام دوازدهم منصوب یافتیم چهار از مابعد گرفتیم
ابجد اند س ا ح ت از ترکیب چنین شد ساحت باز کلمه هل در زمام سیزدهم مقلوب یافتیم چهار حرف
مقلوب ماقبل گرفتیم ش ر ق ع از ترکیب چنین شد شرقع باز در زمام چهاردهم کلمه ثی مقلوب یافتیم چهار حرف
ماقبل گرفتیم ابجد اند م ص د س از ترکیب چنین باشد مصدس باز در زمام پانزدهم کلمه هو منصوب
یافتیم چهار حروف مابعد منصوب گرفتیم غ س ک د از ترکیب چنین شد غسکد از ترکیب باز در زمام شانزدهم
کلمه ها منصوب یافتیم چهار حرف مابعد منصوب گرفتیم ح ل ب ز از ترکیب چنین شد حلبز و باز در زمام هفدهم
کلمه تو منصوب یافتیم چهار حرف مابعد منصوب گرفتیم خ ن ذ غ از ترکیب چنین شد خنذغ باز در زمام
هژدهم کلمه ها منصوب یافتیم چهار حروف مابعد گرفتیم ص ث ه ذ از ترکیب چنین شد صثهذ باز در زمام نهم کلمه
هل مقلوب یافتیم چهار حرف ماقبل برداشتیم ز ج ذ غ از ترکیب چنین شد زجذغ شد و نیز در همان
زمام کلمه او مقلوب یافتیم چهار حرف ماقبل برداشتیم ش ک خ ص از ترکیب چنین شد شکخص شد و این
بکسیر اسامی شانزده اعوان حاصل شد نیعب عمعهم لتقخ صللو قزیه زقاث ساحت
شرقع مصدس غسکد حلبز خنذغ صثهذ زجذغ شکخص چون خواهیم که مقبول
و مردود از این اسما معلوم کنیم پس مدخل کبیر و صغیر از مدخل صغیر ترکیب بسط طالب و مطلوب موافق آید مقبول
باشد والا مردود و بدین طریق که در مدخل صغیر طالب و مطلوب هشت یافته بود پس هر یک از اسامی اعوان مدخل
گرفته معلوم کنیم که موافق هست یا نه پس هر یکی که مقبول باشد بر آن صاد کنیم و آنکه مردود باشد باطل کنیم

نیعب خدلش عمعهم لتقخ صللو قزیه
مدخل کبیر
١٣٢ ٣٨٣ ١٨٥ ١١٣ ١٥٦ ١٣٣
وسیط وسیط
١٥ ٣٦ ٢٣ ١١٣ ٢١ ١٤
صغیر صغیر
موافق نیآمد موافق نیامد

زقاث ساحت شرقع مصدس غسکد حلبز
مدخل کبیر کبیر
٢٠٨ ٧٦٩ ٦٧٠ ١٩٣ ١٠٨٤ ٨٧
وسیط وسیط
٦٨ ٥٦ ٦٧ ٢٣ ١١٣ ١١
صغیر صغیر
موافق نیامد موافق نیامد

خنذغ صثهذ علی هذا القیاس معنی دو اسم مقبول اند و مافیها مردود
مدخل کبیر ١٣٥٣ ٦٠٣ چون در اسماء مقبول نظر کردم حروف عددی ملائکه پیدا نشد
وسیط ١٦٩٣ ٦٢ که استخراج ملائکه کرده شود اگرچه بعضی حروف پیدا میشد لیکن چنانکه
صغیر ٧ ٨ حروف نبود که از روی استخراج ملائکه گوئیم چنانکه کلمات عشره و کلمات

این است او عو هو تو طو ها ثانی هی هل پس لازم شد که در اسما مردوده بتدبیرات مقبوله
کرده داخل اسماء مقبوله کنیم و اگر هیچ یکی ازین کلمات مستنبط میشد بهمین اسماء اکتفا میکردم پس تدبیر عبارت است
از آنکه به نقصان یا به ابزار یک نقطه مقبوله تواند شد الحاق کنند و اگر دعا و خفه حرفی دیگر مقبول شود الحاق کنند
اما در دعا و خفه حروف شرط دیگر است چنانکه انگشتی را با ثا تبقی و بادی را به بادی و آبی را به آبی و خاکی را بخاکی
بدل کنند با ابزار یا نقصان یک حرف مقبول شود الحاق کنند تا داخل اسماء مقبوله شود اما تدبیر است در این اسم
کنند که حروف دعا داشته باشد برین تقدیر نیعب حروف دعا داشت مدتبر کردیم از تدبیر نقطه مقبول شد
پس تدبیر مبادله حرف کردم نون که بادی بود بحرف واو که بادی است بدل نمودم مقبول شد بدین طریق و نیعب
همچنین در اسم حدلش که حرف دعا داشت اول تدبیر نقطه کردیم مقبول شد بدین طریق خدلش که حروف دعا

نقطه دادم خا شد مقبول گردید اسم عمعهم که حروف دعا داشت تغییر نقطه کردم مقبول شد چنانکه عین اول را یک نقطه
دادیم غ شد مقبول گردید غمعهم شد و نیز اسم لتقخ که حروف دعا داشت بتدبیر نقطه کردم که حرف خا را نقطه
کردم حا ماند مقبول شد لتقح شد و نیز اسم صللو که حرف دعا داشت و تدبیر نقاط کردم مقبول نشد تبدیل
مبادله حرف کردیم چنانکه صاد که بادی بود با نون که بادی است بدل نمودیم مقبول گردید نللو کردیم نیز اسم
قزیه که حروف دعا داشت بتدبیر نقاط مقبول نشد تبدیل حرف کردم چنانکه قاف که آبی بود بحرف جیم که آبی است
بدل نمودم مقبول گردید جزیه شد و نیز اسم زقاث که حروف دعا داشت بتدبیر نقاط کردم مقبول نشد پس تبدیل
حرف مقبول شد چنانکه حرف ز که آبی بود بحرف قاف که آبی است بدل نمودم ققاث شد و نیز در اسم ساحت که
حروف دعا داشت از تدبیر نقطه مقبول شد چنانکه حرف حا را نقطه دادیم خا شد ساخت کردیم و نیز اسم شرقع
اسم دعا داشت بتدبیر نقطه مقبول نشد پس از تدبیر حرف مقبول شد چنانکه حرف شین آتشی بود بحرف ذال که آتشی است بدل نمودم ذرقع شد
و نیز مصدس را اصل مردوده بود و حرف دعا نیز نداشت ترک کرده شد و بر همین قیاس اسم غسکد و خنذغ و شکخص اسم مردوده است
مگر حلبز حروف دعا داشت از تدبیر نقطه مقبول نشد پس تبدیل حرف کردم چنانکه حرف حیم که آبی بود با حرف تا که آبی است بدل نمودم
مقبول گردید تلبز شد اکنون بر مثال مدخل ایشان نیعب ٨٨ وسیط ١٦ صغیر ٧ عمعهم ١١١٥ وسیط ١١٦
صغیر ٨ مقبول است خدلش ٩٣٤ وسیط ٩٧ صغیر ٧ لتقح ٥٣٨ وسیط ٦١ صغیر ٧ نللو
١١٢ وسیط ١٧ صغیر ٨ جزیه ٢٩ وسیط ندارد صغیر ٧ ققاث ٧٠١ وسیط ٧١ صغیر ٨
بعده چون اسماء اعوان و مقبوله بتدبیر را یکجا کردیم خنذغ صثهذ ونیعب خدلش غمعهم لتقح
نللو جزیه ققاث ساخت ذرقع تلبز چون خواستم که استخراج ملائکه کنم این اسما را مقطوعا نوشتم
و در یک زمام کشیده بطریق اول بغیر تخلیص تکسیر کنیم تا به زمام اول راجع گردد چون تکسیر تمام شود کلمات تحصیل
ملائکه نیایم چنانکه در اسماء اعوان عمل کرده برین تقدیر تکسیر کرده شد چون تکسیر تمام شد نظر کردم در زمام اول کلمه
هی مقلوب یافتیم چهار حرف ماقبل گرفتیم ابجد اند ذ و ج ل از ترکیب چنین شد ذوجل و این رکیب
از اعوان

از اسماء ملائکه شد و نیز در همان زمام کلمه تا مقلوب یافتیم چهار حرف ماقبل گرفتیم ق ق ه ی از ترکیب
چنان شد ققهیائیل باز در زمام سیوم کلمه تو منصوب یافتیم چهار حرف مابعد گرفتیم ابجد اند غ م ج ج از ترکیب
چنین شد غمججائیل باز در زمام چهارم کلمه هی منصوب یافتیم چهار حرف مابعد گرفتیم ابجد اند ق ذ ذ ع چون ترکیب کردم
قذذعائیل شد باز در زمام پنجم کلمه ها مقلوب یافتیم چهار حرف ماقبل گرفتیم ابجد اند ع ب ذ ا چون ترکیب کردم
شد باز در زمام هشتم چهارم کلمه هو مقلوب یافتیم چهار حرف ماقبل گرفته ترکیب کردیم چنین شد غخلفائیل شد عبذائیل
از تمام تکسیر پنجاه و سه ملک حاصل شد چون اسم ملک را بدین طریق ذوجلائیل ققهیائیل غمججائیل قذذعائیل عبذ
هدیائیل الخ پنجاه و سه اسماء ملائکه گرفته شد برای استخراج علیم ... بطریق ... تکسیر اصل نظر کنیم از ... اسماء اعظم در کمال
... پس تا ... الاتصال بنویسیم ... حروف منقطع شود ... الاتصال ... الا که حروف
... است ... چون ... زمام اول دوم سیوم چهارم پنجم ششم هفتم هشتم نهم دهم دوازدهم
یازدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم ... فعل ظلم ... اسماء اعظم ... اول
زمامها تحصیل شده بود ... از زمام اول جهت ظلم گرفتم ... ق غ ج ج ق
پس ابجد ... الاتصال نویسیم ... بسعینا تو هو حن لشمتو کقعجی ... هذا العیک ... (احلم)
پس ترکیب کردیم ... اینست بسعینا تو هو حن لشمتو کقعجی ... ذ سصغجی غنقا کتش
دتهموشحلد الحکم دذ لسحصغشبوا آخر چون استخراج علیم ... اکنون ... استخراج اسمای ... که ...
معانی مطلوب ... که این اسم ... مقصود ... در زمام اول اسم هو منصوب ... شود
چهارم اسم ... که در ... زمام شانزدهم ... اسمی ... در معانی این اسما ... یک یک ...
معانی ... حلیب القلوب ... اسم ... دعای ... دلالت میکند و اجل
بزرگوار ... اسم ... اقلب ... الابلی ... الحبیب ...
که ... لیکن در هیچ جای از اسمای ... نام ... کبیر ... محمود ... است

یافته نشده و تبحر جای دیگر شنیده که حرکات توان نمود تا جرم چون اسم تعالی مطلب معین نمایان نشد تکسیر حروف
مواد نمودیم پس حروف مواد که عبارت از حروف اسم طالب و مطلوب هست و کلمه مواد ریک زمام کشیده تکسیر کنیم بدین طریق
که حروف اسم عبد الکریم و کلمه جلب قلب تغیر بتلخیص در یک زمام کشیدیم ع ب د ا ل ک ر ی م ج ل ب ق ل ب
م س ت ن ص ر این حروف مواد باشد پس این حروف را در تکسیر بریم تا در زمام اول اسم جمع کرد شاید که اسم تعالی
مطلب در این تکسیر یافته شود بتحصیل اسم الهی کنیم چون سطور تکسیر تمام شود نظر کردیم در زمام اول اسم عبد الکریم باز در زمام
دهم اسم اسلم جلوه نمود و در چهار زمام اسم متصل مقلوب یافته شد و در زمام سیوم اسم باز مقلوب یافته شد و نیز در هفتم
زمام اسم ملک مقلوب یافته شد و در زمام پنجم رب مقلوب منصوب یافته شد و اسم رب در تکسیر اول نیز بود بسبب
تفاوت حیفی گذاشتیم در اسمای دیگر نظر کردیم پس اسلم را که نظر کردیم اگر چه کریم را در هم حال مطلوب است
لیکن ماده اخذ فواید احسان نافع است ازین جهت واگذاشتیم و در معنی اسم اسلم نظر کردیم بجهت سلامتی نفس و دفع مضر نافع
نیز واگذاشتیم علی هذا القیاس اسم متین را قبول نکردیم زیرا که میتوانند که طلب مقربی از اسم و موثر باشد بنابراین اسم
در معانی و مطالب مناسب اند پس باید که عبد الکریم طالب است تا یکهفته بتعداد هر روز که در عدد پنج گفته شد و بتعداد
اسم خود و اسم مطلوب و کلمه جلب قلب بخواند و ابتدای از یکشنبه کنند تا روز شنبه ختم کنند چون اسم آورده شد حاصل
الخواص عمل بدین طریق اعداد که عدد کریم از تکسیر اصل کریم و بعد از طرح ششصد کاه الفردی که باقی مانده از آن عدد
میزان عنصر بگیریم چون بدین طریق عمل نمودیم چهار هزار و دو صد و ششصد ماند بعد از طرح ششصد کان هیچ عدد نماند طرح را برابر
است پس حقیقت ششصد عدد باشد و ششصد را دفع الزوج گویند و میزان خاک بشر پس بصورت از موم ساخته
یا از زاج طلسم را در اکثر القصورت پنهان کرده از آتش پایه احتراز کند و لوازمات مناسبه جلب القلوب که قمر
و شمس متصل باشد باید سوخت و ابتدای خواندن عزیمت از روز یکشنبه باید داشت باید کرد بتعداد سطور
تکسیر هر روز باید خواند بدین طریق که در روز شروع عزیمت ابتدا را اکبر بنه کرده بسم الله الرحمن الرحیم
الهی باسمک اقتدیت و بکرمک اقتدیت و بنور قدسک اهتدیت و بفضلک استغنیت
ولا

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم انک قلت و قولک الحق ادعونی استجب لکم
وانت لا تخلف المیعاد وصل وسلم علی سیدنا محمد صلی الله علیه واله وسلم اجمعین
بعد از آن شروع خواندن عزیمت کند بسم الله الرحمن الرحیم اقسمت علیکم یا ملائکة رب العرش و رب
در این جا بر سر نام ملایکه حضور بخواند فلان و فلان بحق الملک العظیم رب السموات والارضین و بحق
اینجا اسم اعظم بخواند ان تسرعوا و تسلطوا و تبادروا الی هولاء الاخوان اینجا اعوان بخواند
بخواند و قلوبهم ان تمروا بمجامع خیلکم واتباعکم وتسخروا قلوب جمیع الملوک والسلاطین
والخلایق اجمعین اتقیا طوعا فانا انعاظا منتسبا طایعین وان یعطفوا قلوب بنی
ادم و حوا مسخرین فی خدمتی و طاعتی و قضاء حاجتی چون در اینجا برسد نام مطلوب با مادرش
بخواند یحبونهم کحب الله والذین امنوا اشد حبا لله وان تعقدوا السنة الحاسدین
والمعاندین حتی لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا و عزمت علیکم
ایها الارواح العلویة والسفلیة باسماء ربنا وربکم والهنا والهکم باسماء ملائکة
المقربین و بحق هذه الحروف الظاهرات المقدسات چون اینجا رسد حروف هر تکسیر که مسطر
شده بخواند ان تسخروا قلوب جمیع الملوک والسلاطین والخلایق والناس اجمعین والا
فسلط الله علیکم هذه الملائکة المقربین فسن و هذه اینجا نام ملایکه را من السماء
بایدیکم بایدیهم شواظ من نار و نحاس فلا تنتصران یضربون وجوهکم و ادبارکم
و یسرعونکم الی النار وان اجبتم فیبشرکم الله تعالی یوم الحساب ان لا
تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم بها توعدون الوحا الوحا الوحا العجل
العجل العجل الساعة الساعة الساعة الطاعة الطاعة الطاعة پس اگر جلب
قلوب عام باشد بدین طریق باید که نام خوانده و اگر خاص باشد باین نام طالب خاص باشد کلمات تسخروا

العلی

ثبات

یا مسخر الله
۲ ۲

قلوب جمیع الخلایق والملوک وان یعطفوا قلوب بنی ادم و بنات حوا الی الکلمة
مطلب خود بدل کند و آن مطلب خاص درج کند اما باید دانست که اگر عمل برای کلو مستعد باشد یا تسلیط حوض
باشد حروف زمام را اول و ثانی را مقلوب بکسیر کنیم بدین طریق معهود بکسیر کنیم بدین طریق ع ب
ع ی ن ا ث ه و ج د ل ش م ب ع د ک ش ق غ ج خ ص ذ چون حروف را مقلوب کنیم چنین شود اسمای
ملایکه را نیز مقلوب بتفصیل باید یعنی اگر حروف سرای ملایکه یا دو حرف از یک جنس یافته شود از اول اکر ختم
از عقب اگر بتفصیل نباید بر خلاف ضوابط معمول زمام مقلوب این است س ع ب ی ا ل ا ث ه و د
ل م ش ت ک ن ق ج غ ن خ ص و قاعده ترکیب زمام مقلوب این است که حروف اول و سیوم را گرفته
بر توالی حرف میانه را بجای حرف سیوم نویسد و باز حرف چهارم و ششم را بر توالی گرفته حرف پنجم بجای
حرف ششم نویسد و باز حرف چهارم ششم و بسوم همین قیاس تا آخر زمام همین عمل نماید بسط عددی کردن
اکنون بسط لفظی کنیم بدین مثال که حروف اسم عبد الکریم را بسط لفظی کنیم ع ب د ا ل ک ر ی م از القیبی
ع ی ن ب ا د ا ل الف ل ا م ک ف را ی ا م ی م چون از اقل نسبه حاصل شد
از اقل ترکیب کریم چنانچه در بسط عددی گفته شد هر اقل کبیر ۱۰۳۳ مخرجه نون وسیط ۱۰۳ مخرجه دم صغیر ۹
مخرجه ح بعده از اقل بسط لفظی حاصل کنیم مرة اقل کبیر ۷۵۳ مخرجه ح ن ذ و وسیط ۸۷ مخرجه ح ع صغیر
مخرجه و بعد از جمیع الحروف یکجا نویسیم چنین شد ع ی ن ب ا د ال ا ل ف ل ا م ک ا ف ر ا ی
م ی م ن و ع ش د م ح ج ن ذ ح ع و س جمیع الحروف حاصل اسم عبد الکریم شد و از همین قیاس از
جلب تغییر مستفتر حاصل کنیم پس اول از اقل ترکیب بکریم بدین مثال جلب قلب مستنصر بر اقل کبیر ۱۰۰۷
نغ وسیط ۱۰۰ مخرجه ق و صغیر ۸ مخرجه ح بعده بسط کنیم ج ی م ل ا م ب ا ق ا ف ل ا م ب ا
س ی ن ت ا ن و ن ص ا د ر ا اقل کبیر ۱۳۹۹ حق ش غ وسیط ۱۴۳ دم ق صغیر ۹ مخرجه
چون الحروف یکجا نویسیم الحروف این است ج ی م ل ا م ب ا ق ا ف ل ا م ب ا م ی م س ی ن ت ا ن
صاد

حروف مواد

[illegible] اللهم ... الله یا رحیم ... تسخیر قلبه واجعله ... یا رحمن یا رحیم

بسط لفظی

صاد ر ا اقل کبیر ۱۳۹۵ مخرجه ص ش غ وسیط ۱۴۳ مخرجه دم ق ثغ ن ق ح ه ص ش غ دم ق طاها
حروف حاصل کلمه جلب قلب مستنصر شد پس جمیع حروف طالب و مطلوب بتلخیص کرده زمام کنیم ع ی ن ب ا د ل ف م ک ر ش ح
ج ذ و ق س ت ص ع ه ط این حروف تلخیص بود تکسیر کرده تا نام اسم و غیره تمام چون تکسیر تمام کردم نظر انداختم در کلمات اسماء
جلب قلب که در بسط عددی گفته شد پس در اوایل زمام دوازدهم کلمه ها مقلوب یافتیم بنا بر آن که هیچ حرف ماقبل او موجود نیست حرف مقلوب
از زمام یازدهم یعنی از آخر زمام گرفتیم الحروف اینکه اج طح ب ل ذ باز در زمام شانزدهم کلمه کا مقلوب یافته شد هفت حرف مقلوب
الا گرفتیم الحروف اینکه ش ح ع ذ ق ن ز چون این حروف را ترکیب کردیم چنین شد اجطحبلذ محعذقنز گیوه آخر
اول نام نظر کردم در زمام دوم کلمه هی منصوب یافتیم چهار حرف منصوب از ما بعد بر گرفتیم این حروف است ع ن ص ب باز در
زمام سیوم کلمه اد مقلوب یافتیم چهار حرف ماقبل گرفتیم ت ف ب ذ باز در زمام چهاردهم کلمه طو مقلوب یافتیم چهار حرف ماقبل
چهار ع د باز در زمام اوایل زمام هشتم کلمه ها مقلوب یافتیم دو حرف موجود بود تتمه را از اواخر زمام هفتم گرفتم ش ق ق ا د بز
در همان زمام کلمه عو منصوب یافتیم چهار حرف منصوب ما بعد بر داشتیم ح ب غ م باز در زمام نهم کلمه هو منصوب یافتیم چهار حرف ما بعد بر داشتیم
ف ک س ع س ص باز در زمام دهم کلمه هی مقلوب یافتیم چهار حرف ماقبل بر داشتیم ح ج ا ط باز در زمام سیزدهم کلمه او منصوب یافتیم
چهار حرف ما بعد بر داشتیم ک ن ح د باز در زمام هفدهم کلمه هل مقلوب یافتیم چهار حرف ماقبل بر داشتیم ر ص ب ش باز در زمام
اوایل هژدهم کلمه عو مقلوب یافتیم چهار حرف ماقبل موجود نبود دو حرف موجود بود تتمه از اواخر زمام هفدهم بر داشتیم ذ ذ ع ق باز
در زمام نوزدهم کلمه طو منصوب یافتیم چهار حرف ما بعد بر داشتیم م ع د ح چون ترکیب کردیم اسم یازده اعوان حاصل شد عنصب
تقبذ داعل ششقا حبغم فکسع کنجد رصبش ذذعق معدج چون مقبول بود در اسمای نظر کردیم پس از حرف
صفی طالب و مطلوب را با موافق ترکیب بر یک از اسمای مقابل کردیم چنانچه در بسط عددی ذکر کرده شده بود پس اسم چهار اعوان
حاصل مقبول اند اگر چه در اسمای مقبوله حرف دعا و ملایکه نبود که استخراج ملایکه دیگر توان کرد لیکن در اسمای مردوده نیز حرف
دعا نبود که از تدبیر مقبوله کرده شود بنابراین برهمان اسم اکتفا نموده تکسیر کردیم دو حرف لذ یکجنس که واقع بود چهار اسم منصوب از زمام
گرفته استخراج ملایکه کردم بموجب قاعده که در اسم مقدم چهارم گفته بود بر این تقدیر اسمهای این است عنصب ششقا حبغم معدج
حروف این را مطلوع نوشتم چنین شد ع ن ص ب ش ش ق ا ح ب غ م م ع د ج بسمای دو تکرار کرده نظر انداختیم بر کجای
دو حرف یکجنس یافتیم که ملایکه حاصل شد اح ب غ ع د ج ب ب ا م از ترکیب چنین شد اح ب غ احبغا ئیل

على جمائيل بيا مائيل چون اسم طلسم كه در سطر دوم و سيوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و يازدهم و دوازدهم و سيزدهم و چهاردهم

و پانزدهم و شانزدهم و هفدهم كه اسماي اعظم و اعوان از اين حاصل شده بود در تركيب بطريق بسط عددي اين طلسم حاصل شد

طعهعمصا سلفى و فل الخ چون استخراج اسماي قسم كنيم از حروف صدور حاصل شد ع ط ز ل ن ه س ش ق م ت

ك اغ ر س ن ه و ف ق ب ى كه حرف عاق بود حذف كرديم عطزلن هشقت كاغ س جو ذ فبي خواستيم كه

تحصيل اسماي حسنى نماييم جهت فراوان تحصيل كنم در تكسير اسم هو و اسم حق جلوه نمود ديديم كه در معنى اين هر دو اسم مطابق مقام

سبب لازم شد كه تكسير مواد كنيم لهذا مواد همان اسم حق قبل كه در بسط عددي آمده بود در اينجا نيز يافته شد بسبب قبول كردم در طريق خواندن

وغيره لوازم بقاعده بسط عددي است و السلام تمام شد تمام امري **فصل در بيان تنظير بسط عزيزي** چون در مقدمه دوم گفته شد

به كه بسط عزيزي بجهت جلب القلوب عام و خاص و كسي كه بيكبار جلب از طالب تعلق داشته باشد معتبر است بنابران با كلمه

جلب القلوب بسط نموده بدين طريق كه عبد الكريم طالب استو كلمه جلب القلوب مقطوع نوشتم بدين طريق ع ب د ال ك ر ي م

ج ل ب ق ا ل ب ج ل ا ين حروف را عزيزي كردم اين حروف ماكوس اج ب ك ه ل ق ط ا ن ه ك ا ب ك ر ك ه ا

خواستم كه اسرار اسماي دويم از حروف غير زيادة تخليص استخراج ملائكه كنم چون كه اين حروف زوج است تركيب رباعي نموديم بدين طريق

سا جبائيل كلقطائيل نزكائيل اكماكائيل هائيل چون خواستم اعوان تكسير كنم حروف اصل حروف عزيزي را تخليص كرديم اين حروف

اجك ع ب دال ري اج ق و س دال ه بسبب چون حروف بود در تكسير آورديم حروف مقلوب ده حرف حاصل اثر جهار انداز دوار

جمع نموده حصين شد تجميع چون خواستم كه اعوان حاصل كنم بسط عزيزي را اكبر مراتب آورديم و از تركيب رباعي نموده كه

هوشي لاهي كردم اسعا هوشي كجز بهوشي كلبكهوس انكطهوس دمهوشي باز خواستم كه طلسم حاصل كنم نظر كردم كه بسطور

فرد است نيز بسبب تركيب نمودم بدين طريق عبدالكريم توسطن الخ چون خواستم كه طبع طالب اين طلسم معلوم كنم

ديدم كه عنصر برابر است بسبب طبع ارضي افتاده است منصر اتشي را بود طلسم را در اتشي بايد سوخت يا فتيله كرده در چراغ بايد سوخت

چون تكسير پنج است هر روز پنج بار عزيمت بايد خواند چون از اين اعمال فارغ شديم براي اسرار تحقيق اين اسم نظر كرديم در

در سطر اول اسم عبدالكريم منصوب بود بجهت حرف مطابق جليب القلوب نمود در سطر دوم اسم اول منصوب بود نيز در مطابق

حفظ نمود بنيادي نيز خواد كه اسم اصلح باشد بتكسير كرده اسم حاصل كنم شايد كه در اينجا يافته شود چون تكسير كرده سطر اول

ديدم كه اول اسم عبدالكريم جلوه گر شد در سطر دوم اسم اگر در سطر ششم ع مقلوب در سطر هفتم ب در سطر هشتم منقبل مقلوب

ودوم

دو دهم بار و ولي و در دوازدهم ملك مقرب بالله در هم طلسم يافته شد چون در معاني نظر كرديم اسم وبا مطابق معنا ميداند زيرا كه

پياي از ولا مشتق است و ولا يعني دوستي خبر است است و جلب القلوب نيز خبر از محبت و دوستي و ولاي اين اسما ديگر و اكوان شد

اسم نيا مقبول كرده شد پس بطريق مذكوره در صدر ذكر يافته بخواند عزيمت اين است بسم الله الرحمن الرحيم عزمت عليكم يا ايها

الارواح العاليات الطاهرات الزاكيات يا ملائكة رب العزة يا الله الذي لا اله الا هو المعتقب الحلوب المجيب المطلوب السريع

القريب المجيب اقسمت عليكم يا فلان يا فلان جبرئيل كاسه الما عليكم بالحروف الكلمات شخصا كيند بابيه و يا اسم المكتوب

المذكور في اللوح المستور عزمت عليكم و اقسمت عليكم في حلكم و مقامكم و ذكركم و تسبيحكم و تهليلكم و تمجيدكم و تقديسكم هذا الدليل لي ان

تزوا اجامع خيلكم و اتباعكم اني هولاء الاعوان و هم فلان فلان چون با پنجم رسد اسامي اعوان كه حاصل شده باشد هلا بكلا

عرض كنند و امروهم بقضاء حاجتي و انجاح حاجتي چون با پنجم رسد و ملائكه را خطاب كنند كه يا فلان يا فلان اقسمت عليكم في الله

المعتقب الحلوب و بحق هذه الاسم الاعظم و الكلام الذكر چون با پنجم رسد با زاسم اعظم بخوانند ان تامروا الفلان الفلان چون

با پنجم رسد باز اسماي اعظم و اعوان را با الف لام رايد و واو عطف ذكر كنند كه ان تامروا الفلان الفلان بتسخير القلوب الخلائق

و الناس اجمعين من الاناث و الرجال و الغلمان و الولدان و الانس و الجان بحق جلب القلوب الاكوان من جميع الاماكن و

الزمان بحق الرحيم الرحمن بل هذا عاجل من الارواح و الملائكة و الاعوان اجيبوني و اعينوني و كونوا اعواني و

انصاري و احبائي و ادركيني في جميع الاحوال و الازمان اجيبوا يا فلان يا فلان باحق اسماء الحسنى و ملائكة را با ذكر در كنند سمعا

مطيعا بحق جلب الشكل مقباس اجيبوني يا ايها الارواح العاليات بالملائكة رب العزة و يا ايها الاعوان اجيبوا في

و اعينوني بتسخير قلوب الخلائق و الناس اجمعين بحق الاسم الاعظم انجاز لهم فيهم باز تكرار كنند و بحق هذه العلم ان الكلمة

اني طلسم تحصول مراد اجيبوني بالله المعقب القلوب الرحمن الرحيم يا معشر الاعوان اجيبوا يا اعوان الامر لا تحل الله ان

لم تجيبوني لحصول مرادي فسلط الله عليكم هذه الملائكة اين بار اسم ملائكة را با اعوان عرض كنند بايد بهم شواظ من نار

و نحاس فلا تنتصران بغير بون وجوهكم و ادباركم و يسحبون كم الى النار و ان اجبتم لي فيثبتكم الله في يوم القيامة ان لا تخافوا

و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم بها توعدون بارك الله عليكم في هذه الكلام يوم ينادي المناد من مكان قريب

يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج اجيبوني يا ايها الارواح الملائكة لحصول مرادي و انجاح حاجتي اعينوني بتعليق الاسم

اجيبوا ادعي الله ... بحق ... الساعة الساعة العجل العجل الوحا الوحا ... و الحمد لله رب العالمين برحمتك يا ارحم

بادلهر رعايت ضمير واحد و تثنيه و جمع را در خواندن اسما ملائكه و اعوان اگر در هر دو باشد صيغه جمع كويند و اگر

دو باشد تثنيه و اگر يك باشد واحد چون مقصود جلب القلوب عام باشد كه مطلوب بر جلب قلب خاص اسم را نيز بطريق

اگر مطلوب براي خاص باشد اسم اسم مطلوب را با كلمه جلب قلب الخ در عزيمت بايد خواند و در خواندن عزيمت

در معنى كلمات قلوب الخلائق و الناس اجمعين من الاناث و الرجال و الغلمان و الولدان و الانس

و الجان بر جلب القلوب بعد جلب القلوب الاكوان ... بعد اين عزيمت بايد و اگر اسم مادر مطلوب

معلوم نباشد اسم بيد بكو و اگر نيز بداند اسم حوا را درج كنند زيرا كه او در كل ايام مادر است در عمل اخبار تمام دارد زيرا كه تكسير

عزيمت ما در اين زياده از هر بيرون ميباشد اسم عبد الكريم با مستفعر بسط عزيزي كنيم بدين طريق ع ب دال ك ر ي م ج ل

ب ق ال ب م س ت ف ر و اين كلمه جبقاص كه تخصيص مطلوب خصوص كرديد بايد اعمال بر اين اسم بخوانند

و عزيمت بخوانيم و كلمه جلب عدد با اسم مادر او يا اسم پدر او در عزيمت درج نماييم و طلسم عزيمت را اگر يا اسم

باشد در اتش چراغ بايد سوخت بسمت خانه مطلوب مقابل داريم و اگر اسم بنويسيم و در اتش جل كرده مطلوب

بگوزانم يا در جاي كه راه گذر مطلوب باشد ميدانيم كه هر قسم مطلوب بسو و اگر كتابي باشد در جايي كه

مطلوب باشد دفن كنيم و اگر بادي باشد در باد بياويزم و السلام **فصل** در بيان تنظير بسط تواخي در مقدمه پنجم گفته شد كه

بسط تواخي بجهت مودت و اتحاد بين الاحوال و اقربا و خويشان نهايت معتبر است بنابران عبد الكريم و مستقفر را

دو برادر يا خويش فرض كرديم و بسط نموديم و حروف تواخي و متشابها آوريم بدين طريق كه حروف مفرده است غير متشابه باشد

باشد حذف كنيم و حروف متشابه بكمال شبهه حروف متشابها آوريم بدين مثال اسم عبد الكريم و مستقفر چون مقطوع نوشتم

چنين شد ع ب دال ك ر ي م م س ت ق ف ر حروف غير متشابه را حذف كرديم باقي اين حروف باند

ج ب د س ت ص ر و حروف متشابه از حروف ابجد غ ث ش ذ ز ش ب ث ض ز بس اين حروف حاصل

بسط تواخي اسم عبد الكريم و مستقفر آمد چون خواهيم كه بر سر اعمال رويم بقاعده بسط عزيزي عمل كنيم پس براين تقدير خواستم

كه استخراج ملائكه كنيم پس نظر كردم حروف محصوله زوج آمد تركيب رباعي نمودم اسم ملك حاصل شد غتثئيل اسل ذشئيائيل

ضئزائيل چون ابجد حروف را بايكبار تكسير كرده اسم اعوان حاصل كردم زغضشهوس تثبئل هوشي سشي هوش چون حروف

اصل كلمه حروف بسط را تخليص كردم ابجد حروف اك ع ب دال ك ري م س ت ن ص غ ث ذ ز ش ض بس ابجد و

بر اوردن

تكسير كرديم بعد حروف تكسير نظر كردم كه حروف مقلوب در حاصل شد و ادوار چهار ع ض ب ع ش م غضبعشم

را اسم اعظم يافته چون سطور تكسير زوج بود در تركيب رباعي نمودم تا اسم حاصل شد عبد الكوي جستقين صعبسد رسفقص

و خواندن عزيمت بر طريق كه در بسط عزيزي گفته شد چون استخراج اسماي حسني كه مطابق معني باشد در تكسير اصل بر نام اسم كرد بود

با معني نيامد و اكنون خواستم باز بر نام چهارم اسم برين مقلوب يافتم زيرا مطابق معني نيامد لاجرم تكسير مواد كردم چون در تكسير

كردم اسم كريم در اول سطر تكرار كرد و در سطر دوم اسم فرخير در يكجا سطر مكمل مقلوب حاصل كرديد پس بر هر دو اسم مطابق معني

است زيرا كه مطلب اين است كه اتحاد و موافقت و الفت و وداد و محبت جلب القلوب بجو پس اين اسماء از حق معاني هستند بي الا زم

بد كه اسماي غير محصوله را كه مطابق مداخل صغير و كبير اسم طالب مطلوب باشد اختيار نماييم اسم كريم پس مدخل كبير طالب و مطلوب را

عبد الكريم برين نهج اسم عبد الكريم و مستقفر كرديم عبد الكريم مدخل كبير ٣ و بسيط ٩ صغير ٨ اسم مستقفر ٦ سر اسم كبير

كه اسماي كه مطابق معني اتحاد و الفت و دوستي باشد عرض كنم برين مثال و ودود رحمن حبيب مؤلف چون

در مدخل اين اسما نظر كردم مدخل اسم رحمن با مدخل صغير عبد الكريم و مدخل صغير مؤلف با مدخل صغير مستقفر موافق آمد بس

حق را از اسم مؤلف معتبر داشتم زيرا كه با مدخل طالب موافق آمد كه دقايق با مدخل طالب افزون از مطلوب بسبب و اگر

مطابق موافق مداخل مطلوب مي شد مؤلف را معتبر داشتم پس اسم رحمن كه بجهت معني مطابق و مطلب در اين نسبت قبول كردم

اسم الف ... نيز اختيار ميكردم بر جا بود زيرا كه با مدخل مطلوب بعد اتفقت دارد بر اين تقدير اسم رحمن و مؤلف مطابق مطلب

و مدخل است اگر خواهيم هر دو را در عزيمت بكنيم و الا يك كافي است **فصل** در بيان بسط تجميع و تقارب و طبيعي چون در مقدمه

پنجم گفته شده كه بسط تجميع جهت اتحاد بين الاثنين بنهايت معتبر است پس تنظير بكرار آوردم مثال بسط تجميع چون اعداد را

از حروف عبد الكريم را با اعداد هر يك از اسم مستقفر جمع كنم اول آن و حروف كنيم تا تجميع حرفين حاصل آيد پس نظر

كرديم در اسم عبد الكريم نه حرف آمد و از مستقفر شش حروف پس حروف از مستقفر را تكرار كرديم تا نه حرف اسم بشود برين

طريق م س ت ق ف ر م س ت پس از آن يك يك حرف عبد الكريم را با يك يك حرف اسم مستقفر تاليف كرديم از

نتيجه آن عدد تحصيل حروف نماييم بدين طريق ع م ب س د ت ال ا ل ص ك ر ... رم

٢٤٠ ٢٣٠ ١٢٠ ٥١ ٤٤ ٦٢ ١١٠

بيا بس م ت حروف نتيجه يا ق ب س د ت ال ك ق ك ر م ل ع م ت اين نتيجه حاصل شد خواستم كه بر سر

اعمال رويم بقاعده اعمال عزيزي عمل كنيم پس بتقدير خواستم كه اسم ملائكه نماييم نظر كردم كه حروف نتيجه فرد است پس ثلاثي

برکیب کردم از سطر اول اسمای ملائکه حاصل شد یاق سمس دنت ان کرق ک رم زع م ت تقیسید ایل

تانکقائیل کوم حائیل متائیل چون حروف را یکبار تحریف کردم اسمای اعوان حاصل شد ت ی ام خ ع ب

رمس م درت کب و م ن ک تیمقعهوش برسمهوش ذنکاقهوش مکهوش چون حروف اصل

و حروف نتیجه التخلیص کردیم الغرض سطر زمام حاصل شد و این حروف اند یعنی ایجد و هنه لامکثر کردم و حروف ادوار

برگرفتم بجهت اسم اعظم دو اسم حاصل شد یکی از ادوار و یکی از مقلوب عقفیع کشلخ چون اسم مکثر زوج است رباعی ترکیب کردم

عبدالکری حسنیغ صقصفع عبد ماس ملکیز قفیع ایخ چون در تکثیر معانی مطلوب اسم حسیغ حسیتم بما ادکر ایم در زمام

اول الشعر و اسم اسلم در زمام دوم هو السم ر مقلوب در زمام [illegible] طالب [illegible] معنی طالب مطلوب مباید

[illegible] بکثر مواد کردم بما ان اسم [illegible] در مطلب [illegible] الغاد [illegible] حزیز رحیم را که معانی [illegible]

کردم چنانکه در بسط [illegible] مثال بسط تکسیر کردم مثال البسط التفار [illegible] باید کرد و در بسط التفار [illegible]

حروف لازم است [illegible] مستغفر [illegible] کرده با اسم عبدالکریم [illegible] کرده بالیکبار ضرب کنیم و از اعداد [illegible] حروف

نتیجه حاصل کردم [illegible] ب بس د ت ان ل ص ک ر رم بی س ت ص غ ک ف

٢٩٠٠ ١٢ ١٦٠٠ ٥٠ ٢٧٠ ٨٠٠٠ ٦٠٠٠ ١٦٠٠٠

خ غ ث ذ غ غ ... [illegible] حاصل [illegible] تقدیر

اسم عبدالکریم و مستغفر اند چون خواستیم که در سر اعمال ایدیم [illegible] سطر عزیز کنیم [illegible] ملائکه

اعوان از حروف نتیجه بالتخلیص [illegible] درین باب تخلیص کنیم [illegible] اسمای [illegible] ملائکه و اعوان [illegible]

[illegible] در بسط التفار [illegible] حروف [illegible] از ضرب [illegible] حاصل شد [illegible] التفاد

[illegible] از دیگر [illegible] هزار [illegible] حاصل [illegible] و قاف [illegible] ضرب کردیم [illegible] حاصل

اند و [illegible] این [illegible] حروف [illegible] نقل [illegible] میشود [illegible] تخلیص جمع حروف [illegible] از فائده [illegible]

حاصل [illegible] حروف اصل زیاده [illegible] حاصل [illegible]

[illegible] از ضرب [illegible] حاصل [illegible] عینی [illegible]

[illegible] از ضرب [illegible] در صاد [illegible] حاصل میشود [illegible] حاصل [illegible]

از ضرب [illegible] حروف [illegible] قاعده بسط [illegible]

بجال

بجای دارند تا قبحت ستغفط رفع کرد درین تقدیر از حروف بسط عبدالکریم و مستغفر این حروف حاصل کردم ض غ ک ق خ ت

ذ غ خ ع خ غ دا این حروف عینی حالات ضرب سرو دمان حروف است چون این حروف فرد است خواستم ترکیب کردم اسم ملک حاصل

شد [illegible] ضغکقخائیل تذغغائیل خغائیل چون ابجد و را یکبار تحریف کردم [illegible] غ ض

خ ع ع ک غ ق خ ذ غ ت غضخغهوش کعقخذهوش غثهوش و چون این حروف اصل و حروف نتیجه را

خالص کردیم سطر زمام حاصل شد [illegible] ع ب دال ک ر ی ا م ... س ت ن ص ض غ ق خ ش ذ پس این زمام [illegible]

کرده حروف ادوار و مقلوب برگرفتم اسم اعظم حاصل شد عبدغرق چون حروف تکسیر را بسبب [illegible]

ترکیب کردیم طلسم یا الله عبدالکری حسنن صسعص [illegible] آخر اسم معانی مطلوب بجان اسم رحمن است [illegible]

[illegible] بسط عزیز است در بیان نظیر بسط طبیعی چون خواهیم که اسم عبدالکریم را بسط طبیعی کنیم [illegible] کردیم [illegible]

اسم سعید و [illegible] پس این عدد را با عدد هر یکی از حروف همان اسم جمع کرده از عدد نتیجه [illegible] حروف

تکسیر [illegible]

	غ	ب	د	ا	ل	ک	ر	ي	م
ابجد و حاصل [illegible]	٧٠	٢	٤	١	٣٠	٢٠	٢٠٠	١٠	٤٠
اسم عبدالکریم اند	٣٧٧	٣٧٧	٣٧٧	٣٧٧	٣٧٧	٣٧٧	٣٧٧	٣٧٧	٣٧٧
زم ت ط ع ش	٤٤٧	٣٧٩	٣٨١	٣٧٨	٤٠٧	٣٩٧	٥٧٧	٣٨٧	٤١٧

اف ش ح ع ش ز ت ر ص ش ز ع ث ز ف ش ز یات و ترکیب اسم مطلوب [illegible]

م	س	ت	ن	ص	ر	[illegible]	ظ	م غ
٤٠	٦٠	٤٠٠	٥٠	٩٠	٢٠٠	[illegible]	ل ظ	م غ
٨٤٠	٨٤٠	٨٤٠	٨٤٠	٨٤٠	٨٤٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٢٠	٩٠٠	١٢٤٠	٨٩٠	٩٣٠	١٠٤٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ض ظ م د غ ض ض ل ظ م غ

ز غ م ت ط ع ش اف ش ح ع ش ز ت ر ص ش ز ع ث ز ف ش ز یات و ص ظ م ز غ ح ع

ل ظ م غ چون خواستم که در سر اعمال اوریم بقاعده بسط عزیز عمل کنیم [illegible] که این حروف [illegible] رباعی ترکیب کردم اسم

[illegible] حاصل شد تصنطاس عشائیل سحعشاش ایخ چون ابجد و را یکبار ترکیب کردم [illegible]

ت ظ ط ل ع ص ش اغ ف ر ش م ح ... [illegible] ف ز ز ع ت ذ غ [illegible]

سطظطلهوش الخ چون حروف اصل و حروف بسط التخلیص نمودیم سطر زمام حاصل شد ع ب دال ک ر ی م ...

حت ن ا ص ی ظ ف ش ح ... [illegible] از ادوار مقلوب اسم اعظم حاصل کردم عقفیغ

جلکفقد [illegible] حروف تکسیر را بجهت [illegible] رباعی ترکیب کردم طلسم حاصل شد عبدالکری مسعنی [illegible] و اسم معانی

مطلوب [illegible] اسم [illegible] طریق [illegible] فصل در بیان بسط ترفع و طریق اعمال آن چون [illegible]

[illegible] بسط ترفع [illegible] حصول مطالب [illegible] نافع و موثر است [illegible]

[illegible] عبدالکریم [illegible] ذوالرفعة والعزة [illegible] و اسم عبدالکریم بسط ترفع کنیم [illegible]

[illegible] مثال ترفع [illegible] ذوالرفعة والعزة [illegible] ع ب دال ک ر ی م ذ و ا ل ر ف ع ه

وال ع ز ه چون اعداد اصل حروف را [illegible] حروف تمام ذ ک ح ب

ش و ر غ غ ف ت ... [illegible]

حروف ترفع حاصل شد [illegible] در سر اعمال [illegible] حروف نتیجه بالتخلیص کنیم [illegible] الحروف

[illegible] ترکیب کنیم [illegible] حاصل شد [illegible] ذکمیشائیل رغقتمائیل صنغائیل چون

[illegible] اعوان کنیم [illegible] حروف [illegible] اعوان حاصل کنیم [illegible] حاصل شد [illegible]

[illegible] چون خواهیم که در سر اعمال اسم [illegible] عبدالکریم ذوالرفعة و

والعزة را التخلیص [illegible] حروف [illegible] الحکیم [illegible] حروف

[illegible] ع ب دال ک ر ی م ذ و [illegible] حروف [illegible] ترکیب [illegible] چون خواهیم که

سطر زمام حاصل کنیم [illegible] ع ب دال ک ر ی م ذ و ف

[illegible] حروف [illegible] ترکیب کردم طلسم [illegible] عبدالکری

[illegible] چون [illegible] اسم [illegible] اسم [illegible]

[illegible] اسم [illegible]

[illegible] چون [illegible] طلسم [illegible]

کردی

حروف طبایع دا کردیم طبع بادی و آتشی بر طبایع دیگر غالب اند [illegible] آتش است پس حکم غلبه بر طبیعت

آتشی کردیم زیرا که از باد [illegible] رفع است مثال بسط ترفع حرفی چون عبدالکریم ذوالرفعة والعزة بسط ترفع حرفی

کردیم این حروف اند عبدا ع ب دال ک ر ی م ذ و ال ر ف ع ه و ال ع ز ه حروف ترفع این [illegible] ب

م ال ش ک س ن ص ز ب م ش ص ف و ز ب م [illegible] و از تخلیص حروف ترفع این حروف اند [illegible] ب

م ال ش ک س ن ص ز ص و چون این حروف را بسبب [illegible] حروف و سطور رباعی ترکیب کردم اسم ملک حاصل شد

نجهیاسل ملشکاسل نفنخ صائیل دحاسل چون این حروف را یکبار تحریف کردم این چهار اعوان حاصل شد

یعنی عزیز کردن این حروف [illegible] صدواهوش نکبکهوش مطهخهوش هوهوش خواستم که اسم اعظم تحصیل کنیم چنانچه

در بسط عددی حاصل شده بود [illegible] حاصل کردیم [illegible] حروف اصل از [illegible] در [illegible]

اوردیم چون سطر زمام حاصل کنم این حروف اند که ع ب دال ک ر ی م ذ و ف [illegible] ش ن ص ذ ص [illegible]

تکسیر کرده دیدیم که سطور زوج اند رباعی ترکیب کردم طلسم حاصل شد عبدالکری [illegible] صحالم چون [illegible] اسم

[illegible] مطلوب [illegible] حاصل شد و در زمام چهارم اسم [illegible] حاصل شد و [illegible] اسم [illegible] معانی [illegible]

[illegible] تکسیر مواد کردیم [illegible] کلمه [illegible] تخلیص [illegible] تکسیر [illegible] حاصل شد نظر کردم در زمام

اول اسم اول ظاهر شود و نیز در همان زمام اسم هو و در دهم اسم [illegible] و در [illegible] و در [illegible]

و در همان زمام [illegible] مقلوب [illegible] حاصل [illegible] چون [illegible] اسمای نظر کردم اسم [illegible] مطالع

[illegible] مطلب [illegible] است و [illegible] مثال ترفع طبیعی

چون اسم عبدالکریم را ترفع طبیعی کردیم [illegible] ذوالرفعة والعزة حروف ترفع طبیعی [illegible]

[illegible] تخلیص کردم [illegible] ترکیب کردم اسم [illegible] حاصل شد [illegible]

[illegible] باز [illegible] حروف [illegible] دو اعوان حاصل شد [illegible]

حروف [illegible] سطر زمام [illegible] عبدالکریم ع ب دال ک ر ی م ذ و ف [illegible]

[illegible] حروف [illegible] سطور زوج [illegible] رباعی ترکیب کردم عبدالکری [illegible]

چون [illegible] طلسم حروف [illegible] اسم [illegible] الکریم و هو [illegible]

دبری در بکسر سوال شد اما مطالب معنی بیاید پس لازم شد که بکسر سواد کنم همان اسم عبد حاصل شد زیرا که پیدا [illegible] کریم ذوالرفعة والعزة را که بکسر کرده بودم در اینجا نیز بکسر کردم همان اسمای مخصوصه که پیش حاصل شده بود باز
هم خواند الله والسلام چون خواهیم که عزیمت بسط ترفع را بخوانیم بدین طریق بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم
یا ایها الارواح العالیات الطاهرات بحق آلهنا و الهکم و بحق اسمای العظام اقسمت علیکم یا ملائکة رب العزت
ملائکه حصول را بخوانند بحق الذی لا اله الا هو الرفیع العزیز الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ان تطیعونی
و تعینونی لحصول مرادی و مطلوبی من الرفعة و العزة و الاقبال باسم الله الملک الحنان المنان المتعال اسمای ملائکه
مخصوص را باز تکرار کند اجیبونی سمیعین مطیعین بامری و اقسمت علیکم بحق الله تعالی و اسماء الله العظام الکرام
السماوات که حاصل شده باشد بخوانند ان تحضر الجامع خیلکم و اتباعکم و اشیاعکم الی هؤلاء الاعوان اسامی اعوان مخصوص
بخوانند و تا دوهم متحجر ایم لاملی بحیث یکونوا معینی و نصیری فی جمیع ما ارید من الترفع و التعزز و الاقبال
بحیث العاجلة و الآجلة و یا ایها الارواح العالیات و یا ملائکة رب العزت و یا ایها الارواح العالیات
و یا ملائکة رب العزت و یا ایها الاعوان اجیبونی و اعینونی سمیعین مطیعین بحق عزرائیل و رفعائیل
و بحق هذه الطلسمات طلسم مخصوص را بخوانند یا ایها الحاملون و ایها عنون علی حصول مرادی و انجاح حاجتی
فی الدین و الدنیا اجیبوا داعی الله اجیبونی و اعینونی لحصول مرادی من الترفع و التعزز عاجلة و آجلة یا ایها
الاعوان تکرار اعوان باز بخوانند اجیبونی و اعینونی فی قلوب الخلایق اجمعین بقضاء حاجتی و کفایة مهماتی من الرفعة
و العزة فی حصول القبول و الرفع من الکثرة و الادب اجیبونی و اعینونی حاجتی اجمعین لحصول مرادی فی الدنیا و الآخرة
رحمة الله رب العالمین یا ایها الاعوان ان لم تجیبونی فسلط الله علیکم هذه الملائکة تکرار ملائکه باز باید بخواند
بشواظ من نار و نحاس فلا تنتصران و یغیرون وجوهکم و ادبارکم و یسرعون الی النار و ان اجبتم فبشرکم الله
تعالی الی یوم القیامة ان لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم بها توعدون بارک الله علیکم بحق هذه الکلام
اجیبونی و اعینونی و اسرعوا بقضاء حاجتی و کفایة مهماتی اجمعین الساعة الساعة العجل العجل الوحا الوحا
العجل العجل الوحا الوحا اجیبونی اجمعین رحمة الله رب العالمین فصل در بیان اعمال بسط التقوی چون در قدر
حرکه شد که بسط التقوی کنیم قوت حال و حصول امال و دیر اندک از ضعف حال بسیار نافع است بنا بر آن اسم عبد الکریم
باکلم

باکلم ذوالقوة والاقبال بیکی از این قسم بسط کنیم مثال بسط التقوی ضرب باطن در باطن خواستیم که عبد الکریم باقوة
ذوالقوة و الاقبال ضرب باطن در باطن کنیم چنین شود که از حرف عین یکحرف طا و چهار غین حاصل شد چنانچه در ایراد
میزان در مقدمه دوم آورده شد پس از حروف کلمه مذکور این حروف حاصل شد ع ظ غ غ غ غ ب د د
دی اا ل ظ ک ت ر جهل حرف بی ق م ا غ ذ چهار صد و دو عین و ول اا ل ظ ک ت
را چهل عین ی ق ده غین د ول ت یکصد و یکصد غین و ول اا ل ظ اا ق ده غین ب د
اا ل ظ چون این حروف را تکسیر کردم این حروف حاصل شد ظ غ دوی ات ق خ ل چون خواهیم که ازین اعمال اسم ملائکه
بسط ترفع برین تقدیر که استخراج ملائکه کنیم از حروف نتیجه سه ملک حاصل شد ظغعیائیل و یا تقائیل خلاعیل
و این حروف را عزیز کردیم سه اعوان حاصل شد دظحجهوش طبشصهوش بکمهوش چون حروف اصل
کلمه و نتیجه را خالص کردم سطر زمام حاصل شد ع ب د ال ک ر ی م ذ و ق ت ظ غ خ چون تکسیر کردم سطر را فرد
اندر خلاصه ترکیب کردم طلسم پیدا شد عبد الکریم عبدال کرعیل و قتطغ الی آخره چون در بیع دو کم
حروف خاکی غالب است در خاک دفن باید کرد چون حروف اوتاد از حروف اصل کلم ذو القوة و الاقبال هم اسم عبد الکریم
گرفتیم اسم اعظم حاصل شد پس اسم ذوالقوة سه دکما واقل چون استخراج اسم مطابق مطلوب خواستیم همان اسم کریم معلوم
شد پس اسم ذوالقوة شد مطابق مطلب یافتیم پس جهت مداومت مقبول کردم مثال التقوی ضرب باطن در ظاهر
چون اسم عبد الکریم ذوالقوة والاقبال را ضرب باطن در ظاهر کردیم چنین شد ع ک ق غ ب د د دی
اا ل س ش ک ک ر غ غ غ ی ق م ک ت ذ غ غ غ غ غ غ غ غ غ غ غ
غ غ غ غ و ول اا ل س ش ق ط غ و دی ت ص غ غ غ غ غ غ غ و دی اا ل س ش
اا ق ط غ ب د اا ل س ش پس این حروف تقوی باطن در ظاهر اسم عبد الکریم چون این حروف را خالص کردیم
چنین شد که ق ع غ دوی اس ک ش ر ت ل ط ض پس این حروف زوج اند رباعی ترکیب کردم اسم چهار ملک حاصل
شد کغعقدائیل و یاسائیل شکرسلائیل طضائیل چون این حروف را عزیز کنم اسم چهار اعوان حاصل شد
لزطجهوش نططعنوس تفحکاهوش حنحهوش چون استخراج اسم خادم همان اسم اعظم پیدا شد دکما واقل
جز اگر از حروف کلمه اصل حاصل میشود چنانکه در ضرب باطن در باطن کرده شد و چون حروف اصل و هم را خالص کردم

زمام تکسیر حاصل شد ع ب د ال ک ر ی م ذ و ق ت غ س ش ت ط ض پس این حروف را تکسیر کردیم سطور زوج آمد
رباعی ترکیب کردیم طلسم حاصل شد عبد الکری مذوق تغعقش رتطضض غطبشاح چون طبع این
طلسم تحقیق کردم حروف بادی و آبی و بادی بر حروف آتشی غالب آمده با یکدیگر غالب آمدند پس حکم غلبه باد باشد
زیرا که عجب طبیعت از آن هر دو ارفع است پس طلسم را در باد باید آویخت چون استخراج اسم مطابق مطلوب کردیم
اسم کریم و اسم قیوم و اسم بری حاصل شد و اسم رب مقبول حاصل شد پس اسم قیوم را مطابق معنی دانستم بجهت مداومت
مقبول کردیم مثال بسط التقوی ظاهر در ظاهر چون کلمه عبد الکریم ذوالقوة والاقبال را بسط ضرب تقوی ظاهر در ظاهر
چنین شد ع و ن ر ب د د و ی اا ل د م ق ک ا ک ق ر ت ی و ح م ط س ق ذ ه ک خ
و ول اا ل د م ق ق اس ش و ول ت د ف ت و ول اا ل د م ق اا ق اس ش ب
د اا ل د م ق این حروف حاصل ضرب ظاهر در ظاهر اند چون بخلیص کردم الحرف عون ردی ام ق ک ت
ط س ه خ ل ش ف پس این حروف فرد بود خماسی ترکیب کردم اسمای چهار ملائکه حاصل شد و نردیائیل امکتائیل
طسهخلائیل شفائیل چون حروف ملائکه را عزیز کردم اسمای چهار اعوان حاصل شد هجطهوش بتر تسطهوش
بعو تکهوش نقصهوش چون حروف اصل کلمه و حروف نتیجه را تخلیص کردم سطر زمام حاصل شد ع ب د ال ک ر ی
ذ و ق ت ن ط س ه غ ش ف پس این حروف را تکسیر کردیم سطور فرد آمد رباعی ترکیب کردیم طلسم حاصل شد
عبد الکری مذوق مطس فعشب عذهاع چون در این طلسم دو آتشی هست طبع آتش باید رسانید
و اسم اعظم همان دکما واقل چون اسم مطابق مطلوب خواستیم اسم ایام و اسم مقیت حاصل شد مطابق معنی بیافته لازم تکسیر سواد کردیم
همان اسم ذوالقوة و اسم فرد حاصل شد فصل در بیان نظیر بسط التضاعف چون در مقدمه سیم گفته ایم که بسط التضاعف جهت
علم و کثرت و غلبه بر اعدا اعتبار تمام دارد بنا بر آن اسم عبد الکریم با کلمه ذوالشوکة والعلم والغلبة تألیف کردم چنین
عبد غ ب د ال ک ر ی م ذ و ال ش و ک ت و ال ع ل م و ال غ ل ب ت چون حروف تضاعف او کردم
این حروف حاصل شد ق د ح س س م ث ک ق ق ت غ ب ی س س خ ب ی م ح ص ب ی ب س س
ق س س ب ت ی ی غ غ س و ص خوانیم که از اعمال روزیم بقاعده بسط ترفع عمل کنیم برین تقدیر چون این حروف
نتیجه را خالص کردم اسمای سه ملائکه حاصل شد م ق د ح ب س ت ک ق غ ی ی خ ص پس این حروف فرد آمد
خماس

خماسی ترکیب کردم ممقدحبائیل ستکقغائیل یخصائیل چون این حروف را عزیز کردم اسم سه اعوان حاصل شد
ترحنیاهوش عشلدطهوش طسنغهوش حروف کلمه اصل و حروف نتیجه را خالص کردم سطر زمام حاصل شد
ع ب د ال ک ر ی م ذ و ش ت غ ق ن ح ص ق ن خ ص چون این حروف را تکسیر کردم طلسم حاصل شد عبد الکرد
مذوشی الخ چون در این طلسم حروف خاکی غالب است طبع خاک باید رسانید و حروف اوتاد از اصل کلمه گرفته
اسم اعظم تحصیل کرده شد عارذل کالال چون استخراج اسم مطابق مطلوب خواستیم اسم کریم و اسم رب و اسم حق و اسم
بری و اسم بر حاصل شد و هیچ مطابق مطلب نیامد زیرا که مطلب از علم و شوکت و غلبه است لازم تکسیر سواد کردیم
بدین این اسمای حاصل شد کریم علی اول رب بری ولی بر ملک چون در معانی آنها نظر کردیم هیچ یکی مطابق
نیامد پس اسمای دیگر را که بحسب معنی مطابق اند تحصیل کنیم چرا که مطلب ازدیاد علم و غلبه و شوکت است از
اسمای غالب و قادر و مقتدر و غیرهم که مطابق باشد تحصیل کنیم بشرطی که مخرج صغیر کلمه طالب موافق
باشد پس عبد الکریم ذوالشوکة والعلم والغلبة را مخرج صغیر گرفتم چنین آمد که مدخل کبیر ۹۱ ۳۰ و وسیط ۱۰۳۱ صغیر ۴
پس مدخل صغیر هر یک اسمای که مطابق فعل آمده و مدخل صغیر مقابل کنیم هر اسمی که از مدخل موافق آید مقبول کنیم برینطور

	قیوم	قایم	اجل	علی	عظیم	قوی	مقتدر	قادر	غالب
کبیر	١٥٦	١٥١	٣٤	١١٠	١٠٢٠	١١٦	٧٤٤	٣٠٥	١٠٣٣
وسیط	٢١	١٦	٧	١١	١٠٣	١٧	٧٨	٣٥	١٠٦
صغیر	٣	٧	٧	٢	٣	٨	٦	٨	٧

فصل در بیان بسط تمازج چون در مقدمه سیم گفته شده که بسط تمازج بجمیع حاجات را شامل است پس مطلوب باید دید
که بکدام اسم الهی مناسبت دارد پس آن اسم را با اسم طالب امتزاج دهند و اگر احد المتمازجین از دیگری مکثر آید اول
را تکرار باید کرد تا مساوی گردد و درین نکته ایست اگر مطلوب از اسمای الهی باشد پس اسم مطلوب را مقدم دارند
بر خلاف آنکه طالب همیشه بر مطلوب مقدم میباشد زیرا که تقدیم طالب بر مطلوب دلیل قوت و احاطه اول است
بر آخر پس هرگاه که اسم الهی باشد از ادب دور است که اسم خود را مقدم دارند و نیز حضرت باری تعالی بر جانب خود
قوی و محیط است و از همه مقدم است پس باید که اسم الهی را مقدم دارند الحاصل چون خواستیم که اسم عبد الکریم را

بایکی از اسمای الهی اقتراح کنیم نظر کردم که مطلوب من حیثیت مثلا علیم را مطلوب فرض کردیم پس اسم علیم لاکثر تحقیق مطابقه مطلوب است با اسم عبد الکریم اقتراح دهیم چون حرف علیم چهار حرف است و از عبد الکریم نه حرف است پس حروف علیم را مکرر ارباع تا مساوی شود و ابتدا از حروف علیم کنیم بدین طریق ع ع ل ب ی د م ا ع ل ل ... ر م ی ی ع م خواستم بر اعمال آیم قاعده آن است که لطور تکسیر معهود حروف مطلوب بکسر کنیم تا رجع زمام اول بکسر و تحریف بکنم زیرا که درین بسط قاعده این است پس اسم علیم چهار حروف است تا چهار سطر تحریف کنم و درین بسط تحلیل حروف شرط نیست چون بکسر کردم خواستم که اسمای تحصیل نمایم حروف او تا دار زمام اول که قبه بسط حرف نمایم و جمله ذو زوج ترکیب کنم پس دیدم که حروف و تا در فرد است پس خیال ترکیب کردم که اسم اعظم حاصل شد عیلعیاس میا با چون احتیاج ملائکه کنم سطر آخر بکسر را ترکیب کنم پس حروف این ارقام نعم میباشد اسمای ملائکه نیز چهار حرف باشد مگر وقتی که دو حرف در آخر زمام مانده در آن صورت دو ملائکه اخیر را سه ای کنند یعنی سه حرفی کنند چنانکه در اینجا افتاده است که حروف زمام هژده حرف است پس سه اسم چهار حرفی و دو اسم سه حرفی رعیمائل ملیعائیل مادعائیل لکائیل عیمائیل چون که اسمای عظام اعوان ممکن کنم حروف ادوار جمع نمایم از صدور یک اسم و از حرف یک اسم مرتبط آن حروف ده است ع م ر م پس حروف صدور ع ر و حروف حوض م م چون این حروف را ترکیب کردم چنین شد اسمای دو اعوان حاصل شد شی هوش عمهقوش پس واضح باد که درین بسط تا نزج اسم خلیفه اعوان نیز حاصل شود و این خلیفه را سید اعوان گویند و طریق تحصیل او آن است که به حروف ادوار را یکجا ترکیب کرده کلمه طیش لاحق کنند که اسم خلیفه باشد عمرطیش خلیفه اعوان باشد خواستم که طلسم حاصل کنم بقاعده اعمال حاجیه چون لطور بکسر زوج است رابع ترکیب نموده شد بدین طریق ععلب بلا ما عملک برمی عممع عقعیل مبری بل یسم لالع علع اعلع میکل دمنیف دعیب یرع عیبل نعا دهلل کعیعم چون درین طلسم حروف بسیار که غالب است جمع نکاریا باید رسانید و بخوانند اسم علیم مشغول باشد و بطریق الطفطخ عظیمش بقاعده ایطا لبتة ترتیب است والله اعلم بالصواب بسط تکسیر درین کتاب باقی مانده است و تمته بالخیر هذا

سیر قمر در دوازده برج بدین تفصیل است

من تاریخ اول و دویم و ثلث سیم در برج اسد	من تاریخ ثلث دویم سیم الی ثلث دویم پنجم در برج سنبله
من ثلث سیم تاریخ پنجم الی آخر یوم هفتم در میزان	من تاریخ هشتم الی ثلث دهم در عقرب
من ثلث دویم تاریخ دهم الی ثلث دویم دوازدهم در قوس	من ثلث ۳ دوازدهم الی آخر چهاردهم در جدی
من تاریخ ۱۵ الی ثلث ۱۷ در دلو	من ثلث ۲ هفدهم الی ثلث ۲ ۱۹ در حوت
من ثلث سیم ۱۹ الی آخر ۲۱ در حمل	من تاریخ ۲۲ الی ثلث ۲۴ در ثور
من ثلث ۲ بیست و چهارم الی ثلث ۲ بیست و ششم در جوزا	من ثلث ۳ بیست و ششم الی آخر بیست و هشتم در سرطان

رساله جفر جامعه

بسم الله الرحمن الرحیم

1 الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین اما بعد این رساله الیست شریف و عظیم در علم جفر خافیه و جامع چون شروع در تعریف و توصیف این علم لطیف نمودن از قبیل تحصیل حاصل بود چرا که در میان جمیع این فن اوصاف صنایع و فواید این فن مستحسن است کالشمس فی السماء مشهور و معروف است و لهذا قلم شکسته رقم از صوب تعریف تفصیل آن معطوف داشته شروع از مدعا اختصار نمود نظم هر که دانا بعلم اسما شد محرم سر حق تعالی شد

از همه عالمان بود عالم　او بود در زمان خود آدم
آدمی نیست آنکه دانا نیست　علم بهتر ز علم اسما نیست
همه عالم مطیع اسما اند　وز مسما جدا نمی آیند
نام خود را مطیع از آن کن　کز مسما طواز اسما شد
هر که زین علم بهره ور گردد　بر تن خلق همچو سر گردد
او بود اصل در جهان خراب　با تو گفتم من این سخن در باب
سر این علم بیشمار بود　داند آنکس که هوشیار بود
کرم کردگار در وی داد　نعمتی بیشمار در وی داد
هرچه باید ترا از آن می خواه　علم تکسیر و لی باشی همراه
هرچه از خزان بود موجود　اندرین علم می برد بسجود
علم تکسیر ازین همیدانم　کار خود را ازین همیدانم
علم جفر آمده محیط علوم　او بود شمس دیگران چو نجوم
چشم لطف خدا بود دایم　نخورد آب او مگر صایم

وصف از سعی خلق بیرونست که بداند که حال او چونست هیچ چیزی
ازان بیرون نبود آن بچیزی در اندرون نبود جوهر آن بروان لطافتست
اثر آن بروان زاوصافست هر که از حال جفر شد ناطق همچو جعفر یقین بود
صادق هر چه بر خلق دهر مکتومست همه از وضع جفر معلوم است
کر شوی اگه از دقایق آن محو کردی تو در حقایق آن از ادب شیوه فرو بگذار
تا بود نفع مر ترا بسیار صدق و خیر و صلاح می باید عمل جفر چون کنی شاید
شیوه مکر و حیله را بگذار سینه خویش پاک چون اظهار هر که را علم اینچنین باید
بر یقینش همه یقین باید هست تکثیر او غنی می گردد مدام فقر آدمی را چه
را طلب دارد در حصولش بسی سبب دارد لیک کر علم اینچنین دارد
همه آفاق بر یکین دارد هر چه خواهد ازان روان برسد فتح نایدز آسمان برسد
علم اسما که فیض آن ز اسماست مبدع وضع آن ز فیض خداست از شرافت همین بس است که او
مبدا و منتهاست جلاله و برتر از علم جفر قرآنست خوشتر از علم جفر در ریست
از کمال ظهور شد مخفی در جمال حضور شد مخفی همه را انبیا ازان گفتند
در وصفش منفتح می سفتند چون ندارد مجال نطق زبان وصف آنرا
کنم بس بیان فی الجمله لطایف و غرایب این علم شریف بیش ازانست
که تقلم ضعیف زبان و کاغذ نحیف ناتوان پیرامون بیان آن تواند
کشت و در کتب اعزه و احباب مبالغه درین باب در غایت اطنابست

زاکشیر اول

واین

این فن را علم اسما و کلمات الله العلیا خوانند پس آنرا غایت و نهایت نیست ٢
چنانچه در کلام حضرت ملک العلام واقعست قوله تعالی قل لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا و همچنین
در جای دیگر فرموده اند ولو انما فی الارض من شجرة اقلام بها و امثال
این در بسیاری مواضع قرآنست و احادیث صحیح مصطفی صلی الله
علیه وسلم نیز برین معنی وارد است چنانچه در صحیح چنین آمده و علیکم
بحسن الخط فانه من مفاتح الرزق گفته اند مراد از حسن خط
از حسن عرض انسان بیان کثیر است خط تکثیر است پس بدین
تقدیر معنی چنین باشد که مفاتیح الرزق است بسطور تکثیر و قتی
نیز صفات حمیده که اهل شرایط و لوازم این فن است آراسته
باشد و امام جعفر صادق رحمة الله علیه فرموده اند علمنا غابر و مزبور
و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع وان عندنا تابع الحدیث
بسیار است واز فریق اهل البیت و غیرهم واقع است و طریق
نقل آنست که چون هارون رشید نامه و قاصد بخدمت سلطان الولایت
امام الجن والانس ابو الحسن علی ابن موسی الرضا رحمة الله علیه
فرستاده و مبالغه بسیار در قدوم آن حضرت بجهة امر خلافت
لتعهد نموده حضرت در جواب هارون رشید نوشته که انکه تعجیل

٢ الجفر الابیض والجفر الاحمر وان عندنا ...

واین الجفر جامع شاهد علی خلاق ذلک بقول بالیس عندک فالله شاهدی
لتعهدنا و انی بارک این مفتوحه را ضیای قدر لی ربی والحمد لله رب العالمین منصف
از لطایف جفر و تاثیر حروف خبری کند و شرح آن مید هد تا عالمیان بدانند
که حروف جفر چه مقدار عظیم الشانست حقایق حقایق کما ینبغی شرح شمه
از لطایف و غرایب جفر بیان کنم مجلدات کثیر باید و تحمل عمل بیان آن نخواهد
داشت نکته مذکوره عارف را کافیست چنانچه گفته اند العاقل یکفیه
الاشارت اکنون محل آن باشد که سخن از مقصود گوییم بعون الله الملک
المعبود ان الله یهدی من یشاء الی سبیل الرشاد و هو ارحم الراحمین
وجعلت هذا الکتاب مشتمل علی مقدمتین و فصول و خاتمة مقدمه
در بیان تحقیق معنی جفر و تعریف آن و مقدمه ثانیه در بیان
اصطلاحات که دانستن آن درین کتاب از جمله ضروریات است
در بیان اعمالی که باعث بر حصول مرادات است خاتمه در بیان استخراجات
احوال آینده و استکشافات
اع هو طح ف ش
رموزها فیه والله اعلم بالصواب
ق ی ص ع ظ گ ض
س ل ر ث ن و د ج م ز ب خ ت ذ اول در بیان معنی
جفر و تعریف آن بدان ارشدک الله تعالی که جفر در لغت عرب
چاه روشن آب را گویند که بهیچ دلوی تاریک و ناقص نگردد و در اصطلاحات

ارباب

ارباب کشف و اصحاب رشف عبارتست از ینابیع فیض ازین فایض باشد ٣
و فهم شود و از قلوب احباب [illegible] ارباب عبور در محل مخزونات غیبی
و مکنونات لاریبی بحیث یکون باعثا علی تحصیل المرادات و کاشف بکفیه
الحاجات رزقنا الله تعالی و جمیع الاحباب انه کریم الوهاب
در بیان اصطلاحات که دانستن آن از جمله ضروریاتست و این اصطلاحات
را انواع بسط خوانند آنچه ازان بسط عددیست تحصیل آن دو نوع است
یکی در بسط حروف و دیگری در ترکیب هر دو مستحسن و معمول است
اما طریق اول آنست که هر کلمه را که خواهی حروف آنرا مقطع کنی پس
ببین هر یک ازان حروف را که چند عدد است از اعداد ابجدی پس
استنطاق کن یعنی آن عدد را یعنی حروف ساز و آنرا جمع کن بسط عددی است
و طریق ثانی آنست هر کلمه را که خواهی عدد کن و عدد مجموع را جمع کن و استنطاق
نمای و حروفی که ازان عدد حاصل آید جمع کن که بسط عددیست
در ترکیب و بسط حروف عبارتست از تلفظ کردن حروف
با زبر و بینات و این بسط در کمال ظهور است و آنرا بسط لفظی ظاهری
نیز گویند و بسط مزند و مقوی عبارتست از آوردن حروف که مرتبه
و مقوی بود مر حروف مطلوب را بجنس طبیعت چنانچه آتشی را هوایی مرتبه است

وحروف هوایی را آتش مقوی وهمچنین حرف آبی را خاکی مزلی است
وحروف خاکی را آبی مقوی است بسط عزیزی عبارتست
از طالب بودن هریک از حروف آتشی مرحروف هوایی را هم درجه باشد
وغالب بودن حروف آنها مرحروف خاکی را که درجه متساوی باشد
چنانچه ا ب ج د چنانچه ~~حروف~~ آتشی ا ه ط م ف ش ذ طالب
بادی ب و ی ن ص ت ض وهمچنین آبی ج ز ک س ق ث
ظ طالب خاکی د ح ل ع ر خ غ ف س علی ذلک هذا الحروف
واین بسط عزیزی بغایت معتبر است ومعمول این فن است واعلم
والکلست از بسط عزیزی بودی لبسط غیر از این بودی وبسط ترفع
بر سه نوع است اول عددی دویم حرفی سیوم طبعی اما عددی عبارتست
از ارتفاع حروف مطلوب بجهت اعدادی که قایمست برای ان از اعداد
ابجدی چنانکه عدد هریک ازان حروف اگر در درجه احاد باشد آنرا بعشرات
برند واگر در درجه عشرات باشد آنرا بدرجه مات برند واگر بدرجه مات باشد
آنرا بدرجه الوف برند مثلا خواستم که محمد را البسط ترفع عددی کنم واز
عدد آن تحصیل حروف نمایم نظر کردیم در میم محمد که چهل بود واو را که عشرات
بود بمات بردیم ۴۰۰ شد حروف ساختیم ت حاصل شد

باز

که ببینید که در چندم مرتبه است از مراتب ابجدی آن مرتبه را عدد اعتبار نمایند ٦
مثلا الف در مرتبه اول است ویا در مرتبه دویم است ودویم دو عدد دارد
علی هذا القیاس تا طا که نهم مرتبه است نه عدد دارد ونه نهایت اعداد مراتب
است پس میم محمد را که بحسب عدد مرتبه سیزده که در سیزده ضرب کردیم
۱۶۹ شد وچون حروف ساختیم ط س ق حاصل شد وحا محمد را در مرتبه
هشت با هشت ضرب کردیم ۶۴ شد استنطاق نمودیم د س شد وباز میم
محمد که در مرتبه سیزدهم بود در سیزدهم ضرب کردیم شد ۱۶۹ الطریق معهود
وحروف ساختیم این حروف حاصل شد ط س ق باز دال محمد را که در
مرتبه ۴ است در ۴ ضرب کردیم ۱۶ شد چون حروف گرفتیم و ی شد
پس مجموع مستحصله از بسط تقوی محمد بعنوان ظاهر در ظاهر ضرب باطن
در باطن مرتبه در مرتبه اینست ط س ق د س ق و ی چون خواستم که
بسط تقوی بعنوان ضرب باطن در ظاهر یعنی عدد ابجدی در عدد مرتبه طریقش
اینست که چون خواهی محمد را بسط تقوی بعنوان خیر نمایم پس میم را
که ۴۰ است در ۱۳ ضرب کردیم ۵۲۰ شد وچون حروف ساختیم
ک ث بیرون آمد باز ح محمد را که هشت با ۸ ضرب کردیم
۶۴ شد وچون حروف ساختیم د س شد باز میم محمد را که ۴۰ است
در ۱۳ ضرب کردیم ۵۲۰ شد وچون حروف ساختیم ک ث آمد

ما باز دال محمد را که ۴ است در مرتبه ۴ ضرب کردیم ۱۶ شد حروف ساختیم
و ی حاصل آمد مجموع حروف از بسط تقوی از نام محمد بعنوان خیر اینست
ک ث د س ک ث و ی بسط تضاعف عبارتست از دو چندان
ساختن اعداد حرفی که قایم است بایشان از وضع ابجدی وتحصیل نمودن
حروف ازان عدد مثلا خواستم که محمد را بسط تضاعف کرده ازان
حروف حاصل نمایم پس میم را ۴۰ است تضاعف حاصل شد
۸۰ وچون حروف ساختیم شد ف حا را چون بسط تضاعف
کردیم ۱۶ شد چون حروف گرفتیم و ی شد باز میم را بطریق مذکور عمل نمودیم
ف شد باز دال را که ۴ است تضاعف کردیم ۸ شد وچون حروف
گرفتیم ح شد پس مجموع مستحصله بسط تضاعف عددی محمد اینست
ف و ی ف ح بسط تکسیر عبارتست از تحصیل حروف از حروف دیگر
بنوعی که کسورات تسعه را اعتبار کنند وبهر کسری نصف حرف گیرند
مثلا خواستم که محمد را البسط تکسیر کنم چون میم محمد را که چهل عدد است
تنصیف کردیم ۲۰ شد باز آنرا تنصیف کردیم ۱۰ شد باز از تنصیف
کردیم ۵ شد همه را جمع کردیم ک ی ه باز ح محمد تنصیف کردیم
۴ شد چون حروف ساختیم دال شد دیگر از کسورات خارج است

دال دو است

دال دو است از و ب بیرون آمد واگر از کسورات یکی الف ازان ٧
بیرون آید ~~آنرا تنصیف کردیم ا شد~~ جمع کردیم د ب ا شد باز میم
دویم را بطریق مذکور حرف کردیم ک ی ه شد دیگر حروف دال است
آنرا تنصیف کردیم ۲ شد باز آنرا تنصیف کردیم ا شد پس حرف
مستحصله از بسط تکسیر محمد ک ی ه د ب ا ک ی ه ب ا
بسط تمازج بیکوترین انواع بسط است وتمازج از باب تفاعل است
در معنی آمیختن مطلق است اما در اصطلاح ارباب جفر عبارتست
از آمیختن اسم طالب با اسم مطلوب ازانکه اسم مطلوب از
اسما الهی جل ذکره باشد ویا غیر اسما الهی اسما مطالب دریجا دو معنی
حاوی است ما حاصل آیت کلام آنست که بسط تمازج عبارتست
از امتزاج کردن اسم طالب باسم مطلوب هرچه باشد مثلا خواستم
که محمد را البسط تمازج نمایم بنوعی که اسم علی باشد محمد را با علی امتزاج کردیم
چنین شد ع م ل ح ی م د وحرف محمد را با جعفر امتزاج کردیم چنین
شد م ج ح ع م ف د ر نکته باید دانست که هر وقت اسم
طالب را مقدم سازند وعمل کنند الا وقتی که مطلوب بوسیله اسماء
حسنی الهی باشد اگر دو اسم باشند لابد است ازانکه اسم حضور را
با سمی که اسما الهی که مشتمل است بر مطلوب مزاج نماید درین حال

ابتدا باسم آلهی عزّشانه نمودہ امتزاج کند چنانچه در اسم محمد با علی مذکور
واگر دو اسم باشد متساوی اقوی مقدم دارد دلیل تقدم اسماء مطلوب
بر طالب بر چند وجه است اول آنکه از اسماء آلهی است جل ذکره و حضرت
باری تعالی بر ما بحسب ذات مقدم است یعنی الله تعالی واجب الوجود
است و ما ممکنیم و ممکن بی واجب وجود ندارد پس اول واجب
است دیگر ممکن آنکه تقدم حروف اسماء حُسنی را بر دیگری دلیل
قوت و احاطه اوست بر اخری ۳ آنکه چون حضرت باری تعالی بر ما
بحسب علم محیط است کما قال فی کتابه العزیز والله من ورائهم
پس ابتدا باسم او فالیق انفع و احکم باشد ۳ آنکه از ادب نیست
که حروف اسم مملوک بر حروف اسم مالک مقدم شود بنابران
وجوه حروف اسم مطلوب اینجا بر اسم طالب مقدم دارد دیگر
بباید دانست که طالب را در اعمال جفر و منظر و منظر و منفعت
نسخه منطق بودن از جمله لوازم است لاسماء وقتی که اسم خود را
با سمی از اسماء آلهی عزشانه امتزاج نموده باشند و بدان مواظبت
کنند و همچنین ضرورتست در اعمال سعیده که ساعت نیکو
باشد و قمر زاید النور بود و بنظر آن نیکو مناسب عمل باشد و اگر
بسرعت

لسرعت حصول مطلوب خواهد باید که قمر در برج آتشی باشد چنانچه حمل ۸
و اسد و قوس و اگر مطلوب خواهد باید که قمر در برج آبی باشد چنانچه
سرطان و عقرب و حوت فی الجمله در اختیار ساعت کردن مبالغه
بسیار نماید شرایط عمل کما ینبغی بجا آورده باشد چنانچه ائمه این فن
گفته اند الاصل فی الاعمال صلاح حال الکواکب فی الاعمال السعیده
وفی النحس بالعکس و همچنین لابد است هر کس را که عمل کند بعلم جفر
اجتناب نمودن از نکاح مطلق زیرا که گفته اند الشهوات
ینافی الدعوات و زبانی از دست ندهد یعنی اگر اوقات مشغول
باشد و سخاوت و همت ورزد و از کذب خود را نگاه دارد و لقمه
حلال طلبد و امر معروف و نهی منکر بجا آورد و با خلق خدا بصدق و راستی
سلوک نماید و هیچکس را دشمن ندارد و قصد هلاک کس نکند الا کسی
را که قصد جان این داشته باشد و از حزب حکمی باشد باید که پیش
از وقت عمل کردن بر گذشت حفظ این آیت بنویسد بَلَىٰ قَادِرِينَ
عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ همچنین از جمله لوازم و شرایط است عاملان را
از بخورات لطیفه در اعمال سعیده و فی النحس بالعکس فی الجمله طالب
را ناچار است از رعایت این شرایط لطیف احوال باین علم
شریف تا کار بر نهج مراد میسر گردد و تمام شد شرایط و مقدمات

این رساله اکنون بر سر اعمال رویم شرح و تعریف هر یک درین انواع بسط
بعبارت شافی و بیان وافی در عمل آوریم ان شاء الله تعالی فصل
اول در بیان بسط عزیزی و طریق استخراج ملایک و اعوان و قسم
و عزیمت و اسماء الله تعالی و شرایط زکوة و دعوت بطریق تعریف
تمام بر نهج که مراد بر آید بسط عددی و حرفی در کتب ائمه جفر و عارفین
بسیار واقع شده که عبارت از صفی آدم و جواهر ارواح افلاطون
و جفر خافیه حضرت امام ناطق جعفر صادق بن محمد باقر رحمة الله
علیه است فی الجمله اعمال اگر از بسط حرفی و عددی بیرون نیست
بر خاص و عام اشتهار تمام دارد بنابران این ذکر اعمال آن بسط
را طرح نموده و متصدی آن نگشت فلیطلب الطالب فی
کتب المذکور سخن دراز شد و از مقصود باز جدا ماند غرض
بیان عمل بسط طبیعی و عزیزی است فیها انا اشرع فی المقصود
بعون الله الملک المعبود اگر چه هر یک ازین بسطهای مذکور
بجهت جمع حاجات عاجلاً کان او آجلاً بغایت نیکوست
و موصل مطلوب و مقصود است اما هر یک ازین انواع بسط
را بحسب مفهوم و ما صدق و کیفیت اوضاع و اطوار بجهت
امری خاص

امری خاص مقرر داشته اند چنانچه بعد ازین بیان خواهم کرد ان شاء الله تعالی بدان ۹
ایدک الله تعالی یا ایها الطالب الراسخ که چون خواهی عمل کنی بسط عزیزی را
باید که اول مدعی را بنویسی که چیست و آنرا زمام کن چون زمام کردی یک حروف
غیر زمام را جداگانه بنه که ملایک این عمل از ان حروف حاصل می آید بدان
نوع که اگر حروف زمام زوج است چهار چهار ترکیب کن و اگر فرد است
پنج پنج و در آخرش کلمه ئیل را لاحق کن تا ملایک این عمل حاصل شود و چون
خواهی که اعوان این عمل بیرون آری سطر عزیزی را یعنی سطری که از و ملایک
بیرون آورده یکبار تکسیر کرده صدر و موخر بیرون آر بنوعی که در ملایک
عمل کرده آنجا نیز همان کن یعنی مفردات را پنج پنج و در زوجات چهار چهار
ترکیب کن و کلمه هوش در آخرش بیرون آید اگر چه کلمات که اسماء اعوانست
لاحق کن پریشان تا اسماء اعوان و کلمه هوش متعرف می توان ساخت
اما اگر الحاق کلمه هوش باسماء اعوان نماید بهتر بود والله اعلم چون ملایک
اعوان بر آید اکنون استخراج اسماء الله تعالی و عزیمت و طلسم کن بدان
نوع که اصل زمام بکیر با حروف مفرده و خالص کن بنوعی که قاعده است
یعنی حروف مکرر را بیفکن و چون حروف مکرر گرفتی تکسیر کن آن زمام را
تا زمام حاصل آید چون زمام بیرون آید با صل مشاهده کن اگر سهو در

تکسیر واقع شده باشد آنرا اصطلاح ازین چون تکسیر تمام کردی بکیر حروفی که در قلب
او واز آن تکسیر ست و ترکیب کن چنانچه گذشته در مزوجات چهار چهار
و در مفردات پنج پنج چون ترکیب کردی بتحقیق که طلسم عمل را بیرون
آوردی پس ملاحظه کن در سطور تکسیر که کدام طبع دران غالبست هر کدام که
غالب بود بران اسم این دعوتست قسم بر عمل و فعل این عمل پس
تمامی مسطور تکسیر را بکیر و در ترکیب کن چه عمل نماید اگر آتش
زیاده باشد بر چیزی نوشته باید سوخت و اگر بادی غالب بود
در هوا باید آویخت و اگر آب غالب بود بر چیزی نوشته در آب
افکنند و اگر خاک غالب بود در زمین دفن کن اما باید که این عمل را
وقتی بجا آرد که قمر موافق طبع مطلوب باشد و بجا رساند
که کلمات مرکب از سطور تکسیر را بعدد سطور خوانده باشد
و همچنین خطاب ملایک و ارواح و اعوان را نیز باید که بعدد سطور
تکسیر بخوانند و در حین دعوت بخورات که متعلق بزهره و مشتری
و کواکب سعیده باشد باید که سوخت اما دعوت کردن بجهت
مطلوب آنست که سطور تکسیر بنظر کند که اسم از اسمار الهی
که موافق مطلوب طالب باشد یا مغضوب یا مغلوب یافته
منصوب
شود

۱۰ شود نباید که بحروف آن اسم مشغول شود و بخواند چندانکه مراد حاصل
کردد و اگر چنانچه اسمی از اسم الهی جلی و عزه که موافق مطلوب باشد
در بسط و تکسیر یافته شود تحصیل نماید بعدد اصل زمام و آن اسم را
تلاوت نماید و خطاب کند بجمله عمل نیز بجهت حصول مطلوب البته
چون بدین نوع مداومت کند مرادات بر آید ان شاء الله تعالی مثلا
ملک بران یا ایها الطالب السعک الله تعالی بروح منه که چون خواهی
جلب القلوب کنی یعنی تسخیر دلها باید که جلب القلوب را مفرد ساخت
زمام کنی بدین طریق ج ل ب ا ل ق ل و ب چون این زمام را ببسط
حرفی کنی چنین باشد د ب ک ا ب ک ر ک ح ا چون این حروف
عزیزه طاقت پنج پنج ترکیب کرده کلمه دانیل لاحق ایل ان
کردیم تا بدین گونه صورت یافت یاد کاکیکل ما رهالیو این دو ملک ارباب جلب
القلوب اند و باعث این امر اند و چون حروف ملایک اینست د ک
ا ب ک ر ک ح ا یکبار تکسیر کردیم آنست ا د ح ک ک د ا ر ب ک
چون این حروف طاق بود پنج پنج ترکیب کردیم و کلمه هوش بر ایل ان
حق کردیم اسمار اعوان بیرون آمد بدین وجه ادهکلکهوش اربکهوش
الکون بر استخراج طلسم عمل و عزیمت روم مخرج آن اینست

یادکاکیکائیل
یارهالیوکائیل

ج ل ب ا ل ق ل و ب د ک ا ب ر ک ک ح ا و چون این حروف
را تحصیل کنیم شود د ج ل ب ا ق و د ک ر ح و آن قدر حروف را تکسیر
کند که زمام اصل بترتیب حاصل شود چنین پذیرد ج ل ب ا ق
و د ک ر ح چون زمام این تکسیر بزوج است چهار چهار ترکیب کردیم
جلبا قودک رح حجر ل کیداوق و تکسیر الجنسین اینست اول
ج ل ب ا ق و د ک ر ح دوم ح ج ر ل ک ب د ا و ق سیوم
ق ح و ج ا ر د ل ب ک چهارم ک ق ب ح ل و د ج ر ا پنجم ا ک ر ق ح
ب د ح و ل ششم ل ا و ک ح ر د ق ب ج هفتم ج ل ب ا ق
و د ک ر ح اما استخراج قسم بر جمله فعل این تکسیر بدین تصویر آمده است
که نموده شد زیرا که از قلب و ادوار سطور تکسیر این حروف
مستحصله اینست ج ح ل ج ا ل ک و چون این حروف را چهار
چهار ترکیب کنیم این شود جحلج الک اما کلمات جلبیا قودک رحجح الکب
داوق قهوج اردل بکق بهلو دجر الرق جبده والا دکهر
دقبح از ترکیب مجموع سطور تکسیر حاصل شد و طلسم عمل کویند چون
سطور تکسیر شش است این کلمات را ۶ بار بکویدو بخوانند و بخور
سوخانده

۱۱ سوخانده باشد چون درین طلسم حرف این بیشتر است پس این
طلسم بر سنگ سفید پاکیزه نقش کند و در آب روان اندازد
و بجهت جلب القلوب عموم خلایق نافع بود و اگر طلب خاص خواهد آن سنگ
را در آب اندازد و هر که آن آب را بخورد یا بر کر انظار بدو افتد مطیع
مسخر کردد البته دوست شود اما این عمل وقتی شود که دعوت اسم
که مطابق عمل مذکور بوده باشد بکنند که همچنین خطاب ملایک ارواح و اعوان
باید که بعدد سطور تکسیر کرده باشد باید که در دعوت اسم مطابق مطلوب
مبالغه نماید و ورد خود سازد و دایم می خوانده باشد که اصل در عمل اینست
و باقی همه متفرع اینست و باید که ابتدا خواندن از روز یکشنبه
کند و هر روز بعدد اسم طالب و عدد اسم مطلوب و عدد یوم و عدد صاحب
یوم بحساب ابجد بخوانند تا آخر سبعه بدین نهج مداومت نماید مراد بر آید
فی الجمله شرایط قرائت و دعوت بر انواع است چنانچه در کتب اصحاب
واقع هر وجه که مناسب مطلوب و طالب بود باید که اختیار آن نوع
کنند تا مراد حاصل کردد ان شاء الله تعالی اما خطاب بر جمله فعل بجهت حصول
امر مذکور بدین نهج باید که ابتدا بسم الله تعالی قال عزمت
عَلَیکُم یَا اَیُّهَا الاَرْوَاحِ الْعَالِیَاتِ الطَّاهِرَاتِ الزَّاکِیَاتِ یَا مَلَائِکَة

رب الوزنت بالتبطالذي لا اله الا هو المقلب القلوب المنير
المطلوب الرزنوع القريب المجيب اقسمت عليكم يا دكابكائيل
يا كمار كهائيل بالله باسم المذكور المذكور في الواح المسطور عزمت
عليكم و اقسمت لكم بحق محللكم ومقابلكم وذكركم بكم وتسبيحكم
وتهليلكم وتمجيدكم وتقربكم عند الله تعالى ان تعزموا جواجامع
خيلكم واتباعكم الى الاعوان وبما ادهلكهوش ازبكهوش
وامرهم لطاعتي وحاج حاجتي يا دكابكائيل يا ركهائيل
اقسمت عليكم بحق الله واسماء الله المقلب القلوب وبحق
هذا الاسماء الاعظم والكلام الاكرام جهلج الكا قكهق يا مروا
لا دهلكهوش ازبكهوش بتسخير القلوب الخلايق والناس اجمعين
من الناس الرجال والغلمان والولدان والانس والجان للجلب
القلوب الاكوان من جميع الاماكن والازمان بحق الرحيم الرحمن يا اهل
هذا العمل من الارواح والملايك والاعوان وكونوا اعوانه
وانصاري واحبائي وادركني في جميع الاحوال والازمان

اجيب

اجيب يا دكابكائيل يا ركهائيل سمعنا مطيعنا بحق جلبائيل ١٢
نكبائيل اجيبوني يا ايها الارواح العاليات يا ملايك رب
العرش يا ايها الاعوان اجيبوا ادعونه بتسخير قلوب
الخلايق اجمعين بحق الاسم الاعظم جهلج الكا قكهف بحق
هذا الطلسم وهذا الكلمات جلبا قوودك رقهج رلكب وادق
قهوج اردل بلكق بهلو دجرا الرق جنده ولا او كهرو قبج
اجيبوني يا الله المقلب القلوب الرحيم الرحمن يا معشر الاعوان
ادهلكهوش ازبكهوش ان لم تجيبوني بحصول مرادي
فسلط الله عليكم هذا الملايك دكابكائيل ركهائيل بايديهم
شواظا من النار ونحاس فلا تنتصران يفربون وجوهكم
وادباركم يسرعونكم الى النار وان اجبتم لي فبشركم الله
تعالى يوم القيامة ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا
بالجنة بارك الله عليكم بحق هذا الكلام اجيبوني بحصول

بحصول المرام العجل العجل الساعة الساعة الساعة الطاعة
الطاعة الطاعة الوحا الوحا الوحا اجيبوني داعي الله اجيبوني
داعي الله اجيبوني داعي الله يوم المنادي من كل مكان قريب
ينادي المناد من كل مكان قريب يوم يسمعون الصيحة بالحق
ذلك يوم الخروج اجيبوني يا ايها الارواح الطاهرات
بحصول مرادي والحاج حاجتي اعينوني في تبليغ مرادي
الى رحمة الله رب العالمين ه هرچند مبالغه در خطاب ارواح وملايك
واعوان نماید سودمندتر بود واقربست بحصول اجابت گردد والله اعلم
بالصواب تمام شد طريق عمل بسط عزيزي اكنون بر سر اعمال دیگر رویم
و بیان احوال آن اعمال کنیم وطریق تصریف بر نهجی که موصل بمطلوب
باشد بتوفيق الله تعالى الذي خلق السموات والارض وهو ارحم الراحمين
فصل دوم در عمل بسط ترفع یعنی بالا بردن وطریق استخراج
آن ملایک واعوان وطلسم وعزیمت وسایر متعلقاتش بدان
وفقك الله تعالى يا ايها الطالب چون خواهی که عمل کنی طریق
عمل آنست که مدعا را زمام کنی وازو البسط ترفع نمایی وحروف

که از بسط

که از بسط ترفع آن زمام بیرون ترکیب کنی وکلمه ئیل را در آخر لاحق ایشان ١٣
کنی که ملایک عمل مذکور اند وچون خواهی که اعوان آن ملایک بیرون آری حروف
ملایک را بی کلمه ئیل باز یکبر به بین که هر یک از آن حروف را چه مزند و مقبولیت
بحسب طبیعت یعنی حروف غریزیه ملایک را بگیر و بر نهج مذکور ترکیب
نمود کلمه هوش را در آخر لاحق ایشان کنی که از آن نام اعوان بیرون آید اما
استخراج قسم بر ارواح ملایک واعوان چنانست که اصل زمام را
باید گرفت وخالص نمود حروف اوتاد را برآورده ترکیب کنند که قسم است
بر جمله فعل این عمل ومراد از حروف اوتاد اول وچهارم وهفتم ودهم است
این نوع قسم از جمله نوادر است اعتبار وقوت تمام دارد واما استخراج
طلسم چنانست که در عمل بسط عزیزی گذشت وآن گتب ببنیان
است فارجع الى العمل المذكور فاما بجهت سهولت درک مبتدی
درین عمل باسم محمد مثال بیاوریم تا کمال وضوح داشته باشد والله
يهدي من يشاء الى اهل الرشاد والله ذو الفضل العظيم مثال ذلك
هكذا محمد ذو الرفعة والعزة اصل زمام است چون کلو طبع زمام
گنیم چنین شود م ح م د ذ و ا ل ر ف ع ة چو این حروف
را بسط ترفع عددی کنیم این صورت که ع ت ف ت م

غ غ غ غ غ غ غ غ س ی ش غ غ ض ذ ن س ی ش ف ع
ن وچون حروف لبسط ترفع را تحلیل کنیم این ترتیب پذیرد
هر غ س ی ش ض ذ ن ا ع چون این حروف خالص را که از لبسط ترفع
زمام حاصل امد پنج پنج ترکیب کردیم چنین باشد تمغفیل کشیفصائیل
دنیعئل این اسما ملایک عمل لبسط ترفع است چون این حروف ملایک
راکر یازده هست ف م غ س ی ش ض ذ ن ا ع لبسط عزیزی
کنم چنین شود ش ص ذ ظ ع ط ت م س چون این حروف عزیزی
را چهار چهار ترکیب کنیم در اخرش کلمه هوش را لاحق سازیم اسما
اعوان بیرون اید برین نوع تضظهوش عنظذهوش خمسهوش
اما چون خواهم که استخراج قسم نمایم پس زمام اصل محمد را ذو الرفعة
والعزت بود با لبسط حروف ترفع را خالص ساختم این ترکیب
کرفتم ح د ذ ط ل ر ف ع ق ز غ س ی ش ض ن و چون حروف
او نماند را این سطر برداشتم این اصل امد هر ف ل ی ع ت س ض
وچون این حروف را بجهت فردیت پنج پنج ترکیب کردم چنین
کشت مذن عنصص واکر هر هفت را یکبار ترکیب کنیم بدین صورت
شود ض م س ذ ت ل ع خمسد تلع مذ لغفضهم صحیح اما
طریق اول بالصواب است والله اعلم اما استخراج طلسم هم از
حروف

۱۷ مستحصله
حروف خالصات محمد ذو الرفعة والعزت با حروف لبسط ترفعش
باید کرد بنوعی که در عمل لبسط عزیزی گذشت یعنی تکسیر باید کرد ان حروف
را تا زمام باز آید بعد از ان آن هفت حرف را ترکیب باید کرد و طلسم
باید ساخت بعد دو سطر تکسیر باید خواند و بطبع مایل رساند در عزیمت
آن کلمات را مندرج باید ساخت اما بقیه احوال متعلقات این عمل
سابق مذکور شده اما طریق تعریف خطیبا بر ارواح ملایک و اعوان
برین نهج باید نمود تا مراد او حاصل آید ان شاء الله تعالی ثم قال عزمت
عَلَیْکُمْ یَا أَیُّهَا الأَرْوَاحُ العَالِیَاتِ الطَّاهِرَاتِ الزَّاکِیَاتِ بِحَقِّ إِلٰهِنَا
وَإِلٰهِکُمْ بِحَقِّ الأَسْمَاءِ العِظَامِ وَاقسمت عَلَیْکُمْ یا ملایک رب العزت
تمغفائیل شیشفضائیل دنیعائیل بحق الله الذی لا اله الا هو الرفیع العزیز
الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها اعینونی و اغیثونی بحصول مرادی
من المطلوب والرفعة والعزت والاقبال بامر الله الملک الحنان
المنان المتعال یا شیشفضائیل یا دنیعائیل اجیبونی سمیعا مطیعا
ناصرا معینا واقسمت علیکم بحق الله و اسماء الله الاکرام ان نامر و
و تجامع خیلکم و احبائکم و اشیاعکم و هولاء الاعوان ششفنظهوش
عنذضهوش خمسهوش تامروهم ولا لمجاز بحیث یکونون معینی

ونامری فی جمیع ما ارید من الرفعة والعزت العاجلت یا ایها الارواح
العالیات العاجلت واجلة وکونوا احبائی وانصاری و اعوانی
فی جمیع احوالی و ازمانی یا ایها الارواح العالیات وملایکة هذا العمل
یا ایها الاعوان اجیبونی واعینونی سمیعا مطیعا بحق عزرائیل رفعائیل
شاهد حروف حاشیا باشد بحق هذه الطلسمات والکلمات الطیبات
پس طلسم اینجا بخواند یا ایها العالمین و الباعثین علی حصول مرادی
والحاح حاجتی وانقاعی بحیث العز والعلیة وقضا حاجتی فی حاجتی فی الدنیا
والدین اجیبونی داعی الله هفت مرتبه تکرار نماید هفتم مرتبه اجیبونی
کوید بحصول مرادی من الرفع والعز عاجلة واجلة یا ایها الاعوان
ششفظهوش عنذضهوش خمسهوش اجیبونی واعینونی واجلبوا
قلوب الخلایق اجمعین لقضاء حاجتی وکفایت مهماتی من الرفع و العز
وجلب القلوب والعلی من الاخرت والاولی اجیبونی و اغیثونی
اجمعین بحصول مرادی فی الدنیا والدین برحمة رب العالمین یا ایها الاعوان
ان لم تجیبونی فسلط الله علیکم هذه الملایک تمغفائیل شیشفضائیل
دنیعائیل بایدیهم شواظ من النار ونحاس فلا تنتصران یضربون وجوهکم
وادبارکم ولیس عونکم الی النار وان اجبتم لی فبشرکم الله تعالی یوم القیامت
ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم بها توعدون بارک الله
علیکم

۱۵
علیکم بهذا الکلام اجیبونی واسرعوا الی قضاء حاجتی وکفایت مهماتی
اجمعین الساعة الساعة البطاء البطاء العجل العجل
العجل الوحا الوحا اجیبونی اجیبونی اجیبونی اجمعین برحمتک
یا ارحم الراحمین فصل سیوم در اعمال دیگر از لبسط تجمیع و تقارب
برای محبت والفت و اتحاد بین الاسمین بغایت معتبر داشته اند طریق عمل
چنانست که لبسط عزیزی مذکور شده اما لبسط تزاوجی را بجهت اتحاد
اخوان و محبوب بودن در دل خلایق و اخذ فواید للاحسان اعتبار تمام
کرده اند بغایت ازموده و مجربست و تخلف ندارد و چون صورت
حال این لبسط مثل هدهست . بر صدق اعمال او چنانچه گفته اند کواه عاشق
صادق در استین باشد طریق تعریفش چنانست که در عمل عزیزی گذشت
اما لبسط تعویذ را بجهت وصول قوت و حال امال برون امدن از ضعف
طالع و بی رونقی و رسیدن بقوت طالع در این و ظرف در عملش چنانست
که در لبسط ترفع یعنی بالا برون گذشت اما لبسط تضاعف بجهت ازدیاد
علم و حکمت و شکوه و شوکت و غلبه کردن بر اعدا و یافتن قوت بر سبیل
اصدق تمام و رسوم ملاکلام دارد و طریق تکمیلش چنانست که در سابق
گذشت اما لبسط تکسیر بجهت استخراجات احوال اینده است چنانچه

بعد ازین در استنباط احوال ذکر این مقال کرده انشاء الله تعالی بکیه بر طالب
اسرار آلهی و کاشفان رموز نامتناهی مخفی و مستور نماند که هر یک
ازین انواع البسط مذکور را می تواند ربود که میزان صفی آدم علیه السلام
عملگی بغیر اسامی طالب و مطلوب وطالع و کوکب صاحب طالع و عناصر
طبیعی و قمر منزل و حاجتش و سایر متعلقات که منتهی بر عمل صفی آدم
یکی از انواع البسط مذکور لبسط کنیم و بدان وضع هوش بروج چرا که صفی
آدم چنانکه بمیزان صفی آدم لبسط عددی پیش یا رود بمیزان ٣٦٦ نوع
از انواع البسط مصرو[illegible] بدان عمل کردن اینست یعنی کلام
محققان که گفته اند صفی آدم علیه السلام میزان عمل تمام هست در بسط
نمانیج این بغایت قوی و معتبر است طریقش اینست که ببینی که مطلوب
چیست و آن در کدام اسم از اسماء الهی عز و جل و علا است چنانچه
اگر علم خواهد اسم علیم گیرد و اگر مال خواهد اسم غنی گیرد علی هذا القیاس
فی سایر المطالب چون اسم مطلوب را گرفتی امتزاج کن اسم
خود را با آن اسم یعنی اسم طالب را ابتدا و از اسم مطلوب
کن یعنی اسماء الله اگر در امتزاج احد متمایز چنین از دیگری کم آید
آن قدر مکرر باید کرد چنانچه مثال وی باشد چون امتزاج کردی
تکسیر کن آن سطر را ابجد لفظ مدعا که با عدد صغیر مطلوب
چون

١٦ چون چنین گردی تکسیر سطر آخر را ترکیب کن کلمه مثال را ملحق الف
با زطایک عمل اند چون خواهی که اسم خلیفه بیرون آری این خلیفه سید
اعوان [illegible] تکسیر حروف اول از سطر مزاج و آخر آن ترکیب
کن کلمه طیس را با اولاحق کن که اسم خلیفه اعوانست
اما اسماء اعوان از صدور موخر آن تکسیر حاصل آید چنانچه صدور
یک اعوان شود موخرات یک اعوان بالحاق کلمه هوش اما
استخراج قسم از حروف او تا در تمام این عمل چنانچه در عمل
قع مذکور شد بکن اینجا زیاد تر از آن لبسط نمودن حروف
دهت لبسط حروف و ترکیب نمودن و آنکه حروف است
اما استخراج طلسم و از کلمات مرکب سطور تکسیر در ممزوجات
چهار چهار در مفردات پنج پنج و این لبسط در سایر مخارج
مرتبه مرعیست مثال ذلک محمد که طالب بود نوشتیم
و مطلوب علم بود نوشتیم اسماء امتزاج کردیم ع م ل ح ی م د م د
د ع م د م د ل ی ح   ح د ی ع ل م د م د   م
م ح م د م د ی ل ع   ع م ل ح ی ا م د م د   د
این سطر را بعدد ظاهر علیم یعنی بعدد حروفش تکسیر کردیم این صورت

یافت د ع م د م د ل ی ح   ح د ی ع ل م د م د   چون
سطر ثالث ترکیب کردیم کلمه ئیل الحاق نمودیم اسماء این دو موکل
بیرون آمد حدیعائیل لممائیل چون اول امتزاج و آخر او را و اول
سطر ثالث و آخر آنرا برداشتیم از تکسیر مذکور اسماء اعوان بیرون
آمد بدین وجه عدهوش حمهوش اما چون حروف او تا د بر گرفتیم
و لبسط حرفی ترکیب کردیم دقت پیدا شد بدین وجه مح مع یم
و حروف سطور ثلثه بر گرفتیم ترکیب نمودیم طلسم عمل پیدا شد
بدین وجه عملح نمید دعمم ملمح حدیع نیمم عمدم حمدن
حعمی حدا اما التعریف خطاب بر جمله فعله چنانست که در عمل
سابق مذکور شد باید که دعوت اسم علیم مشغول گردد ابتدا
از روز یکشنبه گیرد و شنبه تمام سازد و هر روز بعدد ضرب
محمد در علم و حاصل عدد صاحب یوم بخواند و هر روز سه بار
عزیمت بخواند و بخور لطیف بسوزد و خطاب کند بر اسم موکل
این عمل و هر روز طلسم را بر یکی که منسوب صاحب آن
روز هست باید نوشت و طبع غالب باید رساند
چون

١٧ چون چنین دعوت نماید دعوت کند در یک هفته اول مراد بر آید
اگر تا هفته دویم البته البته مراد بر آید و کشف عرفان مراو را
شد و صاحب علم عین العین گردد و قسم علی اسم العلیم
سایر اسماء الله اعلم تمام شد طریق اعمال اکنون بر سر خاتم رویم
احوال استکشافات نمائیم بعون الله الملک المتعال انه جواد
کریم فصل چهارم در استخراجات احوال آینده
و استکشافات رموز ماضیه این انواع است و معظم دقایق
این فن هست هر طایفه بنوع خاص استخراج نمودن را نکات بط
دقیق اشارت فرموده اند و اما آنچه اخص الخاص باشد و اعتماد
را شاید ذکر خواهم کرد بر وجهی که کمال وضوح و غایت فتوح داشته باشد
بالله العصمة والتوفیق بو عدیکه اینست که از اصول خمسه که عبارت
اسم و لقب و کنیه و طالع و صاحب طالع است استخراج احوال
به طریق که اصول خمسه را تکسیر کند تکسیر صدور و موخر چندانکه زمام
اصل بیرون آید پس صدر تکسیر را بگیرد زمام کند و تکسیر نماید تا آخر و اما
جهت آسانی درک مبتدی مثالی بیاریم با اسم محمد چون بطریق مذکور
تکسیر اصول خمسه صدور گرفتی تامل باید کرد در آن سطور که حاصل

شود از مرکب از حال
شود از کلمات مرکبه البته ابتدا از حال طلب حکایت کند و از گذشته
و آینده منصوباً یا مقلوباً یا مقدمات معلوم گردد اکنون بدانکه ائمه
این فن را در تشخیص احکام از گذشته و آینده از صدور و موخر
آن منصوب و مقلوب حکم موجه سخنان زیبا بر می آید چنانچه
بعضی بر آنند که هر کلمه که از صدور حاصل شود متعلق باحوال گذشته
طالبیست و هر چه از موخرات حاصل شود از احوال آینده است
الحق این سخن است مزید تصور بر ان ممکن نیست رحمة الله علی قایله
وکاشفه و بعضی دیگر بر آنند که مجموع کلمات که منصوب حاصل می آید
از صدور موخرات متعلق بزمان مستقبله سایلیست و هم
مجموع کلمات هر که از صدور موخرات بر نهج مقلوب حاصل شود
متعلق بزمان گذشته سایلیست این قول بر حال از صواب
دور نیست زیرا که بر عاقل وضوح تمام دارد که هر کلمه منصوب
اشارت به آینده نماید و هر چه مقلوب است اشارت بگذشته
فی الجمله هر کلمه که از ان بسط تکسیر حاصل آید از حال گذشته
و آینده سایل می گوید منصوباً کان او مقلوباً نوع دیگر
اسم سایل را بسط حرفی کنند باز آن حروف مبسوط را
بسط

بسط حرفی کنند هفت مرتبه و از هفت تجاوز نکنند چون اسم را 18
هفت مرتبه بسط کند حروف خالصات را از انجا بر دارد
تکسیر نماید تا آخر مخرج و از اول در سطور حکایت کند بعضی دیگر
همان هفت مرتبه را بدون تخلیص تکسیر کنند ملاحظه نماید
طلب صواب کنند اگر ... دورا بجا آرند و در هر دو موضع
عمل کنند بهتر خواهد بود نوع دیگر از استنباط احوال کنند
از بسط عددی بحسب چنانچه اسم سایل را هفت مرتبه
بسط عددی کنند بطریقی که در بسط حرفی ... استنباط احوال کنند
طریق استفتاح کیفیت احوال اینست کلام بیمار از ان
معلوم کرده طریق چنانست که از مریض العلی پرسند هر چه بگوید
آن کلمه را باسم او و طالع وقت بسط کنند و از انجا حرف تحصیل
نموده بینند که دران حروف چه طبع غالبست هر طبع که غالب آید
بیمار را بیماری از ان طبع حاصل شده است و از انجمله مراتب
تمام دارد اعتبار کل نماید اطباء صادق هر مشفقی و رنجی که
داشته اند در تشخیص مرض داشته اند و بیان آن بی نهایت

مشکلست درانجا اختلاف بسیار کرده اند و این استخراج منیر بر حکمت
عظیم است زیرا که چون ما مرض معلوم کرده علاج آن آسان شود چنانچه
حکما گفته اند انما العلاج معالجة المرض باضداده نوع دیگر از انکشاف
احوال آینده آنست که حسین منصور حلاج از سر لا رمز اسرار ذکر
نموده بغایت معتبر است و دلیل طریق انجنانست که سوال را با طالع
وقت و خطاب طالع چون کند مجموع را تکسیر نماید و حروف از کسورات
مستحصل جمع نماید خالص ساخته در تکسیر برد البته البته در سطور
تکسیر کلمه جواب شامل تواند بود هفت برون آید اما اصل اینست
که جواب سوال باشد یعنی عربی را عربی و فارسی را فارسی عبرانی
را عبرانی و امثالها در حصول آن مطابق شرط است والله اعلم
و استنباط اینست که طالب ۷ با امتزاج کنند و آن سطر را با طالع
وقت تکسیر نماید و رب طالع امتزاج کنند و تکسیر نماید تا زمام
باز بیرون آید پس در تکسیر نظر کند که جواب شافی مطابق بیرون
آید و بعضی دیگر بر آنند که سطر امتزاج طالب و مطلوب را با یوم
و صاحب یوم امتزاج کند و آن امتزاج را باسم صاحب
ساعت که در و مستنبط است امتزاج کند و آنرا تکسیر
کند

کند و از انجا طلب جواب نماید نوع دیگر از استحصال جواب آنست 19
که اسم طالب ۳۶۶ که بسط کرده اند و بهر بسط آن اسم را با حروف
آن بسط خالص مقدم تکسیر کند جواب ۳۶۶ صحیفه حاصل آید جمیع احوال
سایل از گذشته و آینده و خیر و شر و نفع و ضرر دنیا و عقبی جمله
مبدا و معلوم شود و کاملتر این استخراج مشتمل بر ۳۶۶ مقدم
ضروری هست هر کس که این نهج استخراج مقولات مذکور را
نیکو حفظ کند تحقیق که کامل شود و بر وصول جفر اطلاع کلی یابد انشاء الله
تعالی علی ما انعم لطایف علوم و هو لک یکون فی السموات والارض
محذو ما داشتن این نوع ۳۶۶ کا ... مسطور است
در جفر خافیه و اسرار دیگر گفته ایم و از باب دین مسطور است
آنچه از اصطلاح و غیره درین کتاب مذکور شد روا نتخانه بود
از ان وجوه مذکور و عارف لبیب را از تمعن در استبصار
درین فن کافیست جملة الطلب الطالب الباق بالریاضات
والمجاهدات والمشاهدات اوراق العارفین والوصول
به تمتعون من الاشیاء دو ایمه دین و اهل یقین والاجتهاد

فیما شهادة فما هو المعلوم المبین والاستعانت من عالم الالام وفیض الله
المبین اردت الا[illegible] من الهام ذلک فی حروف هذا الکلام
صراط علی حق نمسکه [illegible] علیه السلام بنه تمام شد نوع دیگر
اخری بعضی نورانی گرفته اند و بعضی ظلمانی و حروف نورانی یکی از صراط
علی حق نمسکه و غیر این حروف ظلمانی است هر کسی این ترکیب
را هر صباح بهر مطلوبی که باشد بعدد بخوانند البته در همان روز بمقصود
خود برسد و دیگر از ائمه عتره رسول و اولاد بتول امیر سید حسین
قدس الله روحه مرویست که جفر جامع موسوم است بتجم
مبارک احوال افراد انسان را از ماضی و مستقبل و حال می توان
دانست باین طریق که در صحیفه اسم آن شخص که جلوه نماید
و حروف ملفوظی و مکتوبی و مسروری آن صحیفه را استخراج
کند و جدا جدا نویسد و باید دانست که حروف ملفوظی کدامست
که در لفظ آن سه حرف باشد و آن ۱۳ حرف است الف
و جیم و دال و ذال و سین و شین و صاد و ضاد و عین و غین
و قاف و کاف و لام و حروف مکتوبی آنست که حرف
اول

۲۰ اول و آخر و آن یکی باشد و آن میم و نون و واو است اما مسروری دوازده
گرفت و آن دو حروف با و تا و ثا و را و حا و خا و دا و ذا و
طا و ظا و فا و ها و یا باشد و در بیت [illegible] وهست ۱۲ حروف
همان سه حرف مکتوبی است چون از اول و آخر آن حرف بیفکند
مکرر آید و لاو باید و حروف [illegible] در جفر ازین حروف زبر خوانند
وارث علوم انبیا در باب خفا و علوم جفر باین سه مسله
مبالغه فرموده اند و غالب اند سرها را از اهلان است بنابران
این کلم از جفر ایشان در قلم آمد اکنون چون استخراج دو مسله
کرده شد و هر قسم از اقسام مذکوره جدا نوشته حرف اول
از قسم ملفوظی و حرف دوم از قسم مکتوبی و حرف سیوم
از قسم مسروری بگیرند و بر جای نویسد و تکرار کنند که ابتدا
از صحیفه تا موضع اسم احوال ماضی صاحب اسم باشد و نظر
موضع اسم احوال حال و تا آخر صفحه احوال والله اعلم و احکم
تمت الرساله المبارک جفر

۶ فوقا سل ما تلقا ئیل فلا قلقا ئیل اذلیقا ئیل قبا ئیل
تو ما ئیل اقلفقا ئیل ه
یحی طر طائیل اسرافیل همرائیل یحی توریت و انجیل و
زبور و فرقان ه
یا تمخیثا و یا تمتثیثا و یا سطحی و یا سطحی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی فتح خزاین فتوحات [illegible] از اسرار وضع حقایق الحروف
علی کاشف الانوار [illegible] در بیان کیفیت اصول کلیات علم جفر [illegible]
چند است که تبیان او ضرورست هر جفری که باشند باید که اول حروف
زمام اول یا صفحه اول بشمارد که بهم چند خانه است دوازده بدوازده قسمت کنند
و صفت قسمت چنان باشد که اگر تکسیر حرفی باشد که در هر خانه یک حرف باشد
آن حساب خانه دارد یعنی خانه بشمارند که خانه اول و خانه دوم و خانه سیوم
و خانه چهارم همچنین تا آخر جدول و اگر تکسیر لفظی باشد از لفظی گویند که
در خانه او دو حرف باشد یا سه حرف باشد یا چهار حرف یا بیش ازین باشد
این حساب خانه دارد یعنی [illegible] خانه ها بشمارند که خانه اول یا خانه دوم
خانه سیوم تا آخر جدول چون کیفیت خانه ها معلوم کردی که حروف جدول اول
یا سیوم تا آخر جدول ها هر جدولی که خواهی عمل کنی باید که آن اصول
[illegible] نوشته پیش خود گذاری و آنگاه نظر کن که هر یک برج
[illegible] بهر صفحه باشند جدا کرده بنویسی از آن جدول که خواهی

بآن عمل کنی چون خانه‌ها که معلوم کردی و دانستی که هر یک برج
چند خانه است اند از انچه خانه‌ها اکره باشند جدا کرده که
یعنی حروف که از قسمت بیرون آمده باشند جدا کرده که
بر دوازده قسمت نموده بهر یک برج جدا جدا بنویس و حروف
بر حروف آن … ده … کرده در کاغذ جدا جدا بنام هر
بنویس تکرار کردن سخن بارها این بود که در عمل خطا نکنی و
کنی تا مراد حاصل شود و مقصود بر آید چون حروف هر برج
کردی که در هر خانه چند چند حروف آمده است هر یک برج را
رانگاهداری و بالای هر برج بنویسی که این … برج
تا معلوم شود بعد از آن چون سوالی کرد عمل کنی خواه عمل
دفع شر خواه عمل جلب نفع باشند خواه عمل محبت و مودت
عشق و بغض و هلاک دشمن و تفریق و بیماری از بین قوت با
استفتاح رزق و تسخیر ارواح علوی و سفلی از کواکب
و ادمیان و تصرفات دیگر و تسخیرات باد و آتش و آب
سنگ در خانه هر کس که خواهی و تسخیر دیو و پری

مهر بندی پادشاهان و امرا و ایمان و بدخور … دشمن …
شخص صلح را و عاشق کردن یا برعکس و الحجب آنچه خواهی …
و حصول علم … و سیمیا و از دیاد حیات و جاه و جاودا
و دفع کردن زهر و امراض را علاج کردن و از تجارت نفع یافتن و خبر یافتن
از قحط سال و فراوانی کردن و خطاب ارواح جستن و اطلاع بر علم غیب
کردن و خبر غیب یافتن و احوال سایل معلوم کردن از زمان ماضی و حال
و استقبال و خبر حیات یا دانستن چنانچه حاکم سوال میکنند که در شکم من فرزند
یا پسر و معلوم کردن عورت … شده چون شخص … تواند معلوم
توان کردن که بسیار … میان هر دو خواهند یا نه و طلب منصب و عزل
و نصب و … عزت … چنانکه … و وزیران … دیوان
و دانستن احوال حاجت و دانستن … یا نه و در … روز
و … چند … روز بوسیله کدام شخص از کدام سبب حاصل خواهد شد و …
و شتر و حیوانی دیگر که بخرند زنده میمانند یا نه و دانستن احوال مسافر و احوال
طالب و مریض و بدست آمدن اسباب غلام و غیره و همه این علم …
اول آنکه تعلق سیمیا دارد و الجفان … میان خلق محبت و صلح و دفع شر و غضب
و عداوت و انچه بدین مانند باشند اگر خواهی که میان دو کس محبت شود

این چنین بنویس که فلان محبت کند فلان را باید که چهار نام باشد
نام طالب و نام مادر او و نام مطلوب و نام مادر او و چون این چهار نام معلوم
کنی هر چه در میان این دو کس خواهی توانی کرد مثلا برای محبت یا عداوت
چون خواهی در میان دو کس محبت یا عداوت باید که باید که اول نام طالب
و نام مادرش بنویس بعد از آن در میان این چهار نام فعلی که میخواهی در میان آن
آن کس شود آن فعل بنویس مثلا احمد عاشق است بر محمد و محمد میل نمی‌کند
خواستیم که محمد عاشق احمد شود پس اثبات حروف نامهای طالب و طلب
و مطلوب چنین باشد محمد ابن سلیما عاشق شود بر احمد ابن فاطمه
و در اصل چنین بشود که احمد بن فاطمه طالب بود و محمد بن سلیما مطلوب …
این علم چنان است که اول نام مطلوب بنویس و نام طالب بعد از آن پس در میان
آن … فعل که وقوع خواهند بنویس خواه فعلی اراده الله خواهد بصورت
خواهد … حاصل کلام اینکه محمد ابن سلیما عاشق بر احمد بن فاطمه شود
جمله حروف … ۳۳ … اگر محمد سلیما بر احمد و فاطمه جمله
حروف … ۲۰ … در میان الف … عشق با … بنویسید
… الفاظ عشق و محبت و الفت و شفقت و رافت است هر یک تاثیر
محبت دارند هر کدام را میتوان نوشت و اهل این علم لفظ مختصر …

خواهند پس ترتیب کنیم که محمد سلیما عشق احمد فاطمه … ۲۱
انگاه کردیم برای عمل معنی … باید طالع طالب …
و طالع مطلوب … و برای مثال بروز … طالع …
طالع معلوم … مقصود حاصل … پس اول انچه باید معلوم کردن طالع
الطوالع است و این انرا گویند که در … طالع طالب و طالع مطلوب
جمع شود پس جمع طالع الطوالع طالب و مطلوب … ۳ … لازم است چون …
طالع معلوم کردی فعل وقوع و تاثیر در حصول آید … بعد از آن طالع الطوالع
الف … را اول نام طالب و نام مادرش و نام مطلوب و نام مادرش را اشعار کنی
و بدانی هر چند عدد است انگاه … ۱۲۱ … طرح کنی تا آنکه دوازده بماند یا کم از
دوازده اگر دوازده ماند طالع الطوالع حوت است و اگر یک ماند حمل تا آخر چون
طالع الطوالع … عدد … باقی … چند مانده …
نگاه داشته چنانکه فراموش نشود و … از صفات … بگیری
و خانهای اول … قسمت … یک برج …
داری و معلوم کنی …
…

الطوالع اعدد چنان را طالع الطوالع گویند و این الحسنات خانهای
صفحه را که بر دور زده کانه طرح کردی و بر یک بیخ خانها قسمت دادی
آنچه از خانهای هر یک بیخ آمده است این را طالع الطوالع گویند
بعد از آن باید در خانهای طالع الطوالع یک بار دیگر حرف از ده قسمت کنی
و هر یک قسم هر حرفی را ابجدی و آنچه از بس خانهای پنج از قسمت می آید
آن را طالع گویند و اصل این طالع جمل است اول طالع الطوالع ملاحظه باید
کرد تا در طالع الطوالع طالع طالب و طالع مطلوب پیدا کنی چون این پیش حرف
معلوم کردی مراد از جملات است و چون خواستیم مرحمت معانی محمد و محمود
پیدا شود بر تشبیه بوجه ازدی جمانست مثلا فرض کردیم که طالع
الطوالع جمل است که از شمار عدد نه آمده بود ازین القطع
فرض احتیاج بتحقیق نبود چون مثال معلوم شود و معانی تحقیق کنیم
چون بران محمد محمود فرض کردیم از طالع الطوالع جمل است و طالع محمد
میران زین هر حرف در مثالثت مثل تو اینی صف اول در اسم شرف در علم
جمع جامع حروف خانهای طالع الطوالع جمل است از حروف طالع طالب
را اجمع است پیدا کردیم ششش الفاظ شد بشریف شر ششی
ازه

شر زره شر دو شریه شر ازط و حروف او است بیع الطالب
الم شروط شرزم شر عق شر عش و حروف مبیع از طالب
طالع جمل است حروف او از جمل و از طالع الطوالع ان الف ذات است شرتم
شر مم شر عم شر قم شر نم شر دم شر غم شر جم شر وم شرطم داود
زهره از حروف طالع الطوالع شر کط شر لط شر قط شر رط
شر شط شر خط شراط شروط شرز ط شر الف ذات است و حروف
طالب مطلوب است محمد فاطمه عشق احمد لیلی جمله این نوع فرایض
حروف طالع طالب است حروف حل اند و حروف طالع مطلوب است حروف مهران
و حروف صاحب طالع در این است حروف صاحب غارب جا است و حروف
جهار بادی باعشق و معرفت پیدا کردن این حروف به جمله قسم است جز الاول اعراب
غریبه است بزبان عربی و غیری بزبان عجمی و این معلوم شود اکثر فوائد از اداء العلم
و علوم بهمه و ... [illegible] ... یعنی کنند ... [illegible]
گفته اند هیچ کس غیر از انبیاء والراسخون فی العلم عبدالله مگر بعض از ...
یا دلو الا بر بیشتر معلوم شد و فهم او کس غیر از خدا تعالی که نمیفهمید و فیها
آن معانی و اکثر معلوم نمیشود که از علم آنجه علم طبیعی حق تعالی باشد

خاصیت الاسماء الا بدانند همه مقصود چند خواستیم که بهمت برای
محبت احمد را بنویسیم حروف طالع جمل و حروف اصلی صاحب جملی الطالقین
و حروف طالب و مطلوب که در انها نوشتیم شش ریاف شی رکس
شش رزه شش بر و دا شش ربه شی رزط شش رل ه شی ر فط
شش رتم شش رع ف شش ره س شش رای م شش رزم م
شش رغ م شش رق م شش رش م شش رو م شش زره ک
شش ز ایم شش رع م شش رج م شش ردم شش راع شش ر کط
شش رل ط شش رق ط شش ررط شش رشط شش رضط
شش راط شش روط شش رزط م ح ح د س ل ی م
اع شش ق اح م د ف ا ط م ه جمله یکصد و چهل حروف اند
بترتیب نخست نوشتیم این چنین مشهور ااااا ب ب ج ج د د ه ه ه و ز ح
ح ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ی ی ک ل ل م م م
م م م م م م م م م م م م م م م ن س س ع ع ف ف ف ف
ف ق ق ر ر ش ش س س س س س س س س س س س س
ک

س س ش س ش س ش س ش ش ش س ش ش س س س س
س س س س س س س ت ث ت خ خ ذ ذ ض ض
ظ غ چون این ابجد ترتیب کردیم این حروف را نوشتیم ابجد
ب ج د ک ن ت خ ض ز ر ح ح ی ل ل س س ع ع
ق ق خ ش غ ذ د ه ز ه ه ه ه اااا ف ف ف
ق ق ف ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط م م م م م م
م م م م م م م م م م م م ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر
ر ر ر ر ر ر ر ر س س س س س س س س س س س س س
س س س س س س س س س س س س س س س س س س س
س س س س چون این حروف تکسیر کردیم در سطر آمد و از این نامها یکی
خدای تعالی پیدا شد و علامت مطلوب است ... آن نام خدای تعالی بود
و بر بعضی نامها که شمرده اند ... و نام خدای تعالی باشد مخصوص
که اول او شمرده باشد و نام موکل چهار حرف بیکری و باوجی الفاظ اصل حروفی
این عزیمت پیدا شود بسم الله الرحمن الرحیم شمر شهاب شمر سبر ...
شمر شهاد شمر کشتهاش شمر صدهاش شمر فردوس شمر صدری

... جدورس سمرنوسن سطرایل
عرطائیل سطرائیل سرطائیل سطرب ائیل
فرطائیل سطرشائیل قرطائیل سطرب ائیل و [illegible]
سطرعائیل عرطائیل سطرعائیل از سطر سوم این نامهای
[illegible] شمیوش مشمیوش مشمیوش مشمیوش
مشمیوش حمشموش [illegible] مرنوش هرنوش
[illegible] محرنش هرنش ظلغرش طلوش
طلوش طاوش طغوش طوش طوش طوش
طلوش طلوش طوش طلوش فدرش فدرش فدرش
اذرش اذرش ابرش ابرش ابرش ابرش چون این عزیمت
[illegible] از حروف کسیر نامهای اسمائی باشد و خواه هر عزیمت
نامهای موکلان [illegible] موکلات علوی [illegible]
خواه موکلان [illegible] باشند هر که باشند باشند اما این
[illegible] از این عزیمت [illegible] و اعمال [illegible] نامهای [illegible]
[illegible] باشد [illegible]

شیعیان باشند و موقوف نظر از این عزیمت [illegible] اکتبا [illegible]
خواهی نامهای موکلان [illegible] نظر کنی و از اعمال [illegible] خواهی
نامهای [illegible] از این [illegible] یعنی از چند حروف نام [illegible]
[illegible] کنی تا چند حروف متفرقه جمع شوند چون جمع شوند
معلوم باید کرد [illegible] یا لفظ [illegible]
[illegible] جمع شوند [illegible]
[illegible]
[illegible] زبان [illegible] دانستن [illegible]
[illegible]
[illegible] بر زبان [illegible] لفظ
[illegible] چیزی از این [illegible]
[illegible]
[illegible] از این [illegible] باید کرد
دیگر [illegible] چیزی از زیر این [illegible]
و تحضر و حضر [illegible] حضر حضرت الحضر [illegible]

باشند و این چند قسم چیزی از این [illegible] بر زبان [illegible] چیزی از آن
[illegible] این [illegible] و دو چیز از آن [illegible] دو
[illegible] دو چیز از زیر این [illegible] از آن [illegible]
و چیزی معلوم و چیزی مجهول و چیزی از [illegible] و چیز [illegible]
و چیز از آن [illegible] و چیزی [illegible] باید از [illegible]
معلوم کرد هر یک از این الفاظ [illegible] موافق آن [illegible]
[illegible] الفاظ [illegible] هر کلام را [illegible]
[illegible] چند لفظ [illegible] باید کرد [illegible]
[illegible]
[illegible] الفیض لفیض حفیض [illegible]
[illegible] حفیض [illegible] لفیض کفیض
نقیض [illegible] عفیض [illegible]
نفیض رفیض [illegible] تفیض حفیض [illegible]
[illegible] و [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] باید و کلام [illegible]

دیگر آن [illegible] الفاظ مجموعه [illegible] سیزده ۱۳ لفظ [illegible]
[illegible] افیض تفیض [illegible] رقیض [illegible] کفیض [illegible]
مفیض بقیض قضیض رقیض نقیض نفیض [illegible] یازده
نام موافق [illegible] الفاظ [illegible] نامهای
[illegible] بدین ترتیب [illegible] افیض لفیض و فیض افیض
بفیض کفیض بفیض [illegible] نقیض بقیض نقیض در این
یازده نام [illegible]
[illegible] این الفاظ [illegible]
باقی [illegible]
[illegible] لفظ [illegible]
[illegible] این الفاظ [illegible] الفاظ
[illegible] بدین ترتیب افیض [illegible]
کفیض لفیض مفیض قفیض [illegible]
[illegible]
[illegible] موافق [illegible] موافق [illegible]

فلک مشتری نام او و زهره و عطارد و ماه [illegible] بلک الاملاک [illegible] ارکان است [illegible]
ناچار از جمیع مطالب [illegible] و بسبب طبیعی [illegible] دارد موجود
نموده ان ظهور نام عرش و ظهور نام کرسی و ظهور نام جلال الملوک و ظهور
امری [illegible] الیتیم باشد و ظهور نام مطلوب و ظهور نام یکتا با یک
چون ظهور کرد و این کلمات [illegible] برای آن ذوالکرم با علامه با یحیی
عمل [illegible] فتح الوز [illegible] از فیض الهی است و [illegible] الله [illegible] عظمت
برجا [illegible] است یک مجدد دوم مندرج است با مقصود [illegible] عظمت
مجدد [illegible] برای [illegible] الخ مندرج با مقصود [illegible] است
[illegible] مقصود [illegible] و مقصود دیگر الخ [illegible] یعنی [illegible] مطلوب
متعلق [illegible] و باین [illegible] در [illegible] عظمت
مقصود [illegible] آن مقصود حاصل [illegible] جز [illegible]
[illegible] نام [illegible] شد [illegible]
[illegible] نام [illegible] شد [illegible] کند [illegible]
[illegible] و خواه [illegible] و خواه [illegible] دوست و خواه عشق خواه
[illegible] و [illegible] و غیر ذلک و این [illegible] برخیزد [illegible]

و دیوان ازواج ایلیا و صلحا یا علیم یا حکیم یا سمیع یا بصیر یا خبیر
یا رقیب یا ولی یا حی یا قیوم یا ظاهر یا باطن یا نور یا هادی یا بدیع
یا رشید و از برای [illegible] القصیر یا عزیز یا مالک یا علیم یا عظیم یا مونس
یا [illegible] بخوانند یا بنویس [illegible] اواخر الخ [illegible] یک شعار از الخ [illegible]
از این [illegible] خوانند یا بنویس [illegible] خواص عمل در این
علم است اول نام خود بنویسد و باز حرف مطلوب بنویسد باین نخواند
اول حروف نام خود جدا جدا بنویسد بعد از آن [illegible] از اول حروف
نام خود یک حرف از نام مطلوب بگیرد [illegible] بنویسد بعد از آن حرف
دوم نام خود و اول نام مطلوب بگیرد از یکجا بنویسد بعد از آن حرف سیوم
و چهارم از اسم خود [illegible] حروف [illegible] تا حروف اول از حروف
اسم مطلوب یکجا کرده بنویسد بعد از آن هر یک از حروف نام مطلوب
[illegible] تا حرف اول اسم خود جمع کرده جدا جدا بنویسد پس حرف دوم
اسم خود [illegible] اسم مطلوب [illegible] حرف سیوم و چهارم [illegible]
چهارم و پنجم اسم مطلوب با اسم خود [illegible] حرف سیوم [illegible] با اول و دوم
و سیوم و چهارم و حرف چهارم با اول و دوم و سیوم و چهارم از اسم مطلوب [illegible]

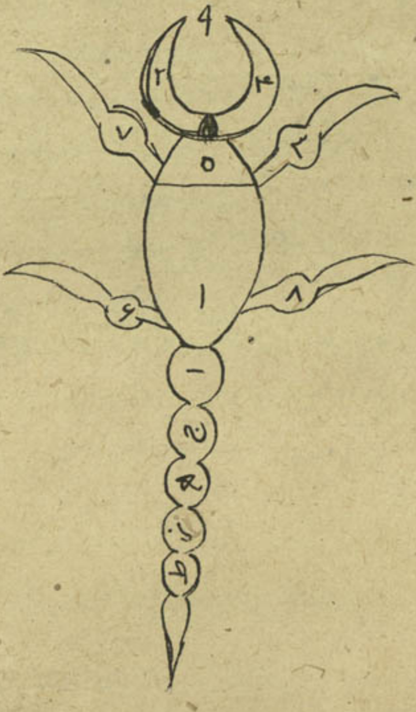
مناسب [illegible] عاقل [illegible] بعد از آن نام مقصود [illegible] کند چنانچه مهر سلیمان
ملک طلبیدن بود باوی [illegible] تکرار [illegible] باین نحو
در [illegible] ملکا باشد گفته بعد از آن [illegible] خواهد موافق
مقصود باوی [illegible] باید دانست که فایده از مذکور این بود
در ترکیب و ترتیب اسم و فعل و حرف معلوم شود و این مطالب [illegible] علم
سیمیا و علم عزایم است و طریق استخراج اسم [illegible] اسم و فعل و حرف
از آن معلوم [illegible] بعد از آن مقصود و کلام [illegible] خواست چون از این
حروف آگاه شدی بعد از آن در الفاظ ۳۳ حرف [illegible] و گفت ظهور
نامهای ۳۳ حرف [illegible] این الفاظ حروف [illegible] هم [illegible] از
هر یک لفظ [illegible] بعد از آن باید که حروف نام خود و [illegible] نام مطلوب [illegible]
یکی دارد [illegible] حروف [illegible] باقی ماند نگاه داری و [illegible]
چند حرف [illegible] بعد از آن هر یک از این حروف [illegible] آن الفاظ حرف [illegible]
در کلمه معنوی پیدا شود نگاه داری تا آنکه هم کلمه معنوی پیدا شوند
بعد از آن [illegible] هر کلمه [illegible] حرف [illegible] بنویسد
بر ترتیب اسم و فعل و حرف بشرط آنکه اسم و فعل و حرف متلاصق باشند.

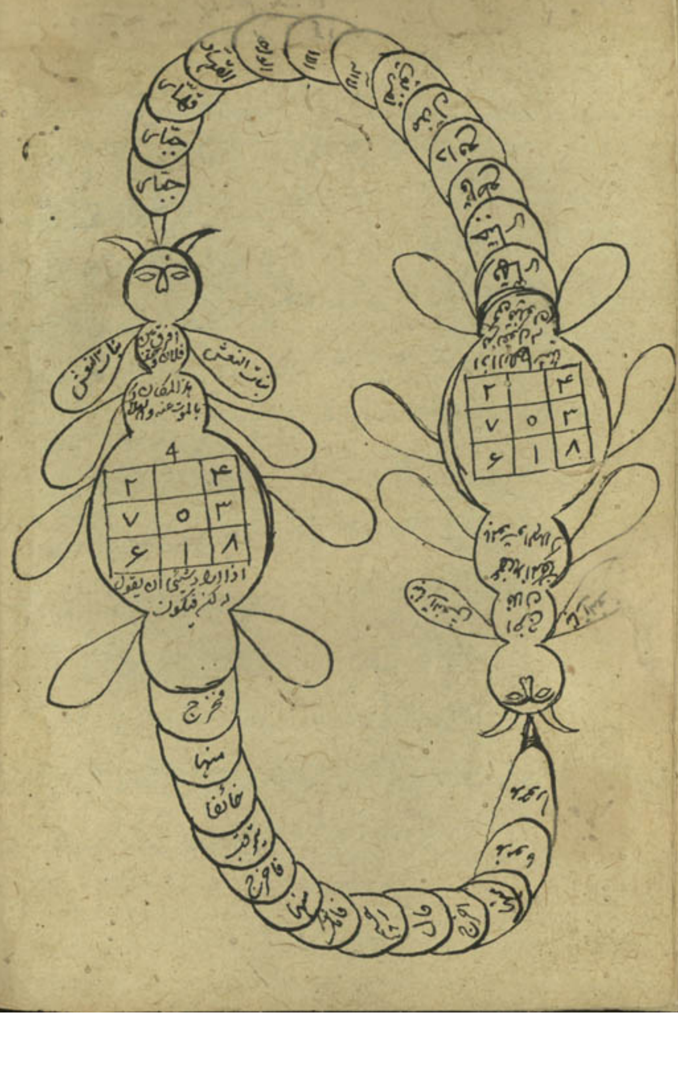
با اسم طالب باین نحو [illegible] جدا جدا باید نوشت اگر حروف نام بیشتر
باشد باین نحو عمل باید کرد [illegible] چون اینهمه حروفهای ازدواج
مشتمل یکی بود [illegible] باید [illegible] در این حروف [illegible] لفظ [illegible] الفاظ
پیدا شود هر یک نام و فعل حاصل آید جدا که بنویسی چنانچه حی قیوم رب
هو الحی نام خدا [illegible] است و [illegible] زبان دیگر [illegible] پیدا شود چون این
نامهای جمع شد [illegible] بعضی از نام مخلوق [illegible] جمع شد چنانچه اب جد
هوز حطی کلمن سعفص قرشت و الخ [illegible] مانند چون
ام اخ بر [illegible] جن جو خم دب در دق دل دم دن ود هب
هل هم هی و الخ [illegible] مانند الفاظ باشد از اسما و حروف و افعال
هم معلوم که [illegible] اسما در صف اسما و حروف و افعال هم معلوم
که بنویس اسما را در صف اسما و افعال را در صف افعال و حروف در صف
حروف بنویس چون هم الفاظ [illegible] جمع کرده باید [illegible] از
مناسب آن [illegible] الفاظ کلمه [illegible] پیدا شود کلام
با کلام [illegible] از الفاظ حرف
اسم [illegible] از [illegible] و عطا و وهب و از حروف
من الی

چنین عدد [illegible] حروف [illegible]
و شش حرف تا آن حروف نکنند فصل در بیان [illegible]
ضمایر از جفریات مجرب [illegible] بر کسی [illegible] که [illegible] عدد
کند جواب [illegible] شود اگر خواهد که جواب فال یا سؤال [illegible]
از هر قسم باشد بیابد [illegible] باید [illegible]
ساید و حروف سؤال [illegible] و حروف طالع و حروف رب الطالع
و حروف رابع و رب الرابع و حروف سابع و رب السابع و حروف عاشر
و رب العاشر و حروف آفتاب و حروف محل آفتاب و حروف ماهتاب
و محل ماهتاب و حروف ساعت و رب الساعت این همه حروف بنویسد
و حروف مکررات طرح کند و بر بقیه باقی چند حروف مانده اند آن حروف
را شش قسم کند [illegible] و بعد از آن حروف [illegible] از ترتیب ابجد
و ابتث [illegible] و باز به شش قسم [illegible] این [illegible]
خواهد بود و از [illegible] جواب [illegible] اگر [illegible]
کیفیت [illegible] شش اول حرف سؤال
با [illegible] بنویسد و از آن مکررات طرح کند ترتیب سؤال [illegible]
داول

ترتیب سؤال هفت سطر [illegible] حروف ترتیب
ابتث [illegible] و زیر هر یک حرف نظیر او از ترتیب [illegible] هفت سطر
[illegible] از آنجمله چهار [illegible] سطر [illegible] حرف [illegible] هفت سطر
جمع [illegible] سطر [illegible] شد [illegible] حروف سؤال بنویسد [illegible] ترتیب سؤال
و زیر او همان حروف را بر ترتیب ابجد که بنویسد هر یک حرف مقابل [illegible]
او همان حروف بر ترتیب ابتث که زیر همان [illegible] تا همه سطر
شوند [illegible] زیر حروف باشد مقابل [illegible] بعد از آن مکررات وی
طرح کند بعد از امتزاج [illegible] اول حرف از سطر سؤال [illegible]
و بعد از آن اول حرف از ترتیب ابجد گیرد بعد از آن اول حرف از ترتیب ابتث گیرد
باز حرف دوم از ترتیب سؤال بعد از آن دوم از ترتیب ابجد و بعد از آن حرف دوم
از ترتیب ابتث باز حرف سیوم از سؤال [illegible] حروف ممتزج
امتزاج [illegible] بعد از آن مکررات [illegible] و آنچه باقی ماند [illegible]
[illegible] بار دیگر [illegible] اول حرف بر ترتیب سؤال [illegible]
و مکررات [illegible] که [illegible] شش [illegible] شوند

این را با ان شصت و نه سطر جمع کنی هم هفتاد و پنج سطور خواهند شد
از این هفتاد و پنج سطر جواب یابد و ضمیر سایل و احوال اینده و احوال
گذشته و احوال حال را بروز میکند و همه معلوم میشود و صفت کیفیت او
چنانست که هر یک سطر را چهار نوع تکسیر کنی و تکسیر هم چهار حرفی باشد
و در هر یک سطر تامل و ملاحظه کن و ببین در چه الفاظ جدا میشود پس
نقطه را معلوم کن در از احوال حال است یا احوال ماضی و نیز بوده را
هر یک نقطه در الان سطور جدا میشود بر چه چیز دلالت میکند اگر از الفاظ
ضمیر باشد بگوی در این چیز رسیده و اگر از الفاظ کلمی باشد بگوی در جهت
اینکار را تعجیل خواهم شد انیکه گفته شد هر یک سطر را از ان هفتاد و پنج سطر
را بر چهار نوع تکسیر باید کرد و صفت تکسیر کردن چنین است که اول همه حروف
بر چهار قسم یعنی بدین مانند در اول حرف اول بگیری بعد از ان حرف پنجم یعنی
یعنی از پنجم پنجم گیری تا انکه تمام حروف تمام شود و نسبت با آخر رسد و ان دو
بگذار و بعد از ان حرف دوم بگیر و پنجم از دوم و پنج از پنج دوم همچنین پنج پنج از حرف
گرفته بگیر تا انکه باخر حروف رسند و بهمه حاصل شود هر صنف دو حرف اندکه
ریزی





حرف بحال خود باشد چنانچه دایره میزان طبیعی در جای کشیده شد

جلا شمس وجه سلاحها فرقف صفا سع لیقی درامانی بعد زوزة

له نور بهشان توی حازخذه طلایع تسنوا فیه عن کل آیة

شرح مثلث ۳۷۲ جهت قمر و دعوات وقت نوشتنش باید قمر در برج مذکور باشد و نواظرش نیز حسن باشد و بر جلدی کاله بالکعه با تبرو لسن و نیاز بنوا سیند و بروقت نوشتن بخور از کوتها وکاله طبرته پاک نمایند و اینقلم در میان بقر نشسته و در دهان کتیرا گرفته بنویسید بعد نوشتن همان مقام دفن نمود و در مراجعت به پشت نگاه نکند ایضا اگر از جهت قمر و دعوات بخواهد باید آیه مناسب او مثل انکه والقینا بینهم العداوة و از جهت دهر قمر نیز هر چه مقصود تحریر کند و از جهت اخراج آیه مناسب او مثل آیه فاخرج در وقت قمر در عقرب بیاورد

۲.۱۵۰۰ ب ی ق با مثلث در خانه مطلوب دفن کنند

(۹۸)

قسم پنجم تحصیل حروف تواخر است و آن حروف را حروف متشابه و متزاوج نیز گویند و آن عبارتست از آنکه نظر کنند در صورتیکه مکتوب هر حرف که حرف دیگر نیز مشابه آن حرف است یا نه پس حرفی که مشابه باشد ثبت نمایند و حرفی که مشابه ندارد آن را مفرده گویند و غیر مشابه نیز گویند چنانچه الف دف دق وک ول وم ون وه و ی از حروف مفرده است و حرفی که دو دو کان حرف مشابه یکدیگر باشند از احروف متزاوجه گویند چنانچه د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ از حروف متزاوجه است و حرفی که سه سه کان حرف مشابه یکدیگر باشند از احروف متشابهه گویند چنانچه ب ت ث ج ح خ از حروف متشابهه است پس بدانکه حروف مفرده را متشابه و متزاوجه نیست در حالت تحصیل حرف اسقاط لازم می آید چنانچه در نظایر گفته خواهد شد

ان شاء الله تعالی بر طالبان مراتب کمال صوری و معنوی واضح و هویدا باد که اگرچه این دوایر که درین مقدمه کشیده شده و دایر میزان نام کرده شد نزد یک ماهران و زیرکان عبث و تحصیل حاصل بود و لیکن جهت آسانی آنکسی که مانند بحقیر بی بضاعت محتاج باشند ممکن که مفید خواهد بود تا در وقت احتیاج در مانده نگردند و رجوع به آن دوایر نموده حروف مطلوبه را تحصیل نمایند و لسبب سهو در ضرب و قسمت و تبدیل حرف خلل در اعمال ایشان نیفتد بهر حال هر کرا خوش آید بهتر و الا نه کالای بد بریش خداوند چون بیان

ابز

مراتب اصطلاحات کرده شد رسید مقدمه دیگر دویم مقدمه سوم در بیان انواع البسط و اوضاع آن بدانکه بسط در لغت عرب عبارتست از گسترانیدن شیء و در اصطلاح اهل جفر مراد از گسترانیدن حروف جمل است چنانچه در مقدمه دوم اشارت نموده شد و آنچه در میزان سفر آدم علیه السلام مندرج است سیصد و شصت و شش نوع است و درین رساله بر دوازده نوع است زیرا آنچه در آن حاصل میشود درین مستحصل است و آن اینست نوع اول بسط عددی است و آن بر دو قسم است یکی ترکیبی و دیگری بسط حرفی و آن اینست اما ترکیب عبارتست از آنکه عدد اسمی یا کلمه را جمع کنند و حروفی که مطابق العدد باشد ثبت کنند که بسط ترکیبی مثال آنکه خواستم که از اسم عبدالکریم حروف ترکیبی حاصل سازم پس حروف عبدالکریم را نوشته عدد هر یک حرف جمع کردیم ع ب د ا ل ک ر ی م همگی عدد سیصد هفتاد

۷۰ ۲ ۴ ۱ ۳۰ ۲۰ ۲۰۰ ۱۰ ۴۰

هفت آمد چون این حروف را عدد را حرف مطابق آن برداشتیم شعز آمد نوع دوم اما بسط حرفی است که عدد هر یک از حروف اسم یا کلمه را به هر زبانی که باشد آن اسم یا کلمه بهمان زبان تلفظ کرده حروف ثبت نمایند مثال آنکه چون اسم عبدالکریم را که در زبان عربی است عدد حروف را نیز بزبان عربی تلفظ کنیم و ثبت نمایم بدین طریق ع س ب ع ی ن ب ا ث ن ا و ا ر ب ع ه ا و ا ح د ل ث ل ث ی ن ک ع ش ر ی ن ر م ا ت ی ن ب

ی ا ح ش ر م ار ب ع ی ان لبط حرفی اسم عبدالکریم شد اما لبط حرفی و بسط ترکیبی هر دو در یک عمل معمول میشود چنانچه در فصول نظایر اعمال بیان کرده شود ان شاء الله تعالی نوع دوم بسط لفظی است و آن را بسط ظاهری و بسط حرفی نیز گویند و آن عبارتست از آنکه هر یک حروف از اسم یا کلمه را بتلفظ اورند و حرفی که در تلفظ اید ثبت کنند چنانچه حروف الف را ال ف حاصل باشد در بسط قبایل در حرف دیگر پس واضح باد که تلفظ حروف بر دو قسم است یکی در تعریب و دیگری در عجمیه چنانچه در مقدمه دوم گفته شده پس اسم یا کلمه در کلام عربی باشد تلفظ حروف را در تعریب نمایند و اگر اسم یا کلمه در کلام فارسی باشد یا در زبان دیگر هم در ان تلفظ نمایند مثال آنکه اسم عبدالکریم که در زبان عربی است تلفظ حروف را در تعریب نمایم بدین طریق ع ی ن ب ا دال ال ف ل ام ک اف را ی ا م ی م پس این حروف بسط لفظی اسم عبدالکریم شد نوع سیوم بسط عزیزی است و آن عبارتست از اوردن حرفی که طالب مطلوب یکدیگر انذ چنانچه آتشی و بادی و آبی و خاکی طالب مطلوب یکدیگر انذ چنانچه که در مقدمه دوم گفته شد مثال چون اسم عبدالکریم بسط عزیزی کنیم بدین طریق ع ب دال ک ر ی م حروف عزیزی این آمد س اج ب ل ق ط ان پس بسط عزیزی اسم عبدالکریم شد نوع چهارم بسط ترفع است و آن بر سه گونه است یکی ترفع طبیعی دوم ترفع عددی سیوم ترفع حرفی اما ترفع طبیعی عبارتست از ارتفاع هر حرف

ازام

٣٩٦ اسم یا از کلمه باشد و طبیعت را که ما قبل اوست چنانچه چون خاکی را آبی و آبی را به بادی و بادی را به آتشی چون از آتشی طبع بالا ترینست حروف آتشی بحال خود قایم ماند چنانچه در مقدمه دوم گفته شد مثال آنکه چون اسم عبدالکریم را بسط ترفع طبیعی کردیم چنان شد ع ب دال ک ر ی م ری م حروف ترفع س اج اک ی ق ط ام پس این حروف بسط ترفع طبیعی اسم عبدالکریم شد چون در اسم الف و میم آتشی حروف بود از این سبب نگرفته شد اما ترفع عبارتست از اوردن حرفی که در ترتیب ابجد حرف بالعد بلا فاصله او باشد چنانچه در مقدمه گفته شد مثال آنکه چون عبدالکریم را بسط حرفی کنیم چنین شد ع ب دال ک ر ی ام حروف ترفع حرفی ف ج ه ب ل ش ک ن پس این حروف ترفع اسم عبدالکریم شد اما ترفع عددی و آن عبارتست از آنکه عدد اصلی هر حرف را ترفع دهند بعدد بلا فاصله او چنانچه احاد را بعشرات برند و عشرات برند و ماة بالف برند و الف بده الف چنانچه در مقدمه دوم گفته شد آنکه چون اسم عبدالکریم را بسط ترفع عددی کنیم چنین شد ع ب ذال ک ر ی م حروف ترفع اسم ذ ک م ی ش ر غ ر غ ق ت پس این حروف بسط ترفع عددی اسم عبدالکریم آمد نوع پنجم بسط تقوی و آن بر سه گونه است یکی تقوی باطن با باطن عبارتست از قوت بخشیدن هر یک حروف از اسم یا کلمه بحسب اعداد کبیر خود چنانچه در مقدمه دوم گفته شد یعنی عدد اصلی

[illegible] باطن با باطن [illegible] نفوس [illegible] دوم تقوی ظاهر [illegible]

حروف در همان عدد ضرب کردن نتیجه را حرف کنند آنکه چون اسم عبدالکریم بسط تقوی باطن در باطن کردم چنین شد ع ظ غ ع غ ع ب د د ی ا ا ل ظ ا ک ت ر ح ه ل ع ی ن ی ا ف م غ ع پس این حروف بسط تقوی باطن در باطن اسم عبدالکریم امد اما تقوی ظاهر در ظاهر عبارتست که عدد ظاهری هر حرف را در همان العدد ضرب کرده از عدد نتیجه آن حرف حاصل کنند چنانچه در مقدمه دوم گفته شده خواستم که از اسم عبدالکریم تقوی ظاهر در ظاهر بکنم چنین شد ع و ن ر ب د د د ی ا ال د م ک ف ک ک ر ت ی ن م ط س ق پس این حروف بسط تقوی ظاهر در ظاهر اسم عبدالکریم آمد اما تقوی باطن در ظاهر و آن عبارتست که عدد کبیر هر حرف را در ظاهر ضرب کرده از نتیجه آن تحصیل حروف نمایند چنانچه در مقدمه دوم گفته شد چون خواستم که بسط تقوی باطن در ظاهر اسم عبدالکریم کنم چنین شد ع ک ق غ ب د د و ی ا ال س ش ک ک ر غ غ غ ی ق ام ک ث پس اینحروف بسط تقوی باطن در ظاهر اسم عبدالکریم امد نوع ششم بسط تضاعف است و آن عبارتست از دو چند کردن عدد هر حرف از اسم یا کلمه که باشد و تحصیل کردن از العدد نتیجه چنانچه در مقدمه گفته شد چون خواستم که از اسم عبدالکریم بسط تضاعف کنم چنین شد ع م ق ا ب د د ح ا ب ل س ک م ر ت ی ک م ف پس اینحروف بسط تضاعف اسم عبدالکریم شد نوع هفتم بسط تواحی است و آن عبارتست از

اوردن

٣٩٧ اوردن حرفی که مشابه یکدیگر باشند چنانچه در مقدمه دوم گفته شد خواستم که اسم عبدالکریم را بسط تواحی کنم چنین شد ر غ ع ب ت ث د ذ ا لا ل × ک + ر ز ی × م × پس اینحروف بسط تواحی اسم عبدالکریم چون حرف الف و لام و کاف و میم از حروف غیر مشابهه بود ترک کرده شد چنانچه در مقدمه دوم گفته شد نوع هشتم بسط جمع است و آن عبارتست از آنکه یک یک حروف طالب و مطلوب را یکجا کرده عدد ان هر دو حروف را جمع کنند و از نتیجه تحصیل حروف نمایند مطابق العدد چنانچه در مقدمه دوم گفته شد اما باید دانست که در بسط جمع تساوی حروف شرط است یعنی هر قدر حروف که در اسم طالب باشند همانقدر حروف در اسم مطلوب باشند و حروف دو کان دو کان حرف برابر اید اگر اسم طالب ده حرف باشد و حرف مطلوب یا کمتر از ان باشد تکرار حروف کنند تا مساوی گردد اگر حروف طالب کمتر باشد و حروف مطلوب زیاده باشد پس حروف طالب را تکرار باید کرد تا مساوی گردد بهر تقدیر اقل را تکرار باید کرد و تکرار اقل آنست از حرف اول اسم یا کلمه تکرار نمایند تا بحدی که تساوی اید مثال اگر اسم عبدالکریم طالب فرض کرده شد و مطلوب او منتصر پس عبدالکریم نه حرفست و منتصر شش حروفست پس سه دیگر در منتصر تکرار کردیم تا مساوی شد بدین طریق حروف ع ا ب ن د ت ا ص ل ر ا ک م ر ی ا م م ن ا ت ا ن ا ص ا ر ا م ا س ا ت

نتیجه گرفتیم ی ق ۱۱۰ ب س ۶۲ د ت ۴۴ ان ۵۱ ک ق ۱۲۰ ک ر ۲۲۰ م ر ۲۴۰

غ ٣٣٠ م ت این حروف بسط تجمیع اسم عبدالکریم و مستنصر امد نوع نهم
تضارب و آن عبارتست از آنکه هر یک حرف از اسم یا کلمه طالب و مطلوب
را ضرب کرده از نتیجه اعداد تحصیل حروف نمایند چنانچه در مقدمه دوم گفته شد
اما باید آنکه در حروف نیز شرط است چنانچه در تجمیع گفته شد آنکه طالب
عبدالکریم و مطلوب مستنصر آمد چون مساوی حروف نوشتم چنین شد ع ب
د ا ل ک ر ی م ا ل ک د ی ا م س ت ن ص ر م س ت چون عدد هر دو کلام
جمع کردم اینحروف نتیجه بر آمد ض ر غ ا ک ق ث ن ع ر ش خ ۱۲ غ اینحروف
بسط تضارب اسم عبدالکریم و مستنصر امد و طایفه دیگر از جوبان تجمیع و تضارب
چنین میفرمایند که در بسط تجمیع عدد ترکیب طالب ضرب کرده از نتیجه تحصیل حروف
نمایند . عدد ترکیب عبدالکریم سیصد هفتاد و هفت آمد و عدد مستنصر ترکیب
هشتصد و چهل ٨٤٠ چون هر دو را جمع کردم یکهزار و دویست و هفده ١٢١٧ چون حرف مطابق
العدد گرفته شد ز ی ر غ و این حروف بسط تجمیع عبدالکریم و مستنصر امد و چون
بسط تضارب کرده شود سیصد هفتاد و هفت را در هشتصد و چهل ضرب کرده شود
یک لک شش هزار و سیصد و هشتاد شود حروف آن ق و خ دو صد هشتاد و شش
بعین باشد اگرچه این نوع از صواب خالی نخواهد بود و لیکن طریق اول اسم و اکمل است
زیرا که چون در حالت عمل تخلیص حروف لازم می اید پس در تخلیص زمام کمتر خواهد ماند
هر گاه که حروف کمتر ماند استخراج اسما و اعوان و غیرها متعذر میشود نهذا

٣٩٨

اجزا اعتبار نیست و قسم اول بهمه حاجت مستحسن است نوع دهم بسط تمازج است و آن
عبارتست از امتزاج حروف طالب و مطلوب را با یکدیگر بطریقی که یکحرف از طالب
و یکحرف از مطلوب بتوالی ثبت کنند و درین بسط تمازج نیز تساوی حروف شرطها است
چنانچه در تجمیع و تضارب گفته شد پس اگر احد الممتزجین از یکدیگر کمتر اید اقل را باید
کرد آنکه چون اسم عبدالکریم که طالب و اسم مستنصر که مطلوب است امتزاج
دهیم اول حروف را مساوی کنیم چنانچه در بسط تجمیع و تضارب کرده شد پس
از آن یکحرف از اسم عبدالکریم بنویسیم و یکحرف از اسم مستنصر بدین طریق تا ارقام
ترکرد و آن ع م ب س د ت ا ن ل ص ک ر ر م ی س م ت
پس اینحروف بسط تمازج اسم عبدالکریم و مستنصر امد نوع یازدهم بسط طبیعی و آن
عبارتست که عدد هر یک اسم یا کلمه را با عدد جمع یعنی عدد ترکیب آن اسم یا کلمه
جمع نموده از نتیجه عدد حروف تحصیل نمایند چون اسم عبدالکریم را بسط طبیعی
کنم در عدد ترکیب او چند است پس جمله را با عدد هر یک حروف جمع کرده تحصیل حروف
نمایم چنانچه عدد عبدالکریم سیصد هفتاد و هفت آمد با عین جمع کردم چهار صد و چهل
هفت باشد حروف مطابق ز م ت و همچنین با حرف با جمع کردم سیصد هفتاد
نه امد حروف مطابق ط ع ش باز حروف دال جمع کردم سیصد و هشتاد و یک امد
و حروف آن ا ف ش و چون با الف جمع کردم سیصد هشتاد و هفت امد حروف

ان ز ح ش و چون لام جمع کردیم چهار صد و هفت شد حروف ان ز ت و چون با کاف
جمع کردیم سیصد نود و هفت شد حروف ز ص ش چون ما را جمع کردیم با نصد
هفتاد و هفت شد حروف ان ز ع ش و چون ما یا جمع کردیم سیصد هشتاد و هفت شد
حروف ان ز ف ش و چون با میم جمع کردیم چهار صد و هفده شد حروف ان
ز ی ت پس اینحروف را جمع کردیم ز م ت ط ع ش ا ف ش ح ع ش
ز ت ز ص ش ز ع ش ا ف ش ز ی ت پس اینحروف بسط طبیعی اسم عبدالکریم
امد اما واضح باد که درین بسط اختلاف بسیار است که هر فرقه تهجی دیگر بعوض
ساخته اند تا بحدی که از بسط طبیعی و عزیزی هیچ فرق نکرده اند اما انچه بخاطر
ناقص رسیده درین و در رساله قدیم یافته باین قاعده است که مثال ان نموده
شد ماسوای این از صرف استادان و دقیقان موافق وجدان و عرفان ان که انچه
اعتماد را نشاید درج سازند نوع دوازدهم بسط تکسیر است و آن عبارتست
تحصیل حروف از کسورات تسعه چنانچه در مقدمه دوم گفته شد که هر حرفی
را از اسم یا کلمه که باشد تنصیف کنند و باز تنصیف کنند تا آنکه از تنصیف
حروف نتوانند آنکه اسم عبدالکریم بسط تکسیر کنیم از حروف عین
هول حاصل و از حروف با او از حروف دال یا و الف را تنصیف نباشد
ترک کرده شد و از حروف لام هوی و از حروف کاف ی ا ه و از حروف را
ل ه و ک و از حروف ... یا ه و از حروف م ک ی ا ه حاصل شد هول ا ب

هوی

٣٩٩

هوی هو و ان ه و ک ه و ک ی ا ه پس اینحروف بسط تکسیر اسم عبدالکریم
امد چون بیان انواع البسط کرده شد شروع مقصد چهارم نموده شود
مقدمه چهارم در بیان تحقیق اصول و لوازم ضروری که در همه اعمال ضرور است
و بعضی اعمال که بهر عمل مخصوص است بر ضمایر صافیه ارباب دانش و انظار صحیحه اصحاب
بینش تحیت نمایند که چون اسمی یا کلمه را بکی ازین انواع البسط استعمال کنند
حروف مکرره واقع شود اگر آن حروف را در عمل آرند موجب طول کلام و تصدیعات
بالا کلام میشود و اعمال نیز نا موثر اید پس لازم است که چون تحصیل حروف
نموده شود تخلیص نمایند یعنی حروف غیر مکرر را که در اول آمده باشد نگهدارند
و مکرر را ساقط کنند و حروفی که ساقط خالص باشند بر طوالی امحدیکر ثبت نمایند
و یک سطر سازند و آن سطر را در اصطلاح جوبان زمام گویند اما واضح باد که در بعضی
اعمال تخلیص لازم نمی اید چنانچه در عمل بسط تمازج تخلیص کرده نمیشود چرا که در ان
بسط تساوی حروف شرط است لازمه دیگر تکسیر زمام است یعنی که حروف زمام
را بدین طریق که چون تکسیر تمام نمایند حرف آخر زمام را در اول سطر نویسند
و حروف اول زمام بجانب دوم نویسند باز حرف آخر ما قبل را آخر را بجانب
حروف سیوم اول سطر بنویسد و حروف دوم اول زمام بجانب حروف
چهارم بهمین قاعده تمام کنند چنانچه این دو سطر را انچه سطر آورده شد اب
ح ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن ن م ا ب ل ج ک د ی ه ط و ح ز

این تحریف را در هر سطر نمایند تا انکه باز بترتیب زمام اول اید و بعلامت است که چون
حروف اول زمام اول در اخر زمام اخر اید و حروف دوم زمام اول در اول
زمام اخر اید تکسیر تمام شده باشد و اگر سطر دیگر خواهد همان سطر زمام اول
اید اما واضح باد که در جمیع که این انواع البسط ما دام این تحریف کنند که زمام اول باز
اید الا در عمل بسط تمازج که دران عمل نظر میکنند که حروف مطلوبه چند است و بتعداد
حروف مطلوب تحریف نمایند مثما چنانچه اگر حروف مطلوب پنج باشد تا پنج سطر
تحریف کنند و اگر حروف هفت باشد تا هفت سطر تحریف کنند لا ... است
که چون تکسیر تمام شود استخراج طلسم نمایند و ان هست که نظر کنند سطر تکسیر را
که زوج است یا فرد اگر زوج باشد چهار چهار حروف تکسیر کنند و اگر فرد باشد پنج پنج
حروف ترکیب کنند و حروفی که در اواخر این باقی ماند نظر کنند که چند حرفست اگر
یک حروف باقی ماند پس بکلمه که ما قبل اوست لاحق کنند و اگر دو یا سه حروف ماند
همان قدر حروف را کلمه ترکیب کنند زیرا چه همانقدر یافته شود و سبب الحان یکحرف است
که از یکحروف کلمه یا اسم نمیتوان کرد و زیاده را کلمه میتوان ساخت اما واضح باد که
در جمیع این انواع البسط ترکیب طلسم برین قاعده است الا در عمل بسط عددی و بسط
لفظی که دران بسط این قاعده نیست و قاعده ان دو بسط انست که حروف هر سطر
را تا ممکن الا الاتصال بنویسند مگر وقتی که بحروف او در زیر رسند که انچه حروف در
کلمه بیاید حرف مابعد متصل میتوان نوشت و همچنین حروف هر سطر را بنویسند و ترتیب کلمه
سازند لا ذمه دیگر استخراج قسم است و از اعظم نیز گویند و استخراج اسم اعظم
لکن.

بحذف نیز است که در هر بسط قاعده دیگر است چنانچه ترفع و تقوی و تضاعف از حروف
اوتاد زمام اول استخراج اسم اعظم نمایند و قسم نمایند و حروف اوتاد عبارتست
از حروف اول و چهارم و هفتم و دهم پس بباید دانست که اگر حروف زمام از ده و از
زیاده باشد دو حروف در میان بگذارند و حرف سیوم بگیرند که انحروف از اوتاد باشد
زیرا چه حروف اوتاد حرف سیوم است چنانچه درین سطر نوشته باشد والله اعلم
بالصواب و در بسط تمازج نیز استخراج قسم از حروف اوتاد است اما درینجا یکقاعده
دیگر اضافه کرده اند که چون حرف اوتاد حاصل شود انحروف محصوله را بسط
لفظی کنند پس انحروفی که از بسط حاصل شود همه حرف اسم اعظم و قسم باشند
و نیز ترکیب واضح باد که چون حروف قسم تحصیل نموده شود نظر کنند که حروف محصوله
فرد است یا زوج اگر فرد باشد پنج پنج حرف ترکیب کنند و اگر زوج باشد چهار چهار
ترکیب کنند اما اگر بعد ترکیب یک حرف ماند یا اسمی که اخیر است ملحق سازند دو حرف
تا سه حرف تا چهار حرف باقی ماند همان ترکیب نمایند و حروف در بسط عزیزی
و طبیعی و تواخی و تجمیع و تقارب استخراج اسم اعظم از حروف قلوب و ادوار
نمایند و حروف قلوب و ادوار است که چون تکسیر تمام شود حروف اول و اخر
زمام اول و حرف اول و اخر از زمام اخر حروف دور و ادوار باشد و حروف
وسط زمام وسطر را قلوب گویند اما واضح باد که حروف ادوار همیشه چهار حرف
باشد و حروف قلوب گاه یکحرف گاه دو حرف و گاه چهار حرف باشند اگر حروف
وسطور هر دو فرد باشند حرف قلب یکحرف باشند اگر حروف فرد باشد

و سطور زوج باشد حرف قلب دو حرف باشند اگر حروف زوج باشد و سطور فرد
حرف قلب نیز دو حرف باشند اگر سطور و حروف مزدوجه یکحرف وسط عدل ...
لازم شود که دو حرف وسط تحصیل کنند وسط عدل پیدا شود اگر حروف سطور
مزدوجه باشد دو سطر میان از سطور قلب باشد و دو دو حروف وسط ان
هر دو سطر حرف قلب باشند چنانچه این دایره را بجهة نظر کننده باشند و تمام
حروف هندسه ثبت نموده و انچه در چهار گوشه است حرف دور ... است و انچه
در وسط است حروف قلوب است مثال دایره حروف زوج و سطور زوج باشکست ا.

پس بباید داشت که از حروف ادوار یک اسم و از قلوب یک اسم ترکیب کنند
چنانچه درین بسط عزیزی و طبیعی و تواخی و تجمیع و تقارب اسمای اعظم و قسم ادوار
باشد اگر در صورتی که حروف قلوب یکحرف حاصل شود ظاهر است که یکحرف اطلاق
اسم اسم و کلمه نتوان کرد پس انحرف را نیز با اسم حروف ادوار ملحق
کرده بیک اسم اکتفا نمایند و اگر دو حرف یا چهار حرف حاصل شود همانقدر
حروف را ترکیب کرده اسم گویند اما اسم اول از ادوار باشد و اسم
دوم از قلوب اما در بسط عددی و لفظی استخراج اسم بنوع دیگر است چنانچه
تکسیر تمام شود نظر کنند که در حرف ان تکسیر یکی از این کلمات حاصل شود و کلمات

انیست کاشم بسیم بسم اسم بسیم مقلوبا یا ملکه مقلوبا یافته شود اگر
مثال ترکیب سبب پس اگر هیچ یک از کلمات منصوبا نباشد
هفت حرف مابعد از اتحصیل نموده ترکیب کنند که اسم اعظم باشد و از کلمات
مقلوبا بیابند هفت حرف ماقبل از اتحصیل نموده ترکیب کنند که اسم اعظم
باشد دیگر واضح که اگر این کلمات در حالتی که منصوب یافته شود و در اواخر زمامها
بدید اید که هفت حرف نباشد پس انچه در از زمام باشد تحصیل نموده تتمه را
اوایل زمام مابعد تحصیل نموده هفت حرف حاصل سازند و اگر این کلمات
منصوبه در اواخر باشد یافته شود تتمه حروف از اول زمام اولین تحصیل
نمایند زیرا که اگر بعد از زمام اخر باز زمام دیگر حاصل کنند همان زمام اولین
حاصل اید و در همین قیاس اگر اینکلمات مقلوبا در اوایل زمام اول بدید اید تتمه را
را از اخر زمام اخر باشد تحصیل نمایند پس برین تقدیر درین دو بسیط اسمای اعظم همیشه
باشد و نیز واضح باشد اگر درین دو بسیط هیچ یکی از اینکلمات یافته نشود
لازم اید که تحریف زمامهای تکسیر را بخلاف قاعده نمایند یعنی خلاف قاعده است
که چون تحریف کنند ابتدا از حروف اخر باشد نمایند و درین صورت ابتدا
از حروف اولین کنند تا شاید که از انقلاب حروف هیچ یک از کلمات حاصل شود
منصوبا مقلوبا امثال خلاف قاعده انیست

واگر هیچ یکی ازین تدبیرات مذکوره منصوبا مقلوبا یافته نشود لازم شود که یکی از
اسمای طالب یا مطلوب را عددی کنند و دیگری را بسیط لفظی با انکه هر دو اسم را بسیط
دیگر کنند یعنی اگر بسیط عددی باشد لفظی کنند و اگر لفظی باشد عددی کنند بهر نهجی که توانند
انکلمات مذکوره حاصل سازند زیرا که در عمل اسم اعظم نشود بر ان عیار نیست
و اغلب انست که باین تدبیرات حاصل شود در بر طالبان این علم پوشیده نماند
که در همه بسیط که درین رساله مندرج است اسم اعظم و قسم همان اسمای واحد را
گویند که بهر دو صفت موصوف اند مگر درین دو بسیط که اسمای قسم دیگر است
چنانچه اسم اعظم بطریق مذکوره حاصل شد پس اسمای قسم است چون تکسیر تمام
شود جمیع حروف صدور را جمع کنند و حروف صدور عیار نیست از حروف

٣٤٣

بسر حرف زمام تهجی که اگر بسیط ... ترکیب شود و اگر زوج باشد
چهار چهار ترکیب کنند و اگر اسمای قسم گویند و نیز واضح باد که اگر بعد از تقسیم
حروف زاید باقی ماند پس نظر کنند که چند است اگر یک حرف
باقی ماند بکلمه اخر اسمای محصوله ملحق کنند و اگر دو یا سه باشند همانقدر را
یک اسم سازند چنانچه در اسمای اعظم اعمال عزیزی و غیر مذکور شد لازم
و دیگر استخراج اسمای ملایکه درین نیز در هر بسیط بنوعی دیگر است چنانچه
در بسیط عزیزی طبیعی و تواحی و تجمیع و تقارب از حرف عزیزیه اسمای
طالب و مطلوب تحصیل نمایند یا قبل از تخلیص چون اسم عبدالکریم
مستخر که طالب و مطلوب فیض کرده شد استخراج ملایکه نمایم اول از حرف
اصلی ان دو اسم را نوشتیم و در تحت ان حروف عزیزی بدین طریق
سطر اول اصلی دوم عزیزی ع ب د ا ل ک ر ی م م س ت ن
ص ر حروف عزیزی ی س ا ج ب ک ل ق ط ا ن غ ش م ف ق چون
این حروف زمام فرد است پنج پنج ترکیب کردم اسم ملک حاصل شود بدین طریق
ساجیکائیل لقطنائیل غشمفقائیل اما در بسیط ترفع و تقوی و تضاعیف
از حروف نتیجه که از هر یک از ان اعمال حاصل گردد ترکیب اسمای ملایکه
نمایند لیکن بعد از تخلیص اما رعایت مرتبه فرد و زوج در همه جا منظور است
یعنی اگر حروف فرد باشد ترکیب ثلاثی نمایند و اگر حروف زوج باشد

ترکیب رباعی نمایند ار درست حروف زمام اخر ترکیب نمایند بلا تخلیص اما ذر بسط
عددی و لفظی استخراج ملایکه نوعی دیگر است که بیان کرده شود اول استخراج
اعوان کنند و از حرف اعوان ملایکه تخلیص کنند بدین طریق چون تکسیر تمام شود
نظر کنند که هیچ یکی از کلمه که بیان نموده خواهد شد که کلمات دعا خوانند
یافته شود منصوبا یا مقلوبا چنانچه یافته شود پس اگر منصوبا باشد چهار حرف
مابعد منصوبا و اگر مقلوبا باشد چهار حرف ماقبل مقلوبا تحصیل نموده ترکیب
سازند که رباعی اعوان باشد و اگر کلمات دعا در اواخر زمام منصوبا یافته
شود بطریقی که چهار حرف نباشد تتمه را از اول زمام مابعد تحصیل نمایند
و مقلوبا بر عکس آن چنانچه در بیان حرف اسم اعظم گفته شد چون اسمای
اعوان حاصل شود بداخل ترکیب هر یک اسمای را جداگانه گرفته نظر کنند
که بر حل صغیر ترکیب و بسیط اسم طالب و مطلوب موافق است یا نه اگر موافق
باشد آن اسمای جداگانه را نگهدارند که مقلوب است و اگر موافق نباشد
اسم هر دو ده باشد از او اگذارند بعد در اسمای مقلوبه نظر کنند که حروف
دعا هست یا نه اگر باشد بهتر و الا نه همان اسمای در دو ده را که حرف دعا داشته
باشد تیمنا و تبرکا مقبوله نموده لاحق کرده با اسمای مقبوله لاحق کرده در یک زمام
کنند و تکسیر کنند چون تکسیر تمام شود باز نظر کنند که از الکلمات عشره هر جا
که منصوب یافته شود چهار حرف مابعد منصوب و اگر مقلوب باشد چهار

آن

۴۴

حرف ماقبل مقلوب گرفته کلمه [illegible] ترکیب اسم ملایکه کنند و اگر
در آن تکسیر کلمات دعا یافته نشود دو حرف [illegible] را که یکجا واقع باشد
قایم کلمه دعا باشد قایم مقام کلمه دعا باشد حروف اربعه مابعد تحصیل نموده
اسمای ملایکه سازند لازمه دیگر استخراج اسمای اعوان ملایکه سفلی را گویند
و روحانی نیز عبارتست پس واضح باشد که استخراج اعوان نیز در بسط
بطریقیکه مذکور شد اما در بسط عزیزی و طبیعی و تواخی و تجمیع و تضارب بدین طریق
است که از سطری که اسمای ملایکه تحصیل نمایند آن سطر را یکمرتبه بطریق تکسیر نمایند
و ترکیب نمایند و ترکیب نمایند چنانچه در اسمای ملایکه که ترکیب کرده میشود در آخر
کلمه بوش لاحق کنند اسمای اعوان باشد اما در بسط ترفع و تقوی و تضاعف
سطری که استخراج ملایکه نموده شد از البسط عزیزی کنند و از حروف عزایز
آن سطر اسمای اعوان ترکیب کنند اما در بسط تمازج طریقه دیگر است ادوار
را که بطریق تکسیر کرده تحصیل نمایند و ترکیب کنند و کلمه طیش لاحق سازند اسم
خلیفه باشد و این خلیفه اعوان باشد و اسم خلیفه سه رباعی
باشد چون خواهند که اسمای اعوان حاصل سازند دو حروف صدر از
حروف ادوار و دو حرف موخر از حروف ادوار ترکیب کرده کلمه
هوش لاحق سازند که اسمای اعوان باشد پس در بسط تمازج اسمای
اعوان شاهی باشد و اعوان نیز دو اسم باشد لازمه دیگر طریق تحصیل

زمام است که در بسط عددی و لفظی بدین طریق است حروف محصوله که حاصل شده
باشد تخلیص نموده مقطوع و متوالی نموده اولا حروف طالب را بنویسند و حروف
تمازج اجزا داخل زمام کنند و پس حروف مطلوب را نوشته حروف تمازج اجزا
داخل زمام سازند لیکن حروف اصلی اسمای طالب و مطلوب بنویسند چنانچه
در نظایر آن واضح کرده خواهد شد اما در بسط عزیزی و طبیعی و تواخی و تجمیع و تضارب
حروف اصلی اسمای طالب و مطلوب و حروف ملایکه و حروفی که از اعمال
حاصل شده باشد همه را تخلیص نموده در زمام آرند اما در بسط ترفع و تضاعف
و تقوی حروف اصلی طالب و مطلوب را با حروف محصوله اعمال و حروف ملایکه
بجز همزه تخلیص نموده در زمام آرند اما در بسط تمازج سطر استخراج طالب
و مطلوب را بلا تخلیص زمام اعتبار کنند چنانچه در حصول نظایر هر یک ایراده خواهد شد
ان شاء الله تعالی مقدمه پنجم در بیان خصوصیات که یکدام امر مخصوص است بر اولی الابصار
و ذوی الاحکار پوشیده نماند اگرچه هر یک ازین انواع البسط حصول
جمیع مطالب و کل مارب است لیکن هر بسط را تاثیر خاص مقرر داشته اند چنانچه
بسط عددی و لفظی جهت تسخیر سلاطین اکابر و سلاطین و حکام و وزرا و ارباب جاه
و شوکت که از طالب در مرتبه کمال و افزونتر باشد مقرر کرده اند و نیز بجهة
جذب قلوب عوام و خواص و حصول مطالب عامه و تمریض اعادی و دفع
خصم و هلاکت اعدا و امور عمده بسیار موثر است چنانچه حضرت امام ابو جعفر

محمد الصادق

۴۵

محمد الصادق صلوات الله علیهما در شان این بسط فرموده اند حصول المطالب
العمل کلزوم یعنی حصول مطالب لازم است بر عامل این
بسط را چنانچه روشنی لازم است بر آفتاب پس چون قول امام بر حق است که با شد
هیچ بسط بهتر ازین نباشد اما البسط عزیزی جهت جلب القلوب یعنی تسخیر دلها و اخلا بین
تمام که درین مرتبه و قدرت مساوی هم باشند و یا نزدیک مرتبه تفوق داشته
باشند مقرر نموده اند اما البسط طبیعی و تجمیع و تضارب جهت مودت و الفت
میان دو کس بغایت مثمر است خواه محبت یا عایله خواهد یا وسط خواه یا زن
اما البسط تواخی بجهة مودت و اتحاد بین الاخوان و محبوب بودن در دل جمیع
اقارب و اجابت و اخذ فواید از انطایفه مجرب و مقرر است و تخلف ندارد و اما البسط
ترفع جهت رفعت و مرتبه و حصول مطالب که بشیخ و قبب باشد بجهة عزت و کرامت
و رفع منزلت و دنیاوی صدق تمام دارد و رسوخ بالاکلام دارد و اما البسط تقوی بجهة
برامدن مهمات و قضا حاجات و مطالب شرا اغالی باشند
و زبونی و نحوست ایام و خوف ترس و رسیدن بقوت طالع و نیکویی احوال فسا و عتلا
بمدارج بلند و روزشدن مطالب از عمده رلوق تمام دارد و اما البسط تضاعف
جهة ازدیاد علم حکمت و شوکت و نصرت یافتن بر اعدا و غالب آمدن و ظفر
یافتن بر دشمنان مقرر کرده اند و معمول الخبرا این فن است اما البسط تمازج
جهة الفت موافقت بین المعافقین و طلب هر حاجت از جزو کل باشند علم

و حکمت و عیش و علاو کتیب ... و فتوح و رزق و کمال و رشد و فرح عموم و دفع
هموم و غیر ذالک و آنچه ایشان محتاج اند بر افضل
و موثر است و تخلف ندارد اما لیط تکسیر جهت استخراج احوال هر فرد انسانیست
که مستقبل احوال چگونه خواهد بود و ماضی چه بود چنانچه در خاتمه گفته شود
چون خصوصیت این انواع الیط گشته شد بر ذکر مقدمه دیگر رفته شود مقدمه
ششم در بیان شرایط اعمال که عامل را از آن شرایط گزیر نیست و تا این شرایط
موجود نباشد هیچ عمل موثر نیفتد پوشیده نماند که درین عمل شرایط چند است
که اگر بجا نیاید فقدان اثر ظاهر شود و یقین اهل طلب گردد و ازین مر است که
بعضی جاهلان که باین ارتکاب نموده تعلب بقاعده این شرایط کامیاب شده اند
عمل بر فقدان اثر نموده سخنان در جنبین این علوم میگویند پس لازم شد که شرایط
از آنها نیز درج نمایند تا رفع آنکرده گردد و طالبان را در تسرع این شرایط
بهره حاصل گردد و رنج ایشان ضایع نگردد و آن شرایط اینست شرط اول ترکیه
سر الکیف است یعنی چون اراده مثل یکی ازین اعمال نمایند پس باید که اولا آیت
وافی برکت سر الکیف را بر کف دست راست بو بسید بعد از آن شروع کنند عمل
وان آیه اینست
شرایط دوم تحقیق نظرات بنجم است
که چون اراده قرات عزیمت کنند باید که ساعت سعد باشد و قمر در برج
عقرب نباشد و در محاق نیز نباشد و ایام را بد انتنوسته باشد و روز نیز
مناسب

۴۰۶

مناسب عمل باشد چنانچه عمل برای جلب القلوب یا امتزاج منافقان و یا محبت
و الفت و مودة باشد ابتدا از روز یکشنبه کنند یا دوشنبه زیرا که شمس و قمر
منسوب است و بجهت این امور موثر است و اگر عمل برای بغض یا تمریض یا برای تباهی
و خرابی شخص باشد ابتدا از روز شنبه باید کرد زیرا که بر زحل تعلق دارد
و راس و ذنب تعلق دارد و این کواکب نحوسه اند و اگر عمل برای قتل و هلاک
دشمن باشد و فتح و نصرت و ظفر یافتن بر اعدا باشد ابتدا از سه شنبه
کنند زیرا که بمریخ متعلق است و درین امور اثر قوت است و اگر عمل برای علم
و حکمت و فضل و در آتش باشد ابتدا از چهارشنبه نمایند زیرا که بعطارد
تعلق دارد و این امور باو تعلق دارد و اگر عمل برای رفعت و عزت باشد
ابتدا از روز پنجشنبه کنند زیرا که بمشتری تعلق دارد و درین امور مراد از اعتماد
است و اگر از یکشنبه یا دوشنبه ابتدا نماید میث بد لیکن پنجشنبه نیکوست و اگر
عمل از برای قوت طالع مطالب شنیده باشد ابتدا از روز جمعه کنند زیرا که
بزهره تعلق دارد و مطربه فلک است شادی و جمعیت و نیکوی احوال لازم
است و نیز واضح باد که نظرات نیکو باید که عبارت از تثلیث است و تربیع
و تسدیس است و مقارنه و مقابله و نظر وسط است و این مقدمات تنجیم است
و در اینجا درج نمودن متعذر است باید که از کتب منجمان یا از منجم تحقیق ساعت
نمایند یا آنکه خود درین مقدمات مهارت نورزند تا کار بر وفق مراد آید و نیز

واضح باد که اگر عمل برای تعجیل حصول باشد باید که قمر در برج آتشی باشد و اگر
عمل برای حصول باشد در برج آبی و اگر عمل سعادت باشد رعایت تنجیم
لازم است که ساعت سعد اختیار نمایند و روز نیز سعد باشد و برای اعمال
منحوسه قید ساعت نیست بلکه هر چند نحس باشد بهتر است چنانچه ایام
زاید انتنوسته باشد و محاق نیز اگر باشد بهتر و از ایام روز شنبه و سه شنبه باشد
که بر زحل و راس و ذنب و مریخ متعلق است اما عمل دوم است که نظرات
کواکب را با طالع خود سعادة مطلوب است چه در اعمال سعیده و چه در اعمال
منحوسه فی الجمله در هر صورت رعایت تنجیم لازم است چنانچه علمای این علم گفته اند
الاصل فی الاعمال صلاح حال الکواکب فی اعمال سعیده و فی النحس بالعکس
اصل در اعمال نیکوئی احوال و روشن نجوم است در اعمال سعیده و در اعمال
منحوسه بالعکس الی پس باید که ستاره منسوب آن عمل باشد با طالع طالب
بدوستی تاثیر باشد تا در اعمال و مطالب قوت حاصل گردد و الا نه بجز رنج و
محنت که در عمل کرده شود فایده دیگر نیست نخواهد شد شرط چهارم در یافتن
طبع طلسم عزیمت است چنانچه زمام اول را تحقیق کرده حاصل کنند که در حروف
محصوله این نام کدام عنصر غالب است مثلا اگر حروف آتشی غالب است در آتش
بسوزند یا فتیله کرده در چراغ محاذی سمت مطلوب دارند تا آن عمل موثر
شود و اگر حروف بادی غالب است در هوا آویزند و اگر حروف آبی غالب
اوار

۴۰۷

در آب روان اندازند اما اگر مطلوب تمام باشد و اگر مطلوب خاص باشد در آب
انداخته آب را بمطلوب بخورانند یا در راه اندازند که آب آن امکان بمطلوب
میرسد و اگر حروف خاکی باشد در زمین دفن کنند و نیز معلوم باشد اگر حروف
در طبع مساوی باشند طبع ارفع باشد غلبه او را بود و آتش از همه ارفع است
و باد از آب و آب از خاک ارفع است مثلا حروف خاکی و آبی بر حروف طبایع
دیگر غالب آمده با مساوی هم آمدند غلبه باد آب را باشد که از خاک ارفع است
آنکه حروف آبی و بادی غالب آمدند پس غلبه باد را باشد که از آب ارفع است یا آنکه
حروف بادی آتشی غالب آمدند پس غلبه آتش را بود که از باد ارفع است یا آنکه
طبع غالب آمدند همان قاعده نظر کرده ارفع آن طبایع را غالب دانند و اگر
هر چهار طبع مساوی باشند غلبه آتش را باشد که از همه ارفع است اما در
عددی و لفظی قاعده دیگر است که طبایع طلسم را از طبایع حروف حاصل کنند
بلکه از اعداد جمل تحصیل طبایع کنند که اعداد حروف جمع کنند و شش شش طرح
دهند آنچه باقی ماند نظر کنند که چه عدد است پس اگر یکعدد یا دو عدد باقی ماند
طلسم را باجود دارند چنانچه از بقیه یکعدد در پهلوی راست حمایل کنند و اگر
دو ماند در پهلوی چپ حمایل کنند و اگر سه ماند فرد ابغر گویند در اصطلاح
جفریان این عدد را ابنزان آتش گویند پس در آتش بسوزند یا در چراغ
بسوزند یا بر سیخ یا بر پولاد نقش کرده در حیث آتش فرو برند که گرمی

باد میرسیده باشد واگر چهار مانند زوج الفرد گویند ومیزان او باد باشد
پس در باد بیاویزند واگر پنج مانند فرد از زوج ومیزان او آب باشد پس
در آب بیندازند واگر شش مانند زوج از زوج گویند ومیزان او خاک باشد
پس در خاک دفن کنند بلکه صورتی از موم یا از آنکه کم ساخته طلسم را در شکم
صورتی پنهان کنند واز سه پایه بیاویزند وتا تمام شدن عمل بخورات مناسب
باو میکرده باشند چون از عمل فارغ شود صورتی را در کنار آتش یا در زیر زمین
دفن کنند اما در آب روان اندازند اما صورت اگر از موم باشد در کنار آتش دفن
کنند واگر از یکی دیگر باشد در آب اندازند تا صورت گداخته شود اما این
قسم استخراج طبایع از جمله نوادر است قوت واعتبار تمام دارد شرط چهارم
بخورات مناسب اعمال است چنانچه هر یک کواکب را بخورات مخصوص است
که چون باین کواکب عمل نماید بخور مناسب آن بکار برند بدین تفصیل است قمر عود وکافور

عطارد زهره شمس مریخ مشتری زحل پس عمل
عود طالکر عود صندل سفید عود لبان عود الصبا عود شکر عود صندل الرخ

برای سعادت باشد ازین بخورات مذکوره بسوزند واگر از برای نحس باشد ونحوست
ازین بخورات بسوزند پوست سیر وپوست پیاز انگوزه مقل تخم شملیت شرط
پنجم نوشتن طلسم است بر هر رنگی که مناسب آن روز باشد پس بر هفته از روز
را بر کاغذی که برنگ آن روز مناسب دارد باید نوشت وتفصیل الوان ایام هفته
یوم الاحد زرد مطلق یوم الاثنین سفید مطلق یوم الثلثا سرخ آتشی یوم اربعا

حنایه هند

۲۰۸ حنایه هندی یوم الخمیس زرد فام مطلای مانند یوم الجمعه سفید یوم الشنبه سیاه
شرط ششم مداومت اسمای حسنی باری تعالی جل شانه که مناسب اعمال باشد
بدین طریق نظر کنند در تمام تکسیر که اسمی از انجا بیاید اگر بحسب معنی با مطلب
مطالب مناسب باشد منظور یافته شود ده یکهفته قبل از شروع عمل
که گفته میشود بخوانند واگر یافته نشود تحصیل مواد کنند وآن آنست که حروف
اصلی اسم طالب ومطلوب را قبل از آنکه بسط کنند نظر کنند که اسم الهی که
بحسب معنی مطابق مطلب باشد یافته آن اسم را مداومت نماید واگر
اسم یافته شود هما حروف اصلی را جدا کانه تکسیر کنند تا بر تمام آید ودران
ملاحظه اسم نمایند اگر نیز یافته نشود هر اسمی از اسمای حسنی را که در معنی
موافق مطلب باشد حاصل کرده نظر کنند که عدد تکسیر آن اسم با عدد
یکی از اسمای تاکنت با مطلوب موافقت میکنند یا نه اگر موافق باشد بهتر والا نه
اسم طالب واسم مطلوب را جدا جدا مداخل ستة مداخل گرفته مداخل اسم الهی را با مداخل
ستة هر یک از اسم طالب ومطلوب مقابله نمایند اگر یکی از مداخل موافقت
کنند بهتر که آن اسم را مداومت نمایند اگر موافق نباشد اسمای دیگر همین
عمل کرده تحصیل اسم نمایند وآن اسم را در تمام مزج نمایند تا جز وحروف الهی
نیز داخل طلسم باشد بباید دانست که مزج نمودن اسم الهی در تمام
هر یک ازین انواع البسط لازم نمی آید بلکه در بسط تمازج داخل نموده

میشود ودر بسطها دیگر داخل نمیکنند وقرارت میکنند چنانچه در نظایر گفته خواهد شد
واسم مطابق مطلوب آنست که اگر عمل برای محبت والفت باشد مانند اسم
حبیب ومولف وودود ورؤف رحیم رحمن عطوف وربی مثال این
تحصیل باید کرد واگر برای حصول مطالب باشد اسم قاضی الحاجات مبشر وظهیر وکافی
ومعین وناصر امثال انها تحصیل باید کرد واگر از برای رفعت جاه وقوة طالع باشد
مانند اسم رفیع وراشد قوی وعزیز واکرم ومعز وعلی وعظیم وامثال انها
تحصیل باید کرد واگر برای غالب امدن بر مطلوب باشد مانند اسم قادر وغالب
وقایق ومقدار مثال تحصیل باید کرد واگر برای عداوت وبغض باشد مانند اسم
قهار وجبار ومذل وجبار وواقع باشد امثال تحصیل باید کرد واگر از برای
خلاصی از حبس باشد وسختی ورشد باید باشد مانند اسم غیاث وفارج ولطیف
ومفرج ومنجی ونفس وسبب امثال ان تحصیل باید کرد واگر برای افتتاح رزق باشد
واز دیاد دولت مانند اسم رزاق وفتاح ونعم ومعطی وغنی وکریم وامثال
ان تحصیل باید کرد واگر برای علم باشد مانند اسم علیم وذکی ورام امثال ان
تحصیل باید کرد واگر برای اخذ فواید واحسان باشد مانند نافع اسم نافع ومحسن
امثال ان تحصیل باید کرد واگر برای بسط مرض وهلاکت باشد ورفع مرض از
بیمار باشد مانند اسم شافی وحکیم وطبیب ومفتح امثال ان تحصیل باید کرد واگر
برای بسط مرض وهلاکت باشد مانند اسم بسط ومهلت امثال آن تحصیل

باید کرد

۲۰۹ باید کرد واگر برای اشتهار در خلایق باشد مانند اسم مشهور ومعروف ومذکور
وظاهر ومشهور ومعروف ومذکور وظاهر ومشهور السموات والارض ومظهر وجلی
ومعین وامثال ان تحصیل باید کرد واگر بجهة تسخیر باشد مانند اسم مسخر ومحیط
وجلیل وامثال است تحصیل باید کرد از روز یکشنبه شروع خواندن کنند تا
روز شنبه ختم کنند هر روز موافق عدد ان روز وعدد ستاره که تعلق بروز است
وعدد برجی که نسبت آن ستاره است وعدد اسم طالب مطلوب باید خواند
چنانچه عدد روز وستاره وبرج نوشته شد که این عدد بان عدد طالب
مطلوب جمع کرده بخوانند اعدا اینست

شرط هفتم قرائت عزیمت است تا آنکه مدعا حاصل شود بدین طریق که بملاحظه انظار نجوم نموده شروع قرائت کند و هر روز بعدد سطور بخواند اغلب است که در یکهفته مدعا حاصل شود والا در چهارده روز والا در بیست یکروز نهایت مدت چهل روز است و ممکن نیست که زیاده از چهل روز در تعویق ماند در اعتقاد اهل جفر است که اگر چیزی که در قسمت طالب معلوم شده باشد عمل توسل جسته طلب آن چیز نماید از فضل ربانی و انعامات سبحانی از آن چیز که مطلب نماید آن مطلب را در لوح نفس ثبت نماید که از توسل علم بهره مند مطالب گردد والله اعلم بما هو کاین

دیگر شرط رعایت است مر طالب را که اگر در زمانیکه تحویل آفتاب در برج حمل شود در اصطلاح نجوم شرف آفتاب گویند عمل واقع شود غالب و اغلب است که در چهار روز اول مدعا حاصل گردد و تخلف نکند شرط نهم تجلی دادن حال طالب است و خود را در ایام عمل باشد قواعد شد بیان نموده شد یکی ترک حیوانات از لحوم و شحوم و سحوم و ملبوس که از حیوانات حاصل شود دوم منظر و مظهر و متطف و مطیب بودن تا ممکن و مقدور حال باشد دیگر اکل حلال که بحسب شرع نبوی حلت و مرارت داشته باشد دیگر صدق مقال است که از تهمت و کذب و لغو و فحش و غیبت اجتناب نماید و در حق کسی بد نگوید و با خلایق برفق و مدارا سلوک نماید دیگر احتراز از مناهی و نا مشروعات است دیگر ترک مباشرة و مقارنت و ملاعبت نسا است

چنانچه

چنانچه الشهواة تنافی الدعوت دیگر قیام نمودن امر حضرت الهی است بند نماز و عمل احکام دیگر گشاده دلی و همت و سخاوت بحسب مقدور است چون جمع این شرایط بجا آرد امید از فضل الهی است که کامیاب گردد و السلام علی من ربیع الهدی چون از بیان مقدمات و ضوابط فارغ شدیم فصلی چند در بیان نظایر هر یک انواع البسط آوردیم تا در خاطر مبتدیان با ساختن زیاده بر فنی واضح مبرهن گردد فصول نیست فصل در بیان نظر بسط عددی و بسط لفظی بر ظما بر تحقیق ذخایر ار باب طلب واضح باد بسط عددی و بسط لفظی بحسب لیکن در اعمال یکی باشند زیرا که بعضی اوقات هر دو بسط در یکی کار میفرمایند چنانچه اگر اسم اعظم حاصل شود یکی از اسمای طالب و مطلوب را در هر دو بسط کند تحقیق که در مقدمه چهارم اشارت بر همین شده بود بهر حال خطری از اسم عبد الکریم و اسم سنقر آورده شد جمع مراتب این دو بسط را بیان نموده شود نظر آنکه اسم عبد الکریم را طالب و اسم سنقر را مطلوب اعتبار کردیم پس اسم طالب مقدم آوردیم زیرا که تقدیم طالب بر مطلوب دلیل رجاة و قوة او ست بر آخر پس اولا اسم عبد الکریم را مدخل ترکیب کریم بدین طریق ع ب د ا ل ک ر ی م مجموعه سیصد هفتاد هفت شد مدخل

۷۰ ۲ ۴ ۱ ۳۰ ۲۰ ۲۰۰ ۱۰ ۴۰

ترکیب اوست و چون مخرج از او حاصل کنم ز ع ش و چون مدخل و بسط کرم از سیصد ثانی شود و از هفتاد هفت هفت بسبب آحاد ثابت ماند

جمله چهل چهار شد و با شد مدخل و بسط باشد و مخرج این حروف آمد دوم چون نهگان طرح دادیم و هشت باقی ماند مدخل صغیر شد مخرج ان ح امد پس از آن بسط حرفی کنیم بدین طریق نظر کردم که اسم عبد الکریم در لغت عربی است بنابر آن معربه آوردیم ع س ب ع ی ا ن ب ا ث ن ا د ا ر ب ع ه ا ل ج د ل ث ل ا ث ی ا ن ک ع ش ر ی ا ن م ا ث ی ا ن ی ا ع ش ر ه م ا ر ب ع ی ا ن پس این حروف بسط عددی باشد چون هر یک از این حروف بسط را عدد مجموع بکرم چهار هزار یکصد است یک آمد پس این مدخل کبیر بسط اسم عبد الکریم امد و مخرج این حروف آمد ا ک ق غ غ غ غ چون مدخل و بسط گرفتم از چهار هزار چهار صد شود و از صد ده و از بیست دو و یک بحال اصلی ماند زیرا که در آحاد است چون جمع کردم چهار صد سیزده شد مدخل و بسط باشد مخرج این حروف آمد ج ی ت چون مدخل صغیر حاصل سازم بعد طرح نهگان هشت باقی ماند مخرج آمد جمع حروف محصوله را یکی نوشتم بدین طریق اول بسط را بعد از آن حروف مداخله را س ب ع ی ن ا ث ن ا ا ر ب ع ه ر ا ح د ث ل ا ث ی ن ع ش ر ی ا ن م ا ث ی ا ن ع ش ر ه ا ر ب ع ی ا ن ا ک ق غ غ غ غ ج ی ا ت ح پس مجموع این حروف حاصل شد بسط ترکیب اسم عبد الکریم باشد و بر همین قاعده اسم مطلوب را عمل کنم اما اول نظر کنم که عبد الکریم که عبد الکریم با سنقر چه مطلب دارد و کلمه مطلب را با اسم مطلوب بسط کنم زیرا که درج نمودن مطلب شرط

مطلب شرط است مثلا الفت و محبت با مطلوب فرض کردیم چون الفت و محبت با مطلوب از جلب قلب است اسم مطلوب را همین نوشتم که جلب قلب سنقر و این کلمه را بسط کنم برین مثال بسط ترکیب مطلوب ج ل ب ق ل ب س ن ق ر مدخل

۳ ۳۰ ۲ ۱۰۰ ۳۰ ۲ ۶۰ ۵۰ ۱۰۰ ۲۰۰

کسر ۱ الیس دیدم که در مدخل ترکیب طالب و مطلوب موافقت آمد چنانچه مدخل صغیر ترکیب طالب هشت بود و از مطلوب نیز هشت آمد پس بهتر است و عمل موافق شد و اگر موافق نمی آمد یکحرف زاید که مناسب العدد باشد در اسمی که کمتر عدد باشد داخل میکردم و بسط ترکیب می نمودم مثلا اگر مدخل صغیر مطلوب آمد یکحرف الف در آخر اسم طالب ملحق می کردم تا مدخل صغیر طالب و مطلوب موافق میشد و بر همین قیاس اگر مدخل صغیر مطلوب هفت آمد آن حرف را در اسم مطلوب لاحق میکردم الحاصل چون مدخل ترکیب گرفته شد بسط مطلوب نموده مدخل بسط حاصل سازیم بدین طریق بسط حرفی مطلوب ج ث ل ا ث ه ل ث ل ا ث ی ب ا ث ن ب ا ث ن ا م ا ر ب ع ی ا ن س س ت ی ا ن ث ا ر ب ع ه م ا ه ن خ م س ی ا ن ص ت س ع ی ا ن ر م ا ت ی ا ن چون این حروف را جمع کنیم اعداد حروف آمد ث ل ا ث ا ث ل ا ث ی ن ا ث ن ا م ا ه ث ل ا ث ی ا ن ا ث ن ا ر ب ع ی ا ن س ت ی ا ن ا ر ب ع ه م ا ه خ م ش ی ا ن ث س ع ی ن م ا ت ی ا ن و ص ش غ غ غ غ غ غ ه م ف ز جمیع این حروف حاصل اسم مطلوب آید چون خواهم که زمام تکسیر حاصل کنم از جمیع حروف طالب

و مطلوب حروف خالصات بر کبرم یعنی عو مکرر را مکرر و مکرر را بگذاریم و یک سطر کنیم بدین طریق که از حروف طالب ابتدای تخلیص کنیم بدین مثال تهجی

س ب ع ی ان ات . د ه و ح د ل ش م ث ز ک ق ع ج خ ص د ه

چون سطر زمام تکسیر کنیم ابتدای تحلیف از حروف اخر کنیم که یک حرف اخر در اول سطر نویسیم و حرف اول را بعد از ان نویسیم و همچنین هر حرف را بنویسیم درین قاعده هر حرف را و هر سطر را تحلیف کنیم باز زمام اول راجع گردد و علامت رجوع است که حرف اول زمام اول در اخر اید و حروف دوم زمام اول در اول زمام اخر اید تکسیر تمام شود صورت تکسیر بیست زمام اخر امد چون تکسیر تمام کرده شد بر سر استخراج اسم اعظم هم چنانچه در مقدمه چهارم گفته شد که هیچ یکی از کلماه کا اسم بشم و غیرهم مطلوبا مقلوبا یافته میشود از ما قبل یا ما بعد ان تحصیل اسمای اعظم نمایم پس در زمام دوم کلمه اک مقلوبا یافته شد که از قلب ان کا میشود پس هفت حرف ما قبل مقلوب گرفتم این حروف

و این تکسیر بیست یکم سطر تمام شد چنانچه حرف سین که در اول سطر زمام بود در اخر زمام بیست یکم آمد و حروف اکه دو در دوم سطر اول بود در اول زمام اخر امد

و این تکسیر به بیست یکم سطر تمام شد چنانچه حرف سین که در اول سطر زمام بیست یکم امد و حروف اکه دو در دوم سطر اول بود در اول زمام اخر امد چون تکسیر تمام کرده شد بر سر استخراج اسم اعظم اهم چنانچه در مقدمه چهارم گفته شد که هیچ یکی از انکلمات کا اسم بشم و غیرهم مطلوبا مقلوبا یافته میشود از ما قبل یا ما بعد ان تحصیل اسمای اعظم نمایم پس در زمام دوم کلمه اک مقلوبا یافته شد که از قلب ان کا میشود پس هفت حرف ما قبل مقلوب گرفتم این حروف حاصل شد ق ن غ ی ا ج ع خ د چون این حروف را ترکیب کردم چنین قنعیجغ حاصل شد و ان یکی از اسم الهی است حاصل شد و نیز کلمات کا منصوبا در اخر زمام سیوم یافته شد پس هفت حرف ما بعد ان تحصیل بایست نموده زیرا که منصوب است چون هفت حرف در از زمام ما بعد کلمه نبود هفت حرف از اوایل زمام چهارم که بعد سیوم است تحصیل نمودم این حروف امد ا د ک ذ ق ل ث چون ترکیب کردم چنین شد ادکذ قلث و نیز در زمام دهم کلمه شا مقلوبا یافتیم که از قلب ان کلمه اسم حاصل میشود پس هفت حرف ما قبل تحصیل نمودم این حروف آمدن ذ ی ت ل ش خ چون ترکیب کردیم تدتیسکلخ حاصل شد و درین تکسیر این سه اسم اعظم حاصل شد قنعیجغ ادکذقلث تدتیسلخ چون اسم اعظم استخراج شد بر سر استخراج اسم قسم رویم بدین طریق صد در رباعی را تحصیل نموده ملاحظه فرد زوج کرده رباعی با خماسی ترکیب نمایند پس بدین تقدیر ان

ادن

حرف امدش ذ و ا ع ص ل ک ه غ و ن خ خ ق م ز ش ر ی ب چون ترکیب کردم شد داع صلکهغ و تخفن مزترب چون اسمای قسم حاصل شد استخراج اعوان باید کرد بدین طریق که در تمام تکسیر نظر کنند که هیچ یک از انکلمات اعو طو و غیرهم که در مقدمه چهارم گفته شد منصوبا مقلوبا یافته شود یا نه اگر یافته شود حروف ما قبل یا ما بعد تحصیل اسمای اعوان کما چهار چهار ترکیب است پس بدین تقدیر نظر کردیم در زمام اول کلمه اث مقلوب یافته شد که از قلب ان تا حاصل میشود پس چهار حرف ما قبل مقلوبا گرفتم ن ی ع ب پس ترکیب کردم نیعب شد و درین اسمای اعوان باشد و نیز در همان زمام کلمه هو منصوبا یافته شد چهار حرف ما بعد منصوب گرفته ترکیب نمودم خ د ل ش خدلش ابتدای شد باز در زمام پنجم کلمه اه مقلوبا یافته شد که از قلب ان ها میشود و چهار حرف ما قبل گرفتم لیکن چهار حرف ما قبل نبود چرا که در اوایل زمام واقع شده ما قبل ان یک حرف بود پس سه حرف باقی را از اواخر زمام ما قبل گرفتم این حروف امد ل ث ق ت خ از ترکیب چنین لثقتخ باز در زمام هفتم کلمه عو مقلوب یافتم که حرف مقلوب موجود نبود پس سه را از اواخر زمام ما قبل گرفتم این حروف آمد ص ل ا ل و از ترکیب چنین شد صللو و نیز کلمه منصوب یافتم چهار حرف منصوب ما بعد گرفتم این حروف آمد ق ز ی ه از ترکیب چنین شد قزیه و نیز کلمه هی مقلوب در همان زمام یافتم چهار حرف ما قبل گرفتم این حروف آمد ز ق ا ث

از ترکیب چنین شد زقاث باز کلمه هی در زمام دوازدهم منصوب یافتم چهار از مابعد گرفتم
اینحو و ف اَ مدس اح ب از ترکیب چنین شد ساخت باز کلمه هل در زمام سیزدهم
مقلوب یافتم چهار حرف مقلوب ماقبل گرفتم ش ر ق ع از ترکیب چنین شد شرقع
باز در زمام چهاردهم کلمه بی مقلوب یافتم حرف ماقبل گرفتم م ص د س از ترکیب چنین شد
مصدس باز در زمام پانزدهم کلمه هو منصوب یافتم چهار حرف مابعد منصوب گرفتم غ ص
ک د از ترکیب چنین شد غصکد و باز در زمام شانزدهم کلمه ها منصوب یافتم
چهار حرف مابعد منصوب گرفتم ح ل ب ز از ترکیب چنین شد حلبز و باز در زمام
هفدهم کلمه ثو منصوب یافتم چهار حرف مابعد منصوب گرفتم خ ن ذ غ از ترکیب
چنین شد خنذغ شد باز در زمام هژدهم کلمه او منصوب یافتم چهار حرف مابعد گرفتم
ش ح ز از ترکیب صشهز شد باز در زمام بیستم کلمه هل مقلوب یافتم چهار
حرف ماقبلی بر داشتم زج ذ غ از ترکیب زجذغ شد و نیز در همان زمام کلمه او مقلوب
یافتم چهار حرف ماقبل بر داشتم ش ک و خ ص از ترکیب شکخص شد و این هم
اسامی شانزده اعوان حاصل شد حدلش غعسم تقفع صللو قرنه زقاث ساخت
شرقع مصدس غصکد حلبز خنذغ صشهز زجذغ شکخص چون خواهم که مقبول و مردود
ازین اسامی معلوم کنم پس مدخل کبیر و صغیر اگر از مدخل صغیر ترکیبی بسط طالب و مطلوب
موافق ابد مقبول باشد والا نه مردود باشد بدین طریق که در مدخل صغیر مقبول
باشد طالب و مطلوب هشت هفت بود پس هر یک از اسامی اعوان بدخل
گرفته معلوم کنم که موافق هست یا نه پس هر اسمی که مقبول باشد بر آن عمل کنم
وانکه مردود

وانکه مردود و باطل کنیم و طرفه است

علی هذا القیاس همین دو اسم مقبول آمد و باقیها مردود چون اسمای مقبوله نظر کردم
حروف عددی ملیکه پیدا شد که استخراج ملایکه کرده شود و اگر چه بعضی حروف
پیدا می شود لیکن چنان حروف نبود که از وی استخراج ملیکه کرده شود چنانچه
که کلمات عشره و از کلمات هفت ادعو هو ثو طو ها نا نی هی هل پس لازم شد
که اسمای مردود را تدبیرات مقبوله کرده داخل اسمای مقبوله کنیم و اگر هیچ یکی از اینها
مسقط نیشد بهمین اسما اکتفا میکردم پس تدبیر عبارتست از انکه به نقصان یا به
ایراد یک نقطه مقبول تواند شد انچنان کنند اگر از معاوضه حرف دیگر مقبول شود

انچنان کنند در معاوضه شرط دیگر است چنانچه الف با الف ب و با دی با دی ایدا را
ابد و خاکیر را انجا کی بدل کنند یا به ایراد یا به نقصان یک حرف مقبول شود انچنان
کنند تا داخل اسمای مقبوله شود اما تدبیرات در ان اسم کنند که حروف
دعاد اشته باشد برین تقدیر غعسم حروف دعاد اشت تدبیر کردیم از تدبیر
نقطه مقبول نشد پس تدبیر مبادله حرف کردیم نون بادی بود بحرف را و
که بادی بدل نمودم مقبول شد بدین طریق دلعب و همچنین در اسم حدلش
که حرف دعاد اشت اول تدبیر نقطه کردیم مقبول شد بدین طریق خدلش
حا نقطه دادم خا شد مقبول گردید اسم غعسم که حروف دعاد اشت تدبیر نقطه
کردیم مقبول شد چنانچه عین اول را یک نقطه دادیم غ شد مقبول گردید
غعهم شد و نیز اسم تقنح که حروف دعاد اشت تدبیر نقطه کردیم که حرف خا را
لفظ اسقاط کردیم حا ماند مقبول شد تقنح شد و نیز اسم صللو که حرف دعاد اشت
تدبیر دعاد اشت تدبیر نقاط کردیم مقبول نشد پس مبادله حرف کردیم چنانچه
ص که بادی بود بالون که بادی است بدل نمودم مقبول گردید تللو کردیم نیز اسم
قرنه که حرف دعاد اشت به تدبیر نقاط مقبول نشد تبدیل حرف کردم چنانچه
قاف که ابی بود بحرف جیم که ابی است بدل نمودم مقبول گردید جزبه شد و نیز
اسم زقاث که حرف دعاد اشت تدبیر نقاط کردم مقبول نشد پس تبدیل
حرف ز که ابا بود بحرف ق که ابا است بدل نمودم قفاث شد و نیز در اسم
ساخت که حروف دعاد اشت از تدبیر نقطه مقبول شد چنانچه حرف حا را
نقطه دادم

نقطه دادم خا شد ساخت کردیم و نیز اسم شرقع اسم دعاد اشت به تدبیر نقطه
مقبول نشد پس از تدبیر حرف مقبول شد چنانچه حرف شین اتشی بود بحرف
ذال که اتشی است بدل نمودم ذرقع شد و نیز مصدس در اصل مردود
بود و حرف دعا نیز نداشت ترک کرده شد در همین قیاس اسم غصکد
و زجذغ و شکخص اسم مردود است مگر حلبز حروف دعاد اشت از
تدبیر نقطه مقبول نشد پس تبدیل کردم چنانچه حرف ح که ابی بود با حرف ت
که ابی است بدل نمودم مقبول گردید اکنون بر مثال مدخل اهم لعب ۹۸

وسط	تقاث	جزبه	ظلو	تفنح	حدلش	غعسم
۱۲	۷۰۱	۳۵	۱۱۴	۵۳۸	۹۳۴	۱۱۱۰
وسط	وسط	وسط	وسط	وسط	وسط	وسط
		۱۷	۶۱		۹۷	۱۱۶
صعه	صعه	صعه	صعه	صغیر	صعه	صعه
۸	۷	۸	۷	۷	۸۰	۷

بعده چون اسمای اصلیه و مقبوله تدبیر را یکجا کردم خنذغ صشهز دلعب
خدلش غعهم تقنح تللو جزبه قفاث ساخت ذرقع تثبیز چون خواهم که استخراج
ملیکه کنم این مقطوع نوشتم و در یکزمام کشیده بطریق اولی بغیر تخلیص تکسیر کنم
تا زمام اول راجع گردد چون تکسیر تمام نشود بهمان کلمات تحصیل ملایکه نمایم چنانچه
در اسمای اعوان عمل کرده شد برین تقدیر تکسیر کرده شد چون تکسیر تمام
شد نظر کردم در زمام اول کلمه هی مقلوب یافتم چهار حرف ماقبل گرفتم ایهروز
امد زوج ل از ترکیب چنین شد زجولائیل و این یکی از اسمای ملیکه شد

و نیز همان زمام کلمه تا مقلوب یافتم چهار حرف ماقبل گرفتم ق و هـ از ترکیب حاصل شد
تفقهائیل باز در زمام سیوم کلمه منصوب یافتم چهار حرف مابعد گرفتم این حروف
آمد غ م ع ج از ترکیب چنین شد غمعجائیل باز در زمام چهارم کلمه حی تفقد
یافتم چهار حرف مابعد گرفتم این حروف آمد ق ز ر ع چون ترکیب قرزعائیل شد
باز در زمام پنجم کلمه ها مقلوب یافتم چهار حرف ماقبل گرفتم این حروف آمد ع ب ذ ا
چون ترکیب کردم عبذائیل شد باز در زمام بیست چهارم کلمه هو مقلوب یافتم
چهار حرف تمه ماقبل گرفته ترکیب کردم چنین شد غحلعائیل شد علی هذا القیاس
از تمام تکسیر پنجاه سه ملک حاصل شد خواستم که یکجا نویسم بدین طریق
زجولائیل تفقهائیل غمعجائیل قرزعائیل عبذائیل مذرمائیل بلعلائیل
ختمائیل ادعبائیل ذنعذائیل شقحائیل تبنائیل ذشوفائیل
لقنائیل دلنفائیل سرفائیل جذعلائیل عالائیل نوعقائیل
لجائیل فزدخائیل بقدهائیل بندهائیل ساشتائیل نجتفائیل
زلرتائیل عشقلائیل نقمائیل حدزتائیل شخقائیل قنحلائیل
ودقمائیل دقنخائیل احونائیل صالهائیل نصسوئیل دعبلائیل
لروقائیل بغمتائیل لزحقائیل تذنخائیل قینجبائیل اقلائیل
شعغائیل حمتشائیل غهدخائیل دعتلائیل زعلائیل
فهلجائیل غحلعائیل چون اسمای ملایکه گرفته شد بر سر استخراج
طلسم

۲۱۶

طلسم رویم بدینطریق که در تکسیر فصل نظر کنیم از هر زمامی که حروف اسمای
اعظم و اسمای اعوان حاصل شده باشد پس با ممکن الاتصال نویسیم
از هر جا که حروف منقطع شود ترک کنیم یعنی حروف ممتنع الاتصال
واقع شود و الحروف اینست اذ درز و چون بدینطریق در زمام نظر کردم
زمام اول و دوم و سیوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم
و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و هفدهم و نوزدهم
و بیستم قابل طلسم یافتم زیرا که حروف اسمای اعظم و اعوان ازین زمامها
تحصیل شده بود پس الا زمام اول را جهة طلسم یافتم س ی خ ی ل
ا ث هـ و ح د ل ش م ت ن ک ق ا غ ج خ ص د پس اینچه قهارا
ناممکن الاتصال نویسیم چنین ترکیب یافت

چون استخراج طلسم نموده شد بر سر استخراج اسمای حسنی آمدیم که بحسب معنی
مطابق مطلوب باشد با قرات اسم نموده شود پس بر این قدر در تکسیر اصل نظر
کردم در زمام اول اسم هو منصوب جلوه گر شد و نیز در سطر چهارم اسم رب
پیدا شد و این اسم در تکسیر چند جا تکرار کرد و در زمام ششم اسم اجل پیدا
شد چون در معانی این اسما تامل کردیم هیچ یکی ازین مطابق معنی جلب القلوب
نبود زیرا که اسم هو و رب در معانی بر وحدت حضرت باریتعالی دلالت
میکنند و اجل بر بزرگواری او بنا بر آن این هر سه اسم را واگذاشتم اگرچه بابعد
اسم اجل ب آمده است اگر الف را ملحق کنم اجلب حاصل شود که بحسب معنی
تسخیر کننده است لیکن در هیچ جای از اسمای نبود و نه نام و چهل اسم و جوشن
کبیر که مجموعه اسمای الهی است یافته نشده و نه در جای دیگر شنیده
که جرئت توان نمود لاجرم چون اسم مطابق مطلب درین تمامی نشد
تکسیر حرف مواد نمودیم پس حروف مواد که عبارت از حروف اصلی طالب
و مطلوب است و دو کلمه مدعا در یک خام کشند تکسیر کنیم بدینطریق که حروف
اسم عبدالکریم و کلمه جلب قلب و سنه تخلیص در یک خام کشیدیم ع ب
د ا ل ک ر ی م ج ل ب ق ل ب م س هـ ب ن ص را این حروف مواد اسشد
بکی اه دنی

۲۱۷

پس اینچه قهارا در تکسیر بریم تا بزمام اول راجع گردد شاید که اسم مطابق
مطلب درین تکسیر یافته شود و تحصیل اسم الهی کنیم چون سطور تکسیر تمام
شد نظر کردیم در زمام اول اسم عبدالکریم باز در زمام دوم اسم اسم
جلوه نموده و در همان زمام اسم مقیل مقلوب یافته شد و در زمام سیوم
اسم بار مقلوب یافته شد و نیز در همان زمام اسم ملک مقلوب یافته شد و در
زمام پنجم رب منصوب یافته شد و اسم رب در تکسیر اول نیز بود بسبب تفاوت
معنی گذاشتیم و در معنی اسمای دیگر نظر کردیم پس در اسم کریم کردیم اگرچه اسم
کریم در همه حال مطلوب است لیکن ماده احد فواید جسمانی نافع است
ازین جهة واگذاشتم و در معنی اسم اسلم نظر کردم بجهة سلامت نفس و دفع
ضرر نافع است نیز واگذاشتم علی هذا القیاس اسم مقیل را قبول کردم که میتواند
که بجلب قلوب قرار رسد و موثر باشد بنا بر آن اسم مطلق مطلوب آمد پس باید
که عبدالکریم طالب است تا یکهفته بعدد هر روز که در مقدمه پنجم گفته شد و بعدد اسم
خود و اسم مطلوب و کلمه جلب قلب بخواند و ابتدای از یکشنبه کند تا روز شنبه ختم
کنند چون اسم قرارت حاصل شد استخراج عنصر کنیم بدینطریق اعداد عدد یک زمام
از تکسیر اصل بگیرم و بعد از طرح شش کان العدد که باقی ماند از اشنود میزان
میزان عنصر بگیرم چون بدینطریق عمل نمودم چهار هزار و دو صد شش شد بعد از طرح
شش کان هیچ عدد نماند و طرح برابر آمد پس در حقیقت شش عدد باشد و شش

وازوج الزوج گوبند وبنیران حال ... پس صورتی از موم ساخته تا از کج
طلسم را در سکم ان صورت پنهان کرده از سه بابه ادیر ان کنند و بخور بار
مناسب جلب القلوب که بقمر وشمس متعلق باشد باید بسوخت وابتدا
خواندن عزیمت از روز یکشنبه یا دوشنبه باید کرد بتعداد سطور تکسیر در روز
باید خواند بدینطریق که در روز شروع عزیمت اینه عبارا بکمرتبه بخواند بسم الله
الرحمن الرحیم الهی باسمک اقبدبت دیکر یک اقیدبت ومنور قدسک مهرب تفضلک
استغیث ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم اللهم انی امک قلت وقولک
الحق ادعونی استجب لکم وانت لا تخلف المیعاد وصلی وسلم علی سیدنا محمد صلی الله
علیه واله وسلم واله اجمعین بعد از ان شروع خواندن عزیمت کند بسم الله الرحمن الرحیم
اقسمت علیکم یا ملیکه رب العرش چون اسامی رسن نام ملایکه محصوله بخواند فلان
وفلان بحق الملک العظیم رب السموات والارضیان وباسمه اسماء اسم اعظم بخواند ان تسلطوا
دعو وتسلطوا وبنا در روایی عولا لا عوان محصوله بخواند وقلوبهم ان بحرف بجامع
خیلیکم وانبیاعکم مع خیلهم واتباعهم ولیسخر قلوب جمیع الملوک والسلاطین
والخلایق اجمعین والارض اینا طوعا فالناطقا منتسبا طایعین وان یعطفوا قلوب
بنی ادم وبنات حوا مسخرین بخدمتی وطاعتی وقضاء حاجتی چون با نجار شد نام
نام طالب با نام مادر پس بخواند بجهنم کهیعص وادین اسلوا اشد حب الله وان یعقد
والعسان الحاسدین والمعاندین حلقة لا یتکلمون الا باذن له الرحمن وقال

هوایا

هوا یا ر اقسمت علیکم ایها الارواح العلویه والسفلیه باسمار بنا وربکم والها
والهکم با سمار الملیکه المقربین وبحق هذه الحروف الطاهرات المقدسات چون
با نجار شد حروف صدر تکسیر که حاصل شده باشد بخواند تسخر وقلوب
جمیع الملوک والسلاطین والخلایق والناس اجمعین والا فسلط الله علیکم
هذا الملیکه المقربین فلان وفلان باز تکرار اسم ملایکه کند من السمار باید یهم
شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران تقرلون وجوهکم وادبارکم ویسرعونکم الی النار
وان احببتم فنشرکم الله تعالی بوالحساب الیه لا تخافو ولا تحز
توعدون الوحا الوحا العجل العجل العجل الساعه الساعه الساعه الطاعه
الطاعه الطاعه پس اگر جلب قلوب عام باشد بدینطریق مذکوره بخواند واگر
خاص باشد یا بمطالب خاص باشد کلمات تسخر وقلوب جمیع الخلایق والملوک
والسلاطین را اجمعین وان یعطفوا قلوب بنی ادم وبنات حوا را بکلمه مطابق
مطلب خود بدل کنند وان مطلب خاص درج کنند اما بباید دانست که اگر عمل برای
تخو ست باشد یا تسلط حرص باشد حروف زمام را اول وثانی را مقلوب
تکسیر کنند وان مطلب خاص درج کنند بطریق معهود تکسیر کنند پس بسع
یا ن ات هو وح دل ش م ت ذ ک ق غ ج خ ص د چون این حروف
را مقلوب کنم چنین شود واسمای ملیکه را نیز مقلوب تحصیل نماید یعنی
اگر حروف ندای ملیکه یا دو حرف از یک جنس یافته شود از او لا گرفته

از عقب ان تحصیل نماید بر خلاف ظابطه معموله زمام مقلوب بنفست س ع ب ی ل
ان ث هو ر و وح ش ت ز ت ج خ ح ز ص فایده ترکیب زمام مقلوب بنفست
حروف اول وسیوم را گرفته بر توالی حرف معانگی را بجای حرف سیوم نویسد
وباز حرف چهارم وششم را بر توالی گرفته حرف پنجم را بجای حرف ششم نویسد
برهمین قیاس اخر زمام عمل نماید چون بسیط عددی گرفته شد بیان بسیط لفظی کنم
بر مثال که چون اسم عبد الکریم است این را بسیط لفظی کنم ع ب د ال ک ر ی م
است ع ی ا ن ب ا دال ال ف ل ام ک اف رای ام ی ام چون مداخل
حاصل سازم اول مداخل ترکیب بکرم چنانچه در بسیط عددی گرفته شد مدخل کثیر
فوجه زرع ش غ وسیط ۴ فوجه دم صغیر فوجه خ بعده مداخل بسیط لفظی
حاصل کنم مدخل کثیر ۵۳ فوجه ج ن ذ وسیط ۸ فوجه ع صغیر ۶ فوجه و چون
جمع این حروف یکی نویسم چنین شد ع ی ا ن ب ا دال ف ل ام ک اف را
ی ام ی ام زرع ش دم ج ن ذ ع و پس جمیع این حروف حاصل اسم عبد الکریم
شد برهمین قیاس از حروف حلف تلب مستفر حاصل کنم پس اول مداخل ترکیب
بکرم بر همثال حلف تلب مستفر مدخل کثیر ۱۱۰۷ فوجه زرع وسیط ۱۰۷ فوجه
زن صغیر فوجه بعده بسیط کنم ح ی ام ل ام ب ا ن اف ل ام ب ام ی ام
س ی ا ن ت ان و ن ص ا د را مدخل کثیر ۱۳۹۵ فوجه هو ص ش غ وسیط ۱۴۳ فوجه
دم ن صغیر ۹ فوجه ط چون انحروف یکی نوشته این حروف آمد ح ی ام ب ا ن اف ل ام

ی ام

ی ام س ی ا ن ت ان و ن ص اد ر اغ ز ن ح ه ص ش غ دم ق ط این حروف
حاصل کلمه جلب تلب مستفر شد پس جمیع حروف طالب ومطلوب تخلص کرده
زمام کنم ع ی ا ن ب ادل ات م ک ر ش ح ج ذ و ق س ت ص غ هط
اینحروف تخلص را تکسیر کرده مخارج اسم وغیره نمایم چون تکسیر تمام کردم نظر
انداختم در کلمات اسمای اعظم بطریقی که در بسیط عددی گفته شد پس در اول
زمام دوازدهم کلمه کا مقلوب یافتم نیز که هیچ حرف ماقبل او نبود پس هفت حرف
مقلوب از زمام یازدهم یعنی از اخر زمام گرفتم اینحروف آمد اج طح ب ل ف
باز در زمام شانزدهم کلمه کا مقلوب یافته شد هفت حروف مقلوب از ان گرفتم
اینحروف امد ت ح ع ذ ن ل ن چون اینحروف را ترکیب کردم چنین شد
نیز بعده استخراج اعوان تمام نظر کردم در زمام دوم کلمه هی منصوب یافتم
چهار حرف ماقبل گرفتم اینحروف آمد غ ن ص ب باز در زمام سیوم کلمه او مقلوب
یافتم ت ف ب ذ باز در زمام چهارم کلمه هو مقلوب یافتم چهار حرف ماقبل گرفتم
راع د باز در زمام اوایل زمام هشتم کلمه ها مقلوب یافتم دو حرف موجود بود
تمه از اواخر زمام هفتم گرفتم ش ن ن او نیز در هشتم زمام کلمه هو منصوب یافتم
چهار منصوب مابعد برداشتم ح ب ع م باز در زمام نهم کلمه هو منصوب یافتم
چهار حرف چهار حرف مابعد برداشتم ف ک ع س باز در زمام دهم کلمه هل
مقلوب یافتم چهار حرف ماقبل برداشتم ح ج اط باز در زمام سیزدهم کلمه او

منصوب ابن مابعد گرفتم

منصوب یافتم چهار حرف مابعد برداشتم ک ر ج و باز در زمام هفدهم کلمهٔ هل مقلوب
یافتم چهار حرف حاصل برداشتم ر ص ب ش باز در زمام اوایل از دهم کلمه هو مقلوب
یافتم چهار حرف حاصل برداشتم موجود نبود دو حرف تتمه از اواخر زمام هفدهم برداشتم
ذ ز ع ق باز در زمام نوزدهم کلمه طو منصوب یافتم چهار حرف مابعد برداشتم م ح ح
چون ترکیب کردیم اسم یازده اعوان حاصل شد عنصب تغیفر راعد شقفا جنغم
ننکس حیاط کزجد رفعلیش ذذعق معدج چون مقبول در دو اسمای نظر کردیم
پس مداخل صفر طالب و مطلوب را با مداخل ترکیب یک از اسمای مطلوب مقابل
کردیم چنانچه در بسیط عددی ذکر کرده شده بود پس اسم چهار اعوان حاصل
مقبول آمد اگرچه در اسمای مقبوله حرف دعا و ملیکه نبود که استخراج ملایکه
توانکرد لیکن در اسمای مردوده بنر حرف مقبوله کرده شود بنابران
بر همان اسم اکتفا نموده تکسیر کردیم دو دو حرف از تخیس که واقع بود چهار
اسم منصوب از مابعد گرفته استخراج ملیکه کردم بموجب قاعده که در اسم
مقدمه چهارم گفته بود در بن تقدیر اسمها اینست عنصب شقفا جنغم معدج چون
اسما مقطوع نوشتم نوشتم چنین شد ع ن ص ب ش ق ف ا ج ب
غ م م ع د ج پس اینرا تکسیر کرده نظر انداختم پس سه جای دو دو حرف
یکجنس یافتم سه ملیکه حاصل شد اج ب غ ع ج ج ب ب ام از ترکیب
چنین شد اجنعائیل عمجائیل بیامائیل چو استخراج طلسم کردم سطر

۳۳۰

۷ ۹ ۹ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۳ و ۱۲ و ۱۳ و ۷ و ۱۰ و ۱۹ و ۱ که اسمای اعظم و اعوان ازین
اود ترکیب بطریق بسیط عددی این طلسم حاصل شد فنذطو نعد
یا مصر تا منصوب ازین کلمات از اواخر سطر بود عزیمت از شراینست
[illegible] سلقود فد محل سر طصو هجبکغنمصد تغتوا دسق لز تطستشد
غازفو صحفیسکز عصجش شهکنذ بسبو بمغحفرظر بحصفاق فتا عقکصعد
نیرد طهر سعو حیعم معصا حاحو نعکسمر بلجطد دبرت نمر قنبعد شند لبطا
[illegible]
جبر حفذ صعو عز لفیذ عجنا لطملصیتو حبنیصر بهمسطر کغاز تحقعنز دوا
[illegible] صار غلکهد برطق ندطو مغذ جهد بلیلحغسر ناشضنیز
چون استخراج اسمای اسم کنم این حروف عدد در حاصل شد ر ع ط ز ل ق ه ش
ق م ت ک ا غ ر س ج و ذ ن ب ی پس حروف طاق بود حماسی ترکیب
کردیم عطرلن هشفن کل کاعرس جو ذقبی خواستم که تحصیل اسمای حسیته کلم
جهت مرادات سبعه تحصیل کنم در تکسیر اسم هو و اسم حی جلوه نمود
دیدم در معنی این هر دو اسم مطابق نیامد پس لازم شد که تکسیر مواد کنم
پس در مواد همان اسم مقبل که در بسیط عددی آمده بود انجا نیز یافته شد پس
قبول کردم و بطریق خوانند عزیمت وغیره لوازم بقاعده بسیط عددی است
والسلام علی
فصل در بیان نظر بسیط عزیزی چون در مقدمه دوم

گفته بود که در بسیط عزیزی جهه جلب القلوب عام و خاص و کسانی که اندک مرتبه از
بقون داشته باشد معتبر است بنابران با کلمه جلب القلوب بسیط نموده
بدین طریق که عبدالکریم طالب است با کلمه جلب القلوب مقطوع نوشتم بدین طریق
ع ب د ا ل ک ر ی م ج ل ب ق ل و ب چون این حروف را عزیزی
کردیم این حروف آمد س اج ب ک ل ق طا ن د ک ا ب ک ر ک ه ا
خواستم که بر سر اعمال رویم از حروف عزیزی بلا تخلیص استخراج ملایکه کنیم
بنوعی که این حروف زوج آمد ترکیب رباعی نمودیم بدین طریق حبکائیل کلقطائیل
ندکائیل ابکرکائیل هائیل چون خواستم که زمام تکسیر کنم حرف اصلا و حروف
عزیزی را تخلیص کردیم این حروف آمد ع ب د ا ل ر ی م ح ق ر س ط ا ن ه
پس این حروف را در تکسیر آوردم حروف حاصل آمد چهار از او و از جمع نمودم
چنین شد عجمیعجب چون خواهم که اعوان حاصل کنم سطر عزیزی را اکبر رتبه بر لعف نمودم
در ترکیب رباعی نموده کلمه هوش لاجن کردم اسما هوس کجز بهوش الکبکهو
انکطهوش و نهوش باز خواستم که طلسم حاصل کنم نظر کردم که سطور فرد آمد
پس خماسی ترکیب نمودم بدین طریق عبدال کریمج قوسطن هجعنب طدساد
ولقکو مبیهم غزانجب کطقدل سوابی و هسمل عدد فن طجکعسب اکبحو طهنسق
مرلیدع چون خواستم که طبیع غالب این طلسم معلوم کنم دیدم که عنصر آتش
پس طبیع ارفع آتش است علیه مر آتش بود طلسم را در آتش باید سوخت
باهند

۳۳۱

کرده در چراغ در چراغ باید سوخت چون تکسیر هیچ اسمی از
یست باید خواند نوشته ازین اعمال فارغ شدیم بر سر اسمای جمیع
اسم کردیم در مطلوب اسم عبدالکریم منصوب بود بجهت معنی مطابق جلب القلوب
نبود در زمام دوم اسم احل مقلوب بود نیز مطابق معنی نیامد پس از مواد اسم اصلا باشد
تکسیر کرده ایم حاصل کنم شاید که در آنجا یافته شود چون تکسیر کرده سطر انداختم دیدم از اول اسم
عبدالکریم جلوه نمود در هم اسم اکبر و دو حرف عظ مقلوب و در مغنم رب و دو حرف مقیل مقلوب
و در دیم بار و ولی و در هم آذرم ملک مقلوب یافته آجش و معانی نظر کردم اسم ولی مطابق
مطابق معنی آمد زیرا که ولی از ولا مشتق است و ولا معنی محبت نیز آمده است و جلب القلوب
نیز محبت و محبت و محبت است دلالت پس اسمای دیگر و کذالک اسم ولی قبول کرد پس بطریق
مذکور در صدر ذکر یافته بخواند عزیمت اینست بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم یا
ایها الارواح العالیات الطاهرات الزاکیات یا ملایکه رب العزت بالله
الذی لا اله الا هو المقلب القلوب المیسر للمطلوب السریع التوب المجیب اقسمت
لکم یا فلان یا فلان چون باینجا رسد اسمای ملایکه را با حروف نداکه کلمه یا ست خطاب کند
بالله و باسم المذکور المذبور فی اللوح المسطور عزمت علیکم و اقسمت بکم بحق
محلکم و مقامکم و ذکر کم و تسبیحکم و تهلیلکم و تمجیدکم و نورکم عندالله تعالی ان تمردیجامع
خیلکم واتباعکم الی معو د الاعوان و هم فلان فلان چون باینجا رسد اسامی اعوان
که حاصل شده بخواند بعد ملایکه و من کنند و امر و هم بطاعت و انجاح حاجت چون باینجا رسد

ملایکه را خطاب کند که یا فلان یا فلان اقسمت علیکم بحق الله المقلب القلوب و بحق
هذه الاسم الاعظم و الکلام الاکرم چون بانجا رسد باز اسم اعظم بخواند ان
نامرو الفلان الفلان چون بانجا رسد باز اذا اسمای اعوان را با الف و لام
زاید و واو عطف ذکر کند که ان نامرو الفلان الفلان تبسخر قلوب الخلایق و الناس
اجمعین من الاناث و الرجال و الغلمان و الولدان و الانس و الجان بل جلب
القلوب الاکران من جمیع الاماکن و الازمان بحق الرحیم الرحمان یا اهل هذه العمل
من الارواح و الملایکه و الاعوان اجیبونی و اعینونی و کونوا اعوانی و انصاری
و احبابی و اوزکنی فی جمیع الاحوال و الازمان اجیبوا یا فلان یا فلان انجا
اسمای ملایکه را باز تکرار کند سمعا مطیعا بحق جلبائیل قلبائیل احضرونی یا ایها
الارواح العالیات یا ملایکه رب العزت و یا ایها الاعوان اجیبونی فی تسخیر قلوب
الخلایق و الناس اجمعین بحق الاسم الاعظم انجا اسم اعظم را باز تکرار بحق هذه
الطلسم و بهذه الکلمات انجا طلسم محصوله بخواند اجیبونی بالله المقلب القلوب
الرحمن الرحیم یا معشر الاعوان ان لم تجیبونی بحصول مرادی فسلط
الله علیکم هذه الملایکه انجا باز اسم ملایکه را بر اعوان عرض کند یا یرسل علیکما
شواظ من نار و نحاس فلا تنتصران یضربون وجوههم و ادبارهم و یذوقکم
الی النار و ان اجبتم بی فبشرکم الله تعالی ثواب یوم القیمة الا تخافوا و لا
تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون بارک الله علیکم بحق هذه الکلام

بوم ینادی المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحة بالحق و ذالک یوم الخروج
اجیبونی یا ایها الارواح الطاهرات بحصول و ادی و انجاح حاجتی اعینونی بتبلیغ
مرادی اجیبوا داعی الله بحق کرة یکوید العجل العجل العجل الساعة الساعة الساعة
الطاعة الطاعة الطاعة الوحا الوحا الوحا و رحمة الله رب العالمین پس واضح باد
که رعایت صیغ واحد و تثنیه و جمع را در خواندن اسمای ملکیه و اعوان میکرده باشند
مثلا اسمای ملایکه و اعوان اگر از دو اسم زیاده باشد صیغه جمع گویند
و اگر یکی باشد واحد چون مقدمه جلب القلوب لاحق کرده بسط
نمایند و در خواندن عزیمت در معانی که کلمات قلوب الخلایق و الناس اجمعین
من الاناث و الرجال و الغلمان و الولدان و الانثان و الانس و الجان
بر جلب القلوب الاکوان آمده است کلمه قلب فلان بن فلان داخل عزیمت نماید
و اگر اسم مادر مطلوب ندانسته باشد اسم پدر بگیرد و اگر نیز نداند اسم حوا را
درج کند زیرا که اورد آن اسم مادر درین عمل اعتبار تمام دارد زیرا که کشف
مجنب مادری زیاده از مهر پدری میباشد اسم عبد الکریم با ستقر بسط
عزیزی کنیم بدین طریق ع ب د ال ک ر ی م ج ل ب ق ل ب م س ت
ن ص ر و ا باشد کلمه جلب خاص باشد که تسخیص مطلوب مخصوص گردید
باقی باقی اعمال برهمان بهیچ صدد است و عزیمت بخوانم و کلمه تسخیر جلب
قلب را با اسم مادر او یا اسم پدر او در عزیمت درج نمایم و طلسم عزیمت

را اگر آتشی باشد در آتش چراغ باید سوخت سمت خانه مطلوب مقابل
و اگر آبی باشد نوعی که تواند در آب حل کرده بمطلوب بخوراند یا در
آب انجا بخوردن مطلوب میرسد بند ارم که بهتر است بمطلوب
در جای که گذار مطلوب باشد دفن کنم و اگر بادی باشد در باد بیاویزم و السلام
فصل در بیان نظر بسیط تواخی در مقدمه پنجم گفته شد که بسیط تواخی بجهه مودت
و اتحاد بین الاخوان و اقربا و خویشان لغایت معتبر است بنا بر آن عبد الکریم
و مستقر را دو برادر یا خویش فرض کردیم و بسیط نمودیم و حروف تواخی
و تشابهه اوردیم بدین طریق که حروف مفرده شد غیر متشابهه شد حذف کنیم
و حروف متشابهه نگهداشته حروف متشابهه اوردیم برین مثال اسم عبد الکریم
و مستقر چون مقطوع نوشتیم چنین شد ع ~~ب د ا ض~~ ع ب د ال
ک ر ی م م س ت ق ر حروف غیر متشابهه را حذف کردیم باقی این حروف
ماند ع ب د س ت ص ر حروف متشابهه این حروف آمد غ ث ث ذ ز ش ب
ث ض ر پس این حروف حاصل بسیط تواخی اسم عبد الکریم و مستقر آمد چون خواهیم
که بر سر اعمال رویم بقاعده بسیط عزیزی عمل کنیم پس بر این قدر خود اسم
که استخراج ملبسه کنیم پس نظر کردیم حروف محصوله روح آمد ترکیب رباعی
نمودم اسم ملک حاصل شد غتستزائیل زشثائیل ضرائیل چون این حروف
را یکبار تحریف کرده اسم اعوان حاصل کردم زغفشهوش شیدیدن

نسر هوس چون حروف اصل کلمه و حروف بسیط را تخلیص کردم این حروف آمد ع ب
د ال ک ر ی م س ت ن ص غ ث ذ ز ش ض لیس این حروف را تکسیر کردیم
بعد مفروغ تکسیر نظر کردم که حروف مطلوب حاصل شده ادوار چهارم
ض ب ع ش م غضیغ ثم و این اسم اعظم باشد سطور تکسیر روح بود ترکیب
رباعی نمودم طلسم حاصل شد عبد الکریم مثلا صعغتور سصص عشر صعشد
و راث لعلص رتبب سلس عشصعند مغلش سرر رصن کاغث للث
ضغما عکند سصصد بر تررلتس رتنض و غیسم صالغ رکنث رلکذ نعسش را
نص بمضی دعغث ذریک ضلم تبصع لساش ررعش تادس رنیع کفض
لبسز در مع لیثلث ناصد صسکر عصی و شرع مرعک لبس تق لرقص نایی اند
صث تردع بمصز صعبسک بیاک لبتغ و شصز نقصتم رلدع و خواندن
عزیمت تهجی که در بسیط عزیزی گفته شد چون استخراج اسمای حسنی که مطابق
معنی باشد در تکسیر اصل بزمام اسم کریم بود بمطابق معنی یافتم و اگر اسم
بازمام چهارم اسم بدیع مقلوبا یافتم این هم مطابق معنی نیامد لاجرم تکسیر موالی
کردم چون درین تکسیر نظر کردم اسم کریم باز بزمام در اول سطر تکرار کرد
و در سطر دوم اسلم و نیز در همان سطر بکمل مقلوبا حاصل گردید پس این سه
اسم مطابق معنی شامد زیرا که مطلب از اتحاد در مواخات و الفت و وداد
و محبت جلب القلوب بود پس این اسمارا بمعنی متضمنه پس لازم شد

که اسمای عبر محصوله را که مطابق مداخل صغیر و کبیر اسم طالب و مطلوب باشد
اختیار بان اسم کنم پس مدخل ترکیب طالب و مطلوب را جدا جدا نوشتم اول
بهج اسم عبد الکریم و مستغفر گرفتم فنج عبد الکریم مدخل کبیر ۲۷۷ و وسط
صغیر مستغفر مدخل کبیر ۴۳ ۸ وسیط ۳۴ ۸ صغیر ۳ پس اسم عبد الکریم مداخل
صغیر ۸ امد و مستغفر را ۱۳ امد پس با مداخل اسمای که مطابق معنی اتحاد
والفت و دوستی باشد عرض کنم مثال و دود و رحم حبیب مولف
چون در مدخل این اسمای نظر کردم مدخل اسم رحمن با مدخل صغیر عبد الکریم
و مدخل صغیر مولف با مدخل صغیر مستغفر موافق امد پس رحمن را از اسم
موفق معتبر داشتم زیرا که با مدخل طالب موافق آمده و تطابق با مداخل
طالب اقوی از مطلوبست و اگر مطابق مداخل مطلوب باشد مولف را معتبر
داشتم پس اسم رحمن که بحسب معنی مطابق مطلب دوستی است قبول کردم
و اگر مولف را نیز اختیار میکردم بر جای بود زیرا که با مدخل مطلوب مطابق
دارد بهر تقدیر اسم رحمن و مولف مطابق مطلب و مدخل است اگر خواهیم هر دو را
ساورت کنم و ان یکی کافی است — در بیان بسیط تجمیع و تضارب طبیعی چون
در مقدمه بجم گفته شده که بسیط تجمیع جهر اتحاد بین الاثنین بغایت معتبر است
پس نظر بر یک اسم مثال بسیط تجمیع چون اعداد هر یک از حروف عبد الکریم را
با اعداد هر یک از اسم مستغفر جمع کنم اول تساوی حروف کنیم تا تجمیع حرفی
حاصل اید

۲۲۴

پس نظر کردیم در اسم عبد الکریم نه حرف و از مستغفر شش حرف سه حرف از مستغفر
تکرار کردیم تا نه حرف شود بسطریق م س ت ف ص ر م س ت پس از ان یک
یک حرف عبد الکریم را با یک یک حرف اسم مستغفر تالیف کرده از جمعه ان عدد
تحصیل حروف نماییم بسطریق ع م ب س د ت ا ن ل ص ک ر ر م ی س
۱۱۰ ۶۲ ۴۴ ۵۱ ۲۰۹ ۲۲۰ ۴۳ ۷
م ت حروف سحری ق ب س د ت ا ن ک ق ک ر م ع م ش ا بن
۴ ۲ سحر حاصل شد خواستم که بر سر اعمال رویم بقسم عزیزی عمل کنیم
پس بر تقدیر بر خواستم که اسم ملایکه تمام نظر کرده که حروف نتیجه فرد است پس
حمای ترکیب کردیم از سطر اول اسمای ملیکه حاصل شد یا ق ب س د ت
ان ک ق ک ر م ع م ت تقلیسد ائل تا تمکائیل کر جائیل چون این حروف را
یکبار تحریف کردم اسمای اعوان حاصل شد ت ی م ق غ ب ر س م
د ر ت ک ا ق ا ن ک یتمقعهوش بسمدهوش رتکاهوش نکهوش
چون حروف اصلی و حروف نتیجه را تخلیص کردم سطر زمام حاصل شد و آخر حروف
را تکسیر کردم و حروف ا و دوار و مقلوب بر گرفتم بجهت اسم اعظم دور
حاصل شد یکی از ادوار یکی از مقلوب عقیع کشدم چون سطر تکسیر بروج اسست
رباعی ترکیب کردم عبد الکریم مستن صقفغ صند ناسل یکیر رقیع کصمب
لسد اتنزا افدی سغنک لصنم منبر جالق کدنی عیشم عیتب
بزدص کافل لسقم اعلکت صیدت رنتل ربیق دماصعتک کنتل عرصس
انموز مدرک نفت بلیع ارسص صدسک رمان عقیبت لیص لبرتس

مکرر عما ابنص بلعد رنفس بکیبا کیس تسعتم رلدیع چون در تکسیر مطابق
مطلوب اسم حی حسیم همان اسم کریم در زمام اول آمد و اسم السلام در
زمام دوم و اسم رب مقلوب در زمام پنجم حاصل شد اما مطابق معنی
طالب مطلوب نباید لازم تکسیر مواد کردم همان اسم سابق حاصل شود
مطلب از اتحاد و محبت است پس در اینجا نیز رحمن را که مطابق معنی بود
قبول کردم چنانچه در بسیط تواخی گفته بود چون امثال بسیط تجمیع کردم
امثال بسیط تضارب نیز باید کرد و در بسیط تضارب نیز تساوی حروف لازم
است اسم مستغفر را نیز تکرار کرده با اسم عبد الکریم تالیف کرده با یکدیگر
ضرب کنیم و از اعداد مضروب حروف نتیجه حاصل کرده شود بدین طریق
ع م ب س د ت ا ن ل ص ک ر ر م ی س م ت ص غ غ
۲۹۰ ۲ ۱۲۰ ۱۶۰ ۵۰ ۲۷ ۴ ۸۱ ۶ ۱۶۸
ک ن خ غ ث زغغ غغغغ غغغغغ غغغغغغ
غغغغغغ غغغغغغ این حروف حاصل بسیط تضارب اسم عبد الکریم و مستغفر
آمد خواستم که بر سر اعمال رویم بر قاعده بسیط عزیزی استخراج ملایکه اعوان
از حروف نتیجه تخلیص نموده میشود و اگر بدین بسیط تخلیص نکنم موجب سقم کلام و تکرار
اسمای محصوله ملایکه و اعوان شود بلکه منتهی زیرا که در بسیط تضارب حرف غین
بسیار می اید چنانچه از ضرب میم در تا شانزده غین حاصل شده و اگر چنانچه بحسب
اتفاق دو غین که در یکجا مانده و ان هر دو را با هم ضرب کردم هزار غین حاصل شود

۲۲۵

اگر دو قاف را با یکدیگر ضرب کردیم ده خ حاصل اید و نگهداشتن این همه حرف
محض قباحت و ثقل مخارج میشود و اگر تخلیص جمیع حروف نتایج کنیم از قاعده بسیط
عزیزی انحراف حاصل میشد پس واضع باد در هر جا که از دو حرف اصلی زیاده بر یک
حرف غین حاصل شود یک حرف غین را نگهداشته همه را ساقط کنند چنانچه ضرب
میم در غین یک و ده غین حاصل میشود می اید پس یک غین را حذف کردیم و یکی را
نگهداشتیم و همچنان از ضرب لام در صاد یک ذال و ده غین حاصل می میشود یکی را
حذف کرده یکی را نگهداشتیم ما حاصل کلام انکه ضرب هر دو کان یک حرف غین را
نگهداشته همه را حذف کنند تا قاعده بسیط عزیزی نیز جاری گردد و در طول حرف دیگر
را نا قباحت بلفظ رفع گردد در این تقدیر از حروف بسیط عبد الکریم و مستغفر این حروف .بحال دارند
حاصل کردیم ض غ ک ق خ ث ز غ غ غ خ غ و این حروف غین خالصات
ضرب هر دو کان حرف است چون این حروف فرد است حمای ترکیب کردیم اسم
سه ملکه حاصل شد بدین طریق ضغکئیل تمل غنذ غغائیل غخفائیل چون این حروف را
تخلیص یکبار تحریف کردم چنین شد ع ض خ غ غ ک غ ق ز غ ث
غضغغهوش کغقغهوش زغهوش و چون این حروف اصلی و حروف
نتیجه را خالص کردیم سطر زمام حاصل شد بدین طریق ع ب د ا ل ک ر ی
م س ت ن ص ض غ ز خ ث ذ پس این زمام را تکسیر کرده حروف ادوار
و مقلوب بر گرفتم اسم اعظم حاصل شد عید عزق چون حروف تکسیر را بیست

روجبت سطور رباعی ترکیب کردیم طلسم بیدا شد عبد الکریم استی صفنق
خشند زعشیخ رقاح لضکض رنیت مسند مغنث بسیخ رحوق کاضع للسغ
وضماعلنن لصدر ربح حلنس رعبذ وضیم ضا ثغ نکنشت خلق لعث را
غض بجذی دصضت رحیک ذلمن بضع عسات زرصت نادمن ضیغع
کضدن لبمن فرمض ثبلت نا ذرصکح عقبی فرع نخهک لشص لمذ نابی
تقذع ردع لمضع تضنک بباک لینص فنذع غضم رلدع اسم مطالق
مطلوب همان اسم رحمن است وعزیمت بطریق بسیط عزیزی است دربا
طبیعی چون خواهم که اسم عبد الکریم را البسط کنم نظر کردم که مجموع عدد این اسم
سیصد هفتاد هفت امد پس این عدد را با عدد هر یک از حروف همان اسم
جمع کرده از عدد نتیجه تحصیل حروف کنم بر نظرین

ع	ب	د	ا	ل	ک	ر	ی	م
٧٠	٢	٤	١	٣٠	٢٠	٢٠٠	١٠	٤٠
٣٧٧	٣٧٧	٣٧٧	٣٧٧	٣٧٧	٣٧٧	٣٧٧	٣٧٧	٣٧٧
٤٤٧	٣٧٩	٣٨١	٣٧٨	٤٠٧	٣٩٧	٥٧٧	٣٨٧	٨١٧

اینحروف حاصل بسط اسم عبد الکریم امد زم تسطع ش اف ش ح ع ش ت زص ش زع ث

م	س	ت	ن	ص	ر	ف ض	ظ	م ع
٤٠	٦٠	٤٠٠	ع ن	٩٠	٢٠٠	ض ظ	ل ظ	م ع
٨٤٠	٨٤٠	٨٤٠	٨٤٠	٨٤٠	٨٤٠	انجروف	حاصل	بسط
٨٨٠	٩٠٠	١٢٤٠	٨٩٠	٩٣٠	١٠٤٠	ستنفر	امد	جمع

زم تسطع ش اف س ح ع ش زت زص ش زع ث ش زف ش ...
چون خواستم که بر سر اعمال رویم بقاعده بسط عزیزی عمل کنم دیدم که اینحروف

رباعی ترکیب کردم اسم ده ملایکه حاصل شد زمتطائیل حلشحیئل سمعخائیل
زتزهائیل مرعنائیل زفنترائیل یضغضائیل طمرفائیل صصلطائیل معائیل چون اینحروف
را تکسیر کردم چنین شد زع م م ت ظ ط ل ع ض ش رغ ف رش مح
ذع ض ش ... زض ... ی از زص ش س ف ززع ث زعمهوش تطط لهوش
عضصهوش احفراهوس سمحطهوش عضصفهوش زرصشهوس سفرزهوش
عشهوس چون حروف ایما د حروف بسط را تخلیص نمودیم سطر زمام حاصل شد
ع ب دال ک ری ام س ت ن ص ز ط ف ش ح ش ض طغ پس اینحروف را
تکسیر نموده از ادوار قلوب اسم اعظم حاصل کردیم عقیغ صکغد پس حروف
تکسیر را بجهته زوجیت سطور رباعی ترکیب کردم طلسم حاصل شد عبد الکریم مستن
ضرطف شحتص طغغع طبصد ناجل شکغ ظنزم صنت تغنع سطضب مضرد نبقا
وحفل کشبثت کعن فعمس زطاص طلبثم یفدززشدت ضکنع ملنن یقطع
فنحاص طرزز طشد الحض مکبی طمعم بلبث ثرز نطیس مسفد عالبث نحص
کصعث لرخان عزجل یطذب طیشام عسدف فصدت سکغ مصان سعط تجبل
طیف طصلد تنحک لسزع طرعم متنفا رنیف فطشص سکغ مصان
سطر ملعد رتطث عزک سبباسیکن رلحض عطشش طصتم رلدع
واسم مطابق مطلوب همان است یا رحمن طریق عزیمت مثل عزیزی است والسلام
فصل در بیان بسط ترفع وطریق اعمال ان چون در نیمقدمه پنجم گفته شد که بسط

ترفع جهت رفعت مرتبه عزت وکرامت وحصول مطالب که بنج رفعت اعلا باشد نافع
موثر است پس سطری از اسم عبد الکریم وکلمه ذو الرفع والعر بیاریم چنانچه این کلمه
و اسم عبد الکریم لبسط ترفع برسه ترفع است پس بسط او سه را بیاریم مثال
ترفع عددی چون کلمه ذو الرفع العره را ع ب دال ک ری ام ذ دال
رفع هو دال ع ز ه چون اعداد ایما حروف را اگر بمرتبه مالعبداد ورده
از اعداد نتیجه ان تحصیل حروف نمایم ذ ک م ب ش هر غ غ ن ت
غ غ غ غ غ ش غ غ ض ذ ل س ب ش غ غ غ غ غ غ غ غ غ غ غ غ
اینحروف ترفع حاصل شد خواستم که بر سر اعمال رویم حروف سمح را تخلیص کنم
ذ ک م ی ش رع ن ت س ض ل اع پس اینحروف خالصات فرد امد چهاری
ترکیب کنم سه ملک حاصل شد ذکیشائیل رغقشائیل ضنغائیل چون خواهم
که تحصیل اعوان کنم پس حروف ملیکه را البسط عزیزی کرده از ان حروف
اعوان کنم اسم نوع حاصل شد بر نظرین هلنطشهوش فطرشنهوش
دسهوس چون خواهم که بر سر اعمال اسم ایم حروف ایما کلمه عبد الکریم
وذو الرفع والعزه را تخلیص نموده حروف او نا دیگرم وترکیب کرده اسم
اعظم حاصل سازم چون حروف ایما کلمه تخلیص نمودم اینحروف امد
ع ب دال ک ری ام ذ و ف ت حروف او نا دیگر بست ع ار ذ ث
ترکیب کردم عارفث شد چون خواهم که سطر زمام حاصل کنم حروف ایما
وکلم را دارد

وکلمه حروف نتیجه را البسط خالص کرده یک سطر زمام حاصل کنم ع ب دال ک ری
م ذ و ث هوزش غ ق ت س ض ن پس اینحروف را تکسیر کرده لیسب فرد بت
سطور رباعی ترکیب کردم طلسم سد اسد عبد ال کریح یلذ دقهر ش قعاسص متعضب
دمستان لغکمر زمعف زوود عفضمت هبیدزترا اسق کلغغو لنکر زعنقا
زمتبز هد ... ود هزکیب ذتقمع رسصفا یغفص شور دعلمهق نتیمرد کرد
بیاکه وفرعنت صنفقس هوم لدع خواستم که اسم مطابق مطلوب تحصیل کنم در زمام
اول اسم کریم بود و در زمام سیوم اسم سید جلوه گر شد پس معنی کریم بخشاینده
و معنی سید بزرگوار است پس اسم کریم را و اکثر اسم دراسم سید که بحسب معنی
مناسبت داشت قبول کردیم زیرا که عزت در رفعت لازمه بزرگواری است پس
سید را بجهته مراد مت قبول کردم که چون خمس اسم که طبیعت طلسم معلوم کنم
حروف طبایع را اگر دیدیم طبع بادی و اتشی در طبایع دیگر غالب آمدند و از بادی تیز
اتش حرفیست پس حکم علیه بر طبعیت اتش کردم زیرا که باد بحسب درجه ترفع
مثال بسط ترفع حرفی چون عبد الکریم و ذو الرفعه والعزه بسیط ترفع حرفی کردیم اینحروف
آمد ع ب دال ک ری م ذ دال رفع هو دال غ ز ه حروف ترفع ان
ف ج هو ب م ل اش ک ن ص ز ب م ش ص ت د ز ب م ف ج و
از تخلیص حروف ترفع اینحروف امد ف ج هو ب م ل اش ک ن ص ر ص
وح چون این حروفها را البسط زوجیت حروف دسطور رباعی ترکیب کردم

از اسم چهار ملک حاصل شد فجهبائیل ملکائیل نفرمائیل دحائیل چون این حروف
را یکبار تحریف کردم اسمای چهار اعوان حاصل شد یعنی عزیز کردن این حروف را
صدرداهوشش نکنکهوشش منطهمهوشش عواهوشش خواستم که اسم اعظم حاصل
کنم چنانچه در بسط عددی حاصل شده بود از انجا نیز همان نظیر حاصل کند و زیر که حروف
اصلی از همان سطر کلمه است که در بسط عدد او در دیم چون سطر زمام حاصل کنم
این حروف آ ب ع ب د ال ک ر ی م د ر ف هـ ح ش ق ص ذ ص ح ا ب ج و فیها
بکرده دیدیم که سطور زوج آمد رباعی ترکیب کردم طلب حاصل شد عبد الکریم حد
هجش ضبنزصح حعصب زدی هانلشک جرهی غمو ززحوع مصف رهدز ضجا
کنشل لزمسح لذکع الجمر صفوب دیفر لبهز لشوح تبسر نکصنع هاحم
مرحل اهصند کدنع دبرت نمرز کول حافة دصکر شبعضی ینظم غرسند ذبلع ضو
دل هعفا الیض حصهم لعد دشصنر حدکیب باکی ذنجی رحصص شهوم رلذع
چون درین تکسیر اسم مطابق مطلوب جستم همان کریم حاصل شد در زمام
چهارم اسم بدیع در اسم بکی مطابق یعنی عزت در رفعت بنابر لاحرم
تکسیر مواد کردم بر نمط بون که اصل کلمه را به تخلیص در تکسیر حاصل شد نظر کردم
در زمام اول اسم ظاهر شد و نیز در همان زمام اسم هو در دهم اسم
علی و در سیزدهم رب و در چهاردهم بار و در پانزدهم بدیع و در همان زمام
امر مقلوماد در بستم سیوم مولف مقلوم حاصل گردید چون در معانی
اسمای

٢٢٨

اسمای نظر کردم اسم علی مطابق مطلب آمد زیرا که علی از علامتش است در رفعت
و عزت لازمه علا است اسم علی قبول قبول کردم مثال از رفع طبع چون اسم
عبد الکریم را از رفع طبع کردم کلمه ذو القوة و العزت حروف از رفع طبع ص
اج ک هو ک ف ن ص هو ک د پس این حروف را نتیجه را تخلیص کردم حروف
آمد ص اج ک یا ن ط هو پس این حروف فرد است حماسی ترکیب کردم اسم
دو ملک حاصل شد طیعبد لطهوش ربوهموشش حروف اصلی و حروف نتیجه تخلیص
کردم سطر زمام حاصل شد بر نمط بون ع ب د ال ک ر ی م ذ ر ف هو ز ص اج ق ط
پس این حروف را تکسیر کردم سطور زوج آمد رباعی ترکیب کردم عبد الکریم ذروف
هفربیح قططع قبجد سازل هکفو ندم مطرع یقوب رحقد کسها لزرم رملط
ادهع بیکن ذوقب جزرر جمیل فطوا ذرفه کیعس سرزیحکم هبقل ذفدط
ادرس الهی درفع ذجلک قبیله هولس باو کطلی جبد ذعففد عوزب نسدم
جالوق لرطلک کفطه رعلو قرتیب اذجس بردک مفسط جهذز اعیل لوزن
قدرک دمیف لسط عجاه رذدق الجو عمطی تقیل لذسق قرید بیعظر باغک
دجیل ذکسی عقاف مزرب طدهی یجهل دولجی یکزس رحق فائی فحفبه
ملعدر وسط زدکیب باکی ذفزح طغسه ومرلبع چون درین طلسم
حروف آتشی غالب بود بطبع آتش باید رسانید پس استخراج اسم جنی
نمودم اسم کریم و هو و رب و بدیع در تکسیر پیدا شد اما مطابق یعنی

اند پس لازم شد که تکسیر مواد کنم همان اسم علی حاصل شد زیرا که همان کلمه کریم
در ذو العزة و القوة را که تکسیر کرده بودم در اینجا نیز تکسیر کردم همان اسمای محصوله
که سابق حاصل شده بود با زمام خواهد آمد چون خواهیم که عزیمت بسط از رفع را تمام
بر نمط بون بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم یا ایها الارواح ال لبابات الطاهرات
بحق اتهاد و الهکم و بحق اسمای العظام اقسمت علیکم یا ملائکه رب العزت اسمای
ملیکه محصوله را بخوانند بحق الذی لا اله الا هو الواقع العزیز الذی رفع السموات
بغیر عمد ترونها ان تجیبونی و تعینونی بحصول مرادی و مطلوبی من الرفعة و العز
و الاقبال یا مر بامر الله الملک الحنان المنان المتعال اسمای ملیکه محصوله را
باز تکرار کنند اجیبونی اسمعین مطیعین ناصرین و اقسمت علیکم بحق الله تعالی و اسما
الله العظام الکرام اسمای اعظم که حاصل شده باشد بخوانند ان تمرو بجامع خلیلکم
و التاعلکم و اشاعکم لدعوة الاعوان اسمای اعوان محصوله بخوانند و بامر و هم
بسرهم لاملی لحیث یکونون معنی و نصیر بفی جمیع ما ارید من الرفع و التور قبال و الا
بحسب العاجلة و الاجلة و یا ایها الارواح العالیات و یا ملائکه رب العزت و یا
ایها الاعوان اجیبونی و اعینونی سمیعین مطیعین بحق عزرائیل در فعائیل و بحق
هذه الطلسمات طلسم محصوله را بخوانند یا ایها الحاملون و الباعلون علی حصول تکرار
و النجاح حاجتی فی الدین و الدنیا اجیبو دعا الله اجیبونی و اعینونی قلوب الخلائق
اجمعین بحصول مرادی من الترفع و التعزز عاجلة و اجلة یا ایها الاعوان

تکرار اعوان باز نماید اجیبونی و اعینونی قلوب الخلائق اجمعین لقضاء و کفایه مهماتی
من الرفعة و القوة و حصول القبول و العلم من الاخر و الادنی و اجیبونی و اعینونی
اجمعین بحصول مرادی فی الدنیا و الدین رحمة الله رب العالمین یا ایها الاعوان
ان لم تجیبونی فسلط الله علیکم هذه الملیکة تکرار ملائکه باز نماید بایدیهم شواظ
من نار و نحاس فلا تبصرون و تضربون وجوهکم و ادبارکم و لیسرعون الی النار
و ان جبتم بی جبشرکم الله تعالی یوم القیامة ان لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا
و یا الجنة التی کنتم به توعدون بارک الله علیکم بحق هذا الکلام اجیبونی و اعینونی
و اسرعوا الی قضاء حاجتی و کفایه دعائی اجمعین الساعة الساعة العجل
الطاعة الطاعة الطاعة العجل العجل العجل الوحا الوحا الوحا اجیبونی
اجمعین رحمة الله رب العالمین فصل در بیان قطار بسط تقوی چون در مقدمه
پنجم گفته شد که بسط تقوی بجهت قوت حال و حصول امال و برآمد
از ضعف طالع بسیار نافع است بنابران اسم عبد الکریم با کلمه ذو القوة
و الاقبال یکی از این سه قسم بسط کنیم مثال بسط تقوی ضرب باطن در باطن
خواستم که عبد الکریم را با کلمه ذو القوة و الاقبال ضرب باطن در باطن کنیم
چنین شود که از حرف عین یک حرف طا و چهار عین حاصل شود چنانچه در دوائر
میزان در مقدمه دوم آورده شد پس از حروف کلمه مذکور را این حروف
حاصل شد ع ط ع غ غ غ د ی . ا ا ل ط ک ت ر ح ل ع ی فا

اخ غ جهار صد و نود غ و د ل ١١ ل ظ ن ده غ و د ل بگفت شصت
غ د ل اظ اد ه غ د اد ل جون اینحروف را تخلیص کردم اینحروف حاصل شد
غ لغ و د ي ات ت ا خ ل جون خواهم که بر سر اعمال آیم بقاعده بسط زفع
بر نیقعیر که استخراج ملائکه کنم از حروف نتیجه سه ملک حاصل شد طغنوئیل بالقائیل
خلائیل و این حروف را عزیزی کردم سه اعوان حاصل شد طبطبصعوشش
تکلهوشش جون حروف اصل کلمه و حروف نتیجه را خالص کردم سطر زمام حاصل شد
ع ب د ال ک ر ي ا م ذ و ن ت ظ غ خ جون تکسیر کردم سطور فرد آمد خماسی ترکیب
نمودم طلسم پیدا شد عبد ال کریم ذو نغطغ خخعغب طه ناق لو کنز مبلتخم
ع نحذب کظودل تقائي فنحتمل عد روغ طه کیب اکید و ن طخعو مر لدع جون
طلسم حروف خاکی غالب است در خاک دفن باید کرد جون حروف اصل
اوتادا از حروف اصل کلمه ذو القوة والاقبال معه اسم عبد الکریم گرفتم اسم
اعظم حاصل شد دکها و اقل جون استخراج اسم مطابق مطلوب جستم همان
اسم کریم حاصل شد مطابق معنی بنا بر تکسیر مواد کردیم پس اسم کریم را
ذو القوة و اقبال و قوی و رب دیگر و بار دیگر ملي حاصل شد پس اسم ذو القوة
را مطابق مطلب یافتم پس بجهة مداومت قبول کردم مثال تقوی ضرب باطن
و ظاهر جون اسم عبد الکریم ذو القوة والاقبال را ضرب باطن و ظاهر کردیم
جنین شد ع ک ت ا غ ب و د د ي ا د ل س ک ک ر ر غ غ غ غ ي ن

الکن

٢٣٣

م ک ت د ش غ غ غ غ غ غ غ غ غ غ غ غ غ غ غ غ و د ل ا ال
س ش ن ا ط غ و د ل ت ص غ غ غ غ غ غ غ و د ل ل س ش
ا ن ظ غ ب د آ ا ل س ش پس اینحروف تقوی باطن و ظاهر اسم عبد الکریم
جون اینحروف را حاصل شد تلفیق کردیم جنین شد ک ن غ د د ي ا س ش
ر ث ل ط ض پس اینحروف زوج آمد رباعی ترکیب کردم اسم جهار
اعوان حاصل شد لزطحبهوشش حطبغنوشش تقحکلهوسس غمدهوشش
جون استخراج اسم تمام همان اسم اعظم پیدا شد دکها و اقل زیرا که
از حروف کلمه اصل حاصل میشود جنانچه در ضرب باطن در باطن کرده آن
د جون حروف اجساد نتیجه را خالص کردم زمام تکسیر شد ع ب د ال ذ و ن ا
ش غ س ش ث ط ض پس اینحروف را تکسیر کردیم سطور زوج آمد رباعی ترکیب
کردیم طلسم حاصل شد عبد الکریم ذو نغس نطعضض غطیث و ساس
نعلث رقیوم ق ذ ضم عوطی یفشر د تشک اغمسل لذسض عماع کوشظ تدب نیک
رقشث تلقذ رسض دعسم تا طع شکود تکلس قعذ در است بکی دعور
صلمش تقفع سند اظ زرغص واذ دلشیع کتضق لیمش شرمع نظلوتا
ضد تذکث عیسی شرع شغک بر طب لردضغ قاضي قشص و ردع
لمتث طغدک بباک بد فع شططف سترم رلدع جون طبیع این طلسم
تحقیق کردم حروف خاکی و آبی و بادی بر حروف آتشی غالب آمده با یکدیگر

غالب آمده پس حکم غلبه باد باشد زیرا که بحسب ضعیف از آن هر دو ارفع است
پس طلسم را در باد باید آویخت جون استخراج اسم مطابق مطلوب کردم
اسم کریم و اسم قیوم و اسم بری مقلوب و اسم رب مفلوم حاصل شد
پس اسم قیوم را مطابق معنی دانسته بجهة مداومت قبول کردم مثال
تقوی مفرد بسط ظاهر در ظاهر جون کلمه عبد الکریم ذو القوة والاقبال را بسط
مضروب تقوی ظاهر در ظاهر کنم جنین شد ع و ن ر ب د و ذ ي ١١ ل د م ن
ک ا ک ق و ت ي ا ق م ط س ق د هو ک خ و د ل ١١ ل د م ن
ن ا ش و د ل ت و ف ت و د ل ا د ل د م ن ١١ ق ا س ش
ب و ا د ل د م ق اینحروف حاصل ضرب ظاهر در ظاهر آمد جون تخلیص
کردم و ن ز د ي ا م ق ک ت ط س هو خ ل ش ف پس اینحروف فرد بعد
خماسی ترکیب کردم اسمای جهار ملیکه حاصل شد و تردمائیل الملغنائیل طسحلائیل
شقائیل جون حروف ملیکه را عزیزی کردم اسمای جهار اعوان حاصل شد ههفطهش
تیبر لسهوشش بعوتکلهوشش تصهوشش جون حروف اصل کلمه و حروف نتیجه را
تخلیص کردم سطر زمام حاصل شد ع ب د ال ک ر ي ا م ذ و ن ت
ن ط س هو غ ش ف پس اینحروف را تکسیر کردم سطور زوج آمد رباعی
ترکیب کردم طلسم حاصل شد عبد الکریم ذو نمنطس هخنف کجندر
هنا کسنطا لذطف سرکع املش هقوب زیح خلتذ نطدف لسر دقلع

اسم اعظم

٢٣١

سدیم مخلل اشتند عبهط کد تقف درزب سمرح نبول ناقث دنکذ طعهر
سنهم عرطنح ذنکن تنودل نفقالفیس فهتم لعدر وطسح تذکب باکی
و تقتش حقنسه طنوم رلدع جون درین طلسم حروف آتشی بیشتر است بطبع
آتش باید رسانید و اسم اعظم همان دکها و اقل جون اسم مطابق مطلوب
جستم اسم کریم اسم سقیث حاصل شد مطابق معنی با مدلا جرم تکسیر مواد
کردیم همان اسم ذو القوة و اسم قوی حاصل شد فصل در بیان نظر بسط
تضاعف جون در مقدمه پنجم گفته شد که بسط تضاعف بجهة ازدیاد
و شوکت و غلبه بر اعدا اعتبار تمام طلد بنابران اسم عبد الکریم با کلمه
ذو الشوکت والعلم والغلبه تا بو کردم جنین شد ع ب د ال ک
ر ي م ذ و ال ش و ک ت وال ع ل م وال غ ل ب ت جون
حروف تضاعف تضاعف آوردم اینحروف آمد م ق د ح ب س م ث
ک ف ت غ ب ي ب س خ ب ا م ض ب ي ا ب ش م ق س ب
ب ي ا ت غ س و ض خواستم که بر سر اعمال رویم بقاعده بسط زفع
عمل کنم بر نیقعیر جون اینحروف نتیجه را خالص کردم اسمای سه ملک حاصل
شدم ق د ح ب س ث ک ف غ ي ل خ ض پس اینحروف فرد آمد خماسی
ترکیب کردم دحیائیل لتکفغائیل یخضائیل جون اینحروف را عزیزی کردم
اسم سه عون حاصل شد زحزاهوشش غشلصطهوشش طشدهوشش

حروف کلمه اعلی و حروف بنجه را خالص کردم سطر زمام حال شروع بدال
ک ری ام ذوش شغ قرح ض فخ ض جون انحروف تکسیر کردم
طلسم حاصل شد عبد الکری یا ندوش تفقح سخض صنغ فنی ساحالقک عزنی
شموز زصوع فنحب یفتد رسغا کقل لذقص
فاتد یقدض بحر دشکسع خاغم اتخذ عیس ... ورح حم
بعول ضاشت دخکذ نعسی کحیسم غرقف ذبکغ حودل تقضا الشغ
صتم لعد وقحف غذکت بالی درشغ فضخس تیتسوم رلدع جون درین
طلسم حروف خاک غالب است بطبع خاک باید رساند حروف اوتاد
از اصل کلمه گرفته اسم اعظم تحصیل کرده شد عار ذل کالال جون استخراج
اسم مطابق مطلوب جستم اسم کریم حق و اسم بدیع و اسم ... حاصل
شد و هیچ مطابق مطلب نیامد زیرا که مطلب از علم و شوکت و غلبه است
لاجرم تکسیر فوداو کردیم بر نمط بین این اسمای حاصل شد کریم ملی اول رب
بدی ولی بر فلک جون در میانه انها نظر کردم هیچ یکی مطابق نیامد پس
با اسمای دیگر را که بحسب معنی مطابق اید تحصیل کنم جراکه مطلب از دیاد
علم و غلبه و شوکت است از اسمای غالب و قادر و مقتدر خواهم که
مطابق باشد تحصیل کنم بشرطی که با فحوی صغیر کلمه طالب موافق باشد
و پس عبد الکریم دوا شوکته و العلم و الغلبه را فحوی صغیر گرفتم چنین آمد

٤٣٢ مدخل کبیر ٣٠٩١ و وسط ٣١٠ صغیر ٤ پس مدخل صغیر هر یک اسمای که مطابق
فعل باشد ابجد صغیر مقابل کنم هر اسمی که از مدخل موافق اید قبول کنم

بدین طریق: غالب قادر مقتدر قوی عظیم علی اجل
١٠٣٣ ٤٣٠٣ ٢٤٤ ١١٢ ١٠٢٠ ١١٠ ٣٠٤
قائم قیوم
١٥١
١٠٦ ٣١٤ ٢٨ ٢ ١٠٢ ١١ ٢
١٢
٢ ٨ ٦ ٨ ٣ ٢

فصل در بیان نظر بسیط تمازج جون در مقدمه پنجم گفته شده که بسیط تمازج
تجمیع حاجات شامل است پس مطلوب باید دید که یکدام اسم الهی مناسبت
دارد و پس ان اسم را با اسم مطالب امتزاج دهند و اگر اعداد المتمازجین
از دیگری کمتر اید اقل را انکرار باید کرد تا مساوی گردد و در اینجا نکته ایست
اگر مطلوب از اسمای الهی باشد پس اسم مطلوب را مقدم دارند بر خلاف
انکه طالب همیشه بر مطلوب مقدم میباشد زیرا که تقدیم طالب بر مطلوب
دلیل قوت و احاطه او است بر اخر پس هر کلمه که اسم الهی باشد از آن
دور است که اسم خود را مقدم ارند و سر حضرت باری تعالی بر حال خود قوی
قوی و محیط است و از همه مقدم است پس باید که اسم الهی را مقدم دارند
الحاصل جون خواستم که اسم عبد الکریم را با یکی از اسمای الهی امتزاج
کنم نظر کردم که مطلوبش جیست مثلا علم را مطلوب فرض کردم پس

اسم علیم را که بحسب معنی مطابق مطلب است با اسم عبد الکریم امتزاج دهیم
جون حروف علم جهار حرف است و از عبد الکریم نه حرف است پس حروف علیم
را تکرار بیارم تا مساوی شود و ابتدا از حروف علیم کنم بدین نمط ...
دم اع ل ل ک ی ا رم ی اع م خواستم که بر سر اعمال ایم قاعده ...
تکسیر بسیط حروف مطلوب تکسیر کنم تا مرجع زمام اول تکسیر تحریف نکنم زیرا که
درین بسیط قاعده اینست پس اسم علیم جهار حرف است تا جهار سطر تکسیر
کنم و درین بسیط تخلیص حروف شرط نیست جون تکسیر کردم خواستم که اسمای
تحصیل نمایم حروف اوتاد از زمام اول گرفته بسیط حرفی نمایم و بحسب فرد و زوج
ترکیب کنم پس دیدم که حروف اوتاد فرد است پس خماسی ترکیب کردم
... اسم اعظم حاصل شد عیب میلا میا یا جون استخراج ملائکه کنم سطر
اخر تکسیر را ترکیب کنم پس حروف این زمام همیشه زوج میباشد اسمای
ملائکه نیز جهار حرف باشد مگر وقتی که دو حرف در اخر زمام ماند در ان صورت
که ملائکه اخیر رابعی سه حرفی اسمی کنند جنانچه در اینجا افتاده است
حروف زمام شانزده حرف است پس سه اسم جهار حرفی و دو
سه حرفی است رعیائیل بلیعائیل مادعائیل المکائیل عیمائیل جون خواهم
که اسمای اعوان حاصل کنم حروف اوتاد را جمع نمایم از صد در یک اسم وا از
هر یک اسم بدین نمط حروف انستع م رم پس حروف صد در رج و دو حرف
موخر م م جون انحروف را ترکیب کردم جنین شد اسمای اعوان حاصل شد
دومی

٤٣٣ ...هوش مهوش پس دراج با که درین بسیط تمازج اسم خلیفه اعوان نیز
حاصل میشود درین خلیفه را سید اعوان گویند و طریق تحصیل انست که
حروف ا و ... را در یکجا ترکیب کرده کلمه طمش لاحق کنند که اسم خلیفه
اعوان خلیفه باشد عمر مطیش خلیفه اعوان باشد خواستم که طلسم
حاصل کنم قاعده اعمال تکسیر زوج است رباعی ترکیب
نموده شد بدین طریق عغلیب ما برج عمیع عغیل مبر سایدکم
لالع علع اعلع میکل دمیت رع یمبل دعلل کعیسم جون درین
طلسم حروف خاکی غالب است بطبع خال شد باید رساند و بخواند
اسم علیم مشغول باید شد و لطر ایف غرمیش بقاعده بسیط ترفع است
البته اعالم بسیط تکسیر درین کتاب باقی مانده است و تمت بالخیر

و به تقسیم ... ۱۸ ربیع ... اسفند

مربع ... ۴ ... اوقیه چهار بار ... بار ... زیر بار

... ۷ ... طبخ دهند و چهار بار ... درانش

... ۱ ... ۲ ... بعد از آن ... در یک بوته

در ارطل ... بعد از آن ... بعد از آن ... بگذارند

۲۰۴۵۰ ... درهم دهند بقدر ... بیاورند ...

۲۰۵۰۱ ... باشد به نهند و ... ۳ سفال ...

که و ... بگذارند و ... بر ... تا ... آید ... یک سفال

و در ... بگذارند ... آب کنند تا ... آید ... دهند تا ...

و ... سفال ... ۷۰ ... بریزند و ... بگذارند ...

از ... بر ... باشد و در ... بر ... بردارند ... بود و در او ...

شوند ... بر ... اثر ... بگذارند ...

هر گاه ... بگذارند ... سفال ... بگذارند ...

تمام شد ... نقره ... سفال ... جواهرات ... بگذارند ...

... بیک ... جمله ...

حمله عالم ... گمراه ... ۱۳۱۷ ...

... تحریر شد

[illegible]

ماه ربیع

۱ پنجشنبه

۲ جمعه

سه شنبه

۴ یکشنبه

۵ دوشنبه

۶ سه شنبه

۷ چهارشنبه

۸ پنجشنبه

۹ جمعه

در تاریخ صبح چهارشنبه ۲۴ شهر ... ۱۳۱۷ ... خطا را

... یاد ...

ع . ر . ...

فى قراة النبى عليه السلام انه يقرأ وهو فاجر فاسق ترتيل وان يبكى فى القراة
لقوله عليه السلام اتلوا القران وابكوا فان لم تبكوا فتباكوا وانما يتكلف البكاء ان يحضر قلبه الحزن فمن الحزن ينشأ البكاء قال عليه السلام
ان القران نزل بحزن فاذا قرأتموه فتحزنوا ووجه احضار الحزن ان يتأمل
ما فيه من التهديد والوعيد والمواثيق والعهود ثم يتأمل تقصيره فى اوامره
وزواجره فيحزن لا محالة ويبكى فان لم يحضره حزن ولا بكاء كما يحضر ارباب القلوب الصافية فليبك على فقد الحزن والبكاء فان ذلك اعظم المصائب
وان يقف عند كل اية فيسأل الله تعالى عند كل اية الرحمة فيتعوذ عند اية العذاب
ويسبح الله تعالى عند ذكر كل اية يدل على جلاله فانه صلى الله عليه وسلم كان يفعل
ذلك وله ان يكرر بعض الاية لتحريك الفكر لفهم معانيه وتنبيه القلب لاقتباس
انواره فانه صلى الله عليه وسلم قام باية واحدة فى ليلة تكررها كذا فى شرعة
واذا اخذ سورة لم يشتغل بشىء حتى يخرج عنها الا لضرورة واذا اضطر
الى حديث فى حالة القراءة فانه لا يترك المصحف منشورا ويعود ثانيا للقراة
وان يكون اطرافه عند قراءة القران ساكنة ولا يضطرب ولا
يصيح الخشية والبكاء ولا يخرق ثوبا فقد كانت الصحابة اخشى الناس لله تعالى
اجل الخشية يعدونه جلوا والذين يخشون ربهم الاية وان يمسك عن القراءة
اذا تثاوب وان يختم القران عند افتتاحه فانه مرغمة للشيطان وفى الحديث
افضل الناس الحال المرتحل اى الخاتم المفتتح وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا ختم يقرأ من اول القران قدر خمس ايات لئلا يكون فى هيئة المهجور
القران فانها مستحبة واعلم انه كيفما يقرأ القران ولو مضطجعا جاز ومنه فلا
يخلوا من الفضل ولكن ما ذكرناه فى زيادة الفضل وقد قال على رضى الله عنه
من قرأ القران وهو قائم فى الصلوة كان له بكل حرف مائة حسنة ومن قرأ وهو
جالس فى الصلوة كان له بكل حرف خمسون حسنة ومن قرأ فى غير صلوة وهو على
وضوء كان له بكل حرف خمس وعشرون حسنة ومن قرأ على غير وضوء فعشر حسنات
ولا بد للقارى ان يكون له حظ من تلاوة القران فى الليل لان القلب بالليل
اصفى لانه افرغ وذكر فى شرح جامع الصغير ان قبلها الدنيا قبلة المسلم عند الاسلام

١٤

فيه رجل ... انه لو لقنه الصواب لا يحمله الوحشة كان
... قال علماؤنا لا يتعلم و يصير ذلك سببا لخصومة والمنازعة فلا بأس
... الى جانبه بعلوّ فى قراءة القران فى الوثاق ضعيفى والاولى ان يقرأ
على وجه يكون اقرب الى التعظيم ولا بأس ... والترتيل قطعا وكذا الصلوة
على النبى عليه السلام ... ان تقرأ ما كتبه قرآن
... الحكم ... الرحمن الرحيم ان فى خلق السموات
والارض واختلاف الليل والنهار والفلك التى تجرى فى البحر بما ينفع الناس
وما انزل الله من السماء من ماء فاحيى به الارض بعد موتها وبث فيها من كل
دابة وتصريف الرياح والسحاب المسخر بين السماء والارض لايات لقوم
يعقلون ... حقوب ... تهجد ... بيدار ... خواهد ... در شريعة جماعة الابرار التهجد وهو ان يقوم فى جوف الليل و
يصلى متطوعا فى جوف القلوب لا يكون التهجد الا بعد النوم فى تفسير الزاهدى
تهجد الصلوة بعد النوم وقيل التهجد ترك النوم للصلوة فى كفاية الشعبى
التهجد هو صلوة الليل وقال بعضهم التهجد يكون بعد النوم وما كان من الصلوة
قبل النوم فانه لا يكون تهجدا فى الاحياء قال عليه الصلوة والسلام افضل
الصلوة بعد المكتوبة قيام الليل فى اوراد شيخ الاسلام بدر الدين رحمه الله يستحب
ان ينام ثلث الليل او نصفه ويستحب وافضل الاستحباب بعد احياء الليل كلها ان ينام ثلث
الليل الاول ويقوم نصفه وينام سدسه الاخر او ينام نصف الاول ويقوم ثلثه
وينام السدس وقيام وسط الليل وثلثه الاخر افضل وقد روى عن النبى عليه السلام
انه قام من الليل ولو قدر حلب شاة وفى العوارف فى تفسير قوله تعالى الملك يؤتى
الملك من يشاء وهو قيام الليل ومن حرم من قيام الليل كسلا وفتورا فى العزيمة
وتهاونا به لقلة الاعتداد بذلك او اغترارا بحاله فليبك عليه فقد قطع عنه
طريق كثير من الخير ولا ينبغى ان يطلع الفجر وهو نائم الا ان يكون سبق له من الليل قيام
قبل فيعذر فى ذلك على انه اذا استيقظ قبل الصبح ... قيام فقيل سبق فى
الليل يكون افضل من قيام طويل ثم النوم الى بعد طلوع الفجر ... فاما بدايته
قيام شب برخلق بر كسى كه موفق باشد دشوار ... ظاهر و باطن و قيام را اسباب
... ظاهر ... اول انكه نان بسيار نخورد چه سبب اب خوردن شود

و خواب بروى غلبه كند و قيام بروى گران شود و يكى از مشايخ هر شب بر سر
خوان ايستادى و گفتى اى مريدان بسيار مخوريد كه اب بسيار بايد خورد انگاه بسيار
خسپيد و در وقت مرگ بسيار در حسرت باشند و اين كم خوردن اصل بزرگست
و تخفيف معده است از گرانى طعام دوم انكه در روز فعلهاى خود را كار
ياى كه جوارح ازان مانده شود و اعضا ضعيف گردد رنجانيد چه جاى ...
خواب باشد سيوم انكه قيلوله ترك نكند كه سنت است جهت استعانت بر بيدارى
شب چهارم انكه در روز گناه نكند چه ان دل را سخت كند و ميان او و ميان
اسباب رحمت حايل شود و شرط باطن نيز چهار است اول سلامتى دل از
حقد و حسد و حب و تكبر و از بدعتها و از فضول كارهاى دنيا چنانكه هميشه در كار
هاى دنيا مستغرق باشد قيام شب ويرا ميسر نشود و اگر قيام ميسر شود در نماز
جز در مهمات دنيا نه انديشد و جز ديو و سوسها جولان نكند و در مثل اين
كسى گفته شعر اذا استيقظت ايضا فنايم دوم ترس غالب كه ملازم دل
با كوتاهى امل چه اگر در احوال اخرت و دركات دوزخ انديشه كند خواب ببرد
چنانكه طاوس گفت ذكر دوزخ خواب عابد را ببراند سيوم انكه فضيلت
قيام شب از ايات و اخبار و اثار بشناسد تا رجا و شوق او بثواب مستحكم
شود و اشتياق او را براى طلب مزيد و رغبت در درجات بلند برانگيزد
چهارم انكه شريفترين بواعث بر قيام شب دوستى خدا و قوت ايمان و ...
نماز و مناجات كردن با عالم الاسرار و مشاهده كردن و چون خدا را
دوست دارد نا چار خلوت و مناجات را دوست دارد و از مناجات لذت
يابد و لذت مناجات با دوست او را بيدار دارد و قيام شب باعث باشد
قوله تعالى فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه
احدا لقاء ربه اى رؤية ربه عملا صالحا اى خالصا عن الشرك والرياء ولا يشرك
بعبادة ربه احدا قيل اى ولا يشرك بالله فى العبادة شيئا من الاصنام وغيرها
وقيل المراد به الرياء اى لا يرائى بعمله احدا وعن النبى صلى الله عليه وسلم اتقوا
الشرك الاصغر قالوا وما الشرك الاصغر قال الرياء ... انى اخوف

... وما فوقها ... والشهوة الخفية الى يصبح احدكم صائما فيعرض له
الشهوة من شهوة الدنيا فيفطر لها ويترك صومه للشوك الرياء قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من قرأ عند مضجعه فمن كان يرجوا لقاء ربه الى اخر السورة كان له فى
مضجعه نورا يتلالاء الى مكة حشو ذلك النور ملائكة يصلون عليه حتى يقوم
وان كان مضجعه بمكة له نور يتلالاء من مضجعه الى بيت المعمور حشو ذلك النور ملا
ئكة يصلون عليه حتى يستيقظ وعن ابن عباس رضى الله عنهما العمل الصالح اداء
الصلوة الخمس بالجماعة وعنه ايضا الشرائع الخمس الصلوة والزكوة والصوم والحج
والاغتسال من الجنابة وقيل العمل على وجهين عمل بينك وبين العباد كاداء
الامانات ووفاء العهود وصلة الارحام وقضاء الحقوق وعمل بينك وبين الله
عز وجل وهو نوعان ظاهر وباطن فالظاهر مثل اداء الشرائع والباطن كالتوكل
والرضاء بالقضاء والصبر فى البلاء والشكر فى الرخاء فى الاربعين للامام الغزالى
رحمه الله قال عليه السلام لا يقبل الله عملا فيه مقدار ذرة من الرياء وقال قتادة
اذا راى العبد يقول الله تعالى لملائكة انظروا كيف يستهزئ بى حقيقة الرياء طلب
المنزلة فى قلوب الناس بالعبادات واعمال الخير فاذا عرفت حقيقة الرياء فعليك
بالتشمر بمعالجته وعلاجه رفع الاسباب الباعثة عليه وهى ثلث حب المدح وخوف الذم
والطمع فى الينابيع قال ابراهيم بن يوسف رحمه الله لو صلى رياء فلا اجر له وعليه الوزر
وقال بعضهم يكفر وقال بعضهم لا اجر له ولا وزر عليه وهو كان لم يصل فى العتابية لو
فتح الصلوة خالصا لله تعالى ثم دخل فى قلبه الرياء فهو على ما افتتح والرياء انه لو خلا
عن الناس لا يصلى ولو كان مع الناس يصلى ليرى الناس فاما لو صلى مع الناس
يحسنها ولو صلى وحده لا يحسن فله ثواب دون الاحسان فى الكبرى اذا اراد
الرجل ان يصلى او ان يقرأ القران فيخاف ان يدخل عليه الرياء لا ينبغى ان يترك
لان ذلك موهوم ولو افتتح الصلوة يريد بها وجه الله تعالى ثم دخل فى قلبه الرياء فالصلوة
على ما ابتدى لان التحرز عما يعرض فى اثناء الصلوة غير ممكن الرياء لا يدخل فى صوم لو ذهبه
... الطاعة يدخل لان النبى عليه السلام قال يقول الله تعالى الصوم لى وانا اجزى به

١٤١

فضل في الصوم الوظيفه ... [illegible]

يبطل الثواب الذی وعده الله تعالی لمقیم الوظیفه ...

وفی ... الفقیه ابی اللیث ... لنفوا ز ... قال بعضهم الریاء لا یدخل فی شی

من النوافل وهذا هو المذهب ... لان بدخول الریاء لا یفوت اصل

الثواب وانما یفوت ... الثواب فی فتاوی الحجة عن رسول الله

صلی الله علیه وسلم انه قال ... اربع رکعات قبل العصر کن له جنة من النار

وفی روایه اخری ... رسول الله صلی الله علیه وسلم من حافظ اربعا قبل

العصر بنی الله تعالی بیتا فی الجنة قوله ... رکعت اول اذا زلزلت الارض ... قال علیه السلام

من قراء اذا زلزلت الارض یعدل نصف القران وروی ربع القران من قرا

... لا جر مثل اجرا ... علیه السلام وکان فی الجنه رفیق داود علیه ...

... بکل ایه قراء ها من قبره بابا من الجنة قوله در دوم والعادیات قال علیه السلام

من قرا والعادیات فکانما کسا کل یتیم ... واعطاه الله تعالی بکل ایه ...

فی الجنة قوله ... در سیم القارعة قال علیه السلام من قراء القارعة ثقل الله تعالی

... قال علیه السلام من قراءها اعطاه الله تعالی یوم القیامة کتابه بیمینه

... یسیرا قوله درچهارم الهیکم التکاثر بخواند قوله تعالی ثم لتسئلن

یومئذ عن النعیم وهی الصحة والفراغ والامن والاسماع والابصار و ...

البارد فی الصیف والماء الحار فی الشتاء والظل والرطب و ارسال محمد علیه السلام

وفی الحدیث من قال الحمد لله فقد شکر النعم وقال علیه السلام من قرا سورة الهیکم

لم یحاسبه بالنعم التی انعم علیه فی دار الدنیا واعطی الاجر کانما قراء الف ایه وقال علیه السلام

من قرأها اعطاه الله تعالی بکل حرف درجة وکتب عند الله ...

بکل ایه قراءها ثواب المرابطین ... نزدیک نیم روز شود قیلوله کنند

القیلوله سنة لمن اراد قیام اللیل ووقتها نصف النهار ...

الزوال

[margin: فضیلت نماز دیگر]

[margin: اداب قیلوله ... بعد از زوال ... قیلوله]

[margin: در بیان قیلوله]

142

... از زوال ودر ملتقط ... امام ناصر الدین ... محمد روایت ... کرد

هر که قیلوله ... نه در سفر و نه در حضر وفایده قیلوله انست که ...

دماغ و عقل است از برای انکه ... عقل دماغ است ... عقل را ...

قیلوله قال النبی علیه السلام القیلولة تزید فی العقل و خواب غفلت صبحدم خفتن

است که مهر عالم علیه السلام وقت صبح اندر حجره اندر امد فاطمه رضی الله عنها خفته

گفت ای دختر برخیز که درین وقت سه چیز قسمت کنند عافیت و روزی نیک ...

روزی هر که درین وقت خفته باند ازین سه چیز محروم است و خواب که سبب ...

و دوری است وان بعد از نماز بامداد خفتن است چون نماز بامداد نکذارد ...

چندانی که افتاب بر اید بلند بعد از ان بخسبد باکی نیست و خواب سبب عقوبت نماز

خفتن ناکذارده خفتن است که در خبر امده است که در دوزخ دریاییست که اب او

تلخ و سیاه اماده کرده اند از برای کسانی که نماز خفتن ناکذارده خسبند و خواب

عبادت نماز خفتن کذارده خفتن است فی ربیاکه واحد من الاکابر بدانکه اول مرتبه

از مراتب سالک راه شریعت است می باید که بر شرایط شریعت مواظبت نماید ودر

ان بکوشد چون درین باب بقدر طاقت کوشش نماید و همتی دارد بر کت کذارد

شریعت و ثمره علو همت طریقت برا روی نماید که راه دلست و چون حقوق

طریقت بکذارد و همت عالی دارد حق سبحانه پرده ها از پیش دیده دل او ... دارد ...

حقیقت بدو نماید شریعت نکاه داشتن معاملات است طریقت تزکیه باطن است از خصایل

مذمومه مثلا جامه نکاه داشتن از لوث نجاست شریعت است و دل نکاه داشتن از

کدورات بشریت طریقت است روی بقبله اوردن شریعت است و دل بحضرت حق سبحانه تعالی

داشتن طریقت است چون بدانستی که شریعت است و طریقت است و حقیقت است بدانکه

مجموع ادمی سه چیز است نفس و دل و روح هر سه را راه نهاده اند نفس را شریعت

و دل را طریقت و روح را حقیقت چون این بدانستی بدانکه دل بدست ...

و طریقت راه او است و روح را کس نشناسد الا ما شاء الله و حقیقت که

کار او ... در عبادت نیاید و در اشارت نکنجد ما ندانیم شریعت هر که خواهد ...

طریقت برو بکشاید و چون حقیقت بدو نماید ... نکذارد ...

و ... او نکاه دارد ... شریعت علم و قول ... طریقت فعلها ...

... حقیقت جملکی احوال ... ازین ... هم از ... عبارت اینکه ...

... می راه حقیقت ... حقیقت طریقت ...

بلند بکر ... دارد ... کردن ندارد ... اگر تو در شریعت کامل

طریقت از دری شامل ای ... را نور طریقت ... عیان کردد بتو نور حقیقت

طریقت ... شریعت ... در بعد کی کشاید ... شریعت و نماز و روزه بود

طریقت ... حقیقت ... در ... نظر اندر جمال یار کردن

قال سلطان الطریقة ... عبد الله ... رحمه الله علم زبان علم شریعت است و ...

علم حقیقت است وکمال درجه مرد بتحصیل و واصل موقوفست تا اکر ازین دو اصل یکی

خلل ماند علم مرد ناقص بود و قدم وی در راه دین بر جاده استقامت نباشد

زیرا که انچه ظاهر شریعت است همه طاعات اسباب است وانچه حقیقت است نظاره مسبب الاسباب

حقیقت بی شریعت ضایع بلکه قاطع راه است و شریعت بی حقیقت مهمل و غبار ...

و ... انکار ... روزکار مرد ... حق هر دو قاعده تمامی نکذارد ...

علیهم ... چون حال حقیقت کشت شریعت برخیزد و این سخن قرامطه است

لعنهم الله تعالی ... الامام علاء الدین ابی بکر ... ان علت درجته وارتفعت

منزلته وصار من جملة الاولیاء لا یسقط عنه العبادات المفروضة فی القران من الصلوة

والزکوة والصوم وغیرها ومن زعم ان من صار ولیا ووصل الی الحقیقة ...

الشریعة فهو ملحد لم یسقط العبادة عن الانبیاء علیهم السلام فکیف یسقط عن الاولیاء

والنبی الواحد افضل من جمیع الاولیاء ولان العبادة وجوبها لحق العبودیة

او لحق شکر النعمة والولی بالولایة لم یخرج عن حد العبودیة ولا عن کونه منعما

علیه ولقد صح ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی حتی تورمت قدماه فقیل

له الم یغفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر قال افلا اکون عبدا شکورا

تزکیه النفس التطهیرها عن خصایل المذمومة فی منتخب خلاصه العلوم ...

قال بعضهم الروح نسیم طیب یکون به الحیوة والنفس ریح حارة ...

143

عبارة عن الخصایل المذمومة من روح الخصایل المحمودة ... الخصایل المذمومة حب الدنیا

وحب الثناء وحب ... والحقد والحسد والکبر والبخل والغضب و ...

الکذب والغیبة والنمیمة والحرص والظلم والریاء والامل والنظر ...

... الخلق وقلة الرحمة وترک النصیحة والتعلق بالمخلوق والعداوة والطمع

والعداوة وکثرة الاکل وکثرة الشهوة فان من امتلأ بها نفسه لا یتیسر ...

بعلمه والخصایل المحمودة العلم والحلم والحیاء والرضاء والعفو والرافة

والنصیحة والتواضع والمروة والمداراة والمحبة والشجاعة والسخاوة والعدل

والتقوی والزهد والورع والتوکل والاخلاص واصحیز ذلک فی ...

الکلام فی الروح قال بعضهم لا یجوز وقال بعضهم یجوز ثم قیل هی الحیوة وقیل عرض

وقیل انها جسم لطیف وهو ریح مخصوص واخلاق ... ذکرت فی الاحیاء

لفظ القلب یطلق علی معنیین احدهما علی اللحم الصنوبری الشکل المودع فی الجانب

الایسر من الصدر وهو لحم مخصوص وفی باطنه تجویف وفی ذلک التجویف دم اسود

وهو منبع الروح ومعدنه وهذا القلب موجود للبهایم ... موجود للمیت

والثانی علی لطیفة ربانیة روحانیة لها بهذا القلب الجسمانی تعلق وتلک اللطیفة هی

حقیقة الانسان وهو الشی المدرک العالم العارف من الانسان وهو المخاطب

والمعاتب والمطالب لها علاقة بالقلب الجسمانی وقد تحیرت عقول اکثر الخلق

فی ادراک وجه علاقته وان تعلقه به یضاهی تعلق الاعراض بالاجسام ...

... بالموصوفات او التعلق المستعمل للالة بالالة او تعلق المتمکن بالمکان

والمراد بهذه اللطیفة حیث ورد فی القران وقد یکنی عنه بالقلب الذی

فی الصدر لان بین تلک اللطیفة وبین القلب الجسمانی علاقة خاصة فانها وان کانت

متعلقة بسایر البدن ومستعملة له ولکن تعلق بواسطة القلب الجسمانی فتعلقها الاول

بالقلب فکانه محلها ومملکتها ومطیتها فی الحدائق قال ابو بکر الوراق للقلب

ستة اشیاء حیوة وموت وصحة وسقم ویقظة ونوم فحیوته بالهدی و

... موته ... وصحته الصفوة وسقمه بالعلاقة ویقظته بالذکر ونومه بالغفلة

وقال سهل بن عبد الله قدس سره القلب رقيق يؤثر فيه الشيء اليسير فاحذروا عليه
لحظات المذمومة فان الاثر القليل عليه كثير وقيل النفس موضع نظر الخلق والقلب
موضع نظر الحق فان له عز وجل في قلوب العباد في كل يوم وليلة ثلثمائة وستين نظرا
ذكر زيارت قبور پنجشنبه بامداد يا جمعه بعد از نماز شنبه پيش از طلوع آفتاب بايد رفتن
زيارة القبور في كل اسبوع مستحب وافضل ايامها اربعة يوم يوم الاثنين والخميس
والجمعة والسبت قال صاحب المناسك الزيارة يوم الجمعة بعد الصلوة حسن ويوم
السبت الى طلوع الشمس ويوم الخميس في اول النهار وقيل في اخر النهار وفي مفاتيح
المسايل في الخبر من زار قبر ابويه او احدهما في كل جمعة كتب له برة وعن كه وروى
ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي عليه السلام انه قال من زار قبر ابويه او امه او ابيه
احتسابا كان له حجاب من النار وفي الخبر من قرأ في قبر ابويه فاتحة الكتاب وقل هو
الله احد سبع مرات نور الله تعالى قبرهما سبعين نورا الى يوم القيامة ينبغي للولد
ان يزور قبر ابويه او احدهما في كل جمعة لان النبي عليه السلام قال من زار قبر
ابويه او احدهما في كل جمعة يقرأ عندهما او عند احدهما يس غفر له بكل اية
وبكل حرف منها وكذا يس تقبيل قبر والديه لما ذكر في كفاية الشعبي ان
رجلا جاء الى النبي عليه السلام فقال يا رسول الله اني حلفت ان اقبل عتبة
باب الجنة فامر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تقبل رجل الام وجبهة
الاب ويروى انه قال يا رسول الله ان لم يكن له ابوان فقال قبل قبرهما
فان لم اعرف قبرهما قال خط خطين وانويهما في العوارف وقد ورد في
الخبر عن النبي عليه السلام تعرض الاعمال يوم الاثنين والخميس على الله تعالى وتعرض
على الانبياء والاباء والامهات يوم الجمعة فيفرحون بحسناتهم ويزداد وجوههم
بياضا وتشرقه فاتقوا الله ولا تؤذوا موتاكم وفي خبر اخر ان اعمالكم تعرض
على عشايركم واقاربكم في الموتى فان كان حسنا استبشروا وان كان غير ذلك قالوا
اللهم لا تمتهم حتى تهديهم كما هديتنا في كفاية الشعبي روي عن رسول الله عليه السلام
انه قال حيوتي لكم رحمة وموتي لكم رحمة فقالوا يا رسول الله عرفنا ان حيوتكم
هذه رحمة من حيث انه ينزل الوحي والاحكام والشرايع لكن كيف يكون موتك
لكم رحمة فقال عليه السلام ان يعرض اعمالكم علي يوم الاثنين وليلة الجمعة فاني استغفر لكم الله وان رايت شرا استغفرت الله ... تعالى

فلكل وجهة هو موليها ...
ارباب ... قبله ...

في الكبائر ابدا ... بحضرة والوالدين ... كل يوم مائة مرة
قال ... اليك ... قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم كل ذنوب ... ما شاء الا عقوق الوالدين فانه يعجل
لصاحبه في الحيوة قبل الممات وعن ابي ذر قال دخلت على رسول الله صلى الله
عليه وسلم فذكر الحديث بطوله الى ان قال قلت يا رسول الله اوصني قال اوصيكم
بتقوى الله فانه ازين لامرك كله قلت زدني قال عليك بتلاوة القرآن وذكر الله
عز وجل فانه ذكر لك في السماء ونور لك في الارض قلت زدني قال عليك
بطول الصمت فانه مطردة للشيطان وعون لك على امر دينك قلت زدني
قال اياك وكثرة الضحك فانه يميت القلب ويذهب بنور الوجه قلت زدني
قال الحق وان كان مرا قلت زدني قال لا تخف في الله لومة لائم قلت
زدني قال ليحجزك عن الناس ما تعلم من نفسك وعن عمران بن حصين ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال مقام الرجل بالصمت افضل من عبادة ستين سنة
وعن عمران بن حطان قال اتيت ابا ذر فوجدته في المسجد محتبيا بكساء اسود
فقلت ما هذه الوحدة فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
الوحدة خير من جليس السوء والجليس الصالح خير من الوحدة واملاء الخير خير من السكوت
والسكوت خير من املاء الشر

در بيان واقعه وخواب

بدانكه چون سالك در حين مجاهدت نفس وریاضت وتصفيه دل شروع
كند در ملك وملكوت بنور سلوك پديد آيد ودر هر مقام مناسب حال او
وقايع كشف افتد گاه بود كه خوابی صالح باشد وگاه بود كه واقعه غيبی بود
وفرق ميان خواب وواقعه نزديك اين طايفه از دو وجه است يكی از غلبه
دوم از رفع ازراه صورت واقعه آن باشد كه ميان خواب وبيداری
بيند واز راه معنی واقعه آن باشد كه از خيال بيرون آمده باشد غيبی
صرف شده چنانكه روح در مقام تجرد از صفات بشری مدرك آن شود وآن
قعه روحانی مطلق باشد وگاه بود كه نظر روح ...

واقعه ربانی صرف بود که اصلا ... بود ابعد ... باشد که
قضایای کلی از کار ربقعاد بود و خیال بکار ... و در تخیلات مخلوط بی‌حواس
بیندی در نظر خیال ایزدان بود و بنود با ... که از اقیمات ... کلام
داند خوابی باشد نفس بواسطه خیال ... اکنند از ... این شیطانی
وهوا جس ... که از ... نفس و شیطان باشد و خیال اثر از نفس بنوی
مناسب بکند و در نظر نفس او ... ... و ایمانی افشقد و بر
شان بعد از ان استعاذت واجب بود با کسی حکایت نباید کرد و دوم
خواب نیکست که رؤیای صالحه گویند و حضرت علیه السلام فرمود که رؤ
ویای صالحه یک جز دست از چهل و شش جزو از نبوت بعضی ا...
او را تفسیر کرده اند که مدت ایام نبوت حضرت علیه السلام بیست و سه سال
بود از انجمله شش ماه وحی بخواب می امد رضی الله تعالی بدین حساب یک جزو باشد
از چهل و شش جزو از نبوت و بسیار از انبیا علیهم السلام بودند که وحی
ایشان بخواب بوده است و گاهی در بیداری چنانکه ابراهیم را علیه السلام
در خواب وحی امد که فرزند را بکش انی ارای فی المنام انی اذبحک و دلیل
بر انکه وحی بود فرزندش میگفت یا ابت افعل ما تؤمر بکن انچه ترا میفرمایند
و خواجه علیه السلام میفرماید نوم الانبیاء وحی و خواب صالح بر سه
نوع است یکی انکه هرچه بیند حاجت به تعبیر نباشد همچنانکه دیده باشد
بعینه ظاهر شود چنانکه خواب ابراهیم علیه السلام صریح بود انی ارای
فی المنام انی اذبحک دوم انکه بعضی بتاویل محتاج بود چنانکه خواب
یوسف بود علیه السلام انی رایت احد عشر کوکبا والشمس والقمر
رایتهم لی ساجدین یازده ستاره و افتاب و ماه محتاج تاویل
بود یازده برادر و مادر و پدر اما سجده بعینه ظاهر شد بتاویل
حاجت نباشد تخر واله سجدا و سیوم انکه محتاج تاویل باشند تمام چنانکه
خواب

۱۴۶

...

عزلت از خلق بود تا با خلق ... و اندر جماعت مردمان نشستن هوس نکند
و رغبت ننماید و پرهیز کند از جمله خلق چنانکه با عیال و فرزندان خود بر سبیل طبیعت
علقه شهوت نبندند تا او را نیتی از پی حق خالص شود و انچه بحکم ان نیت خالص
با عیال و فرزندان بنشیند و زود برخیزد و بسوی خلوت خانه شود و استغفار
بسیار گوید و بتضرع و زاری بحضرت ذو الجلال باز گردد و از ان نشستن از حضرت
حق سبحانه امرزش خواهد زیرا که اگرچه با عیال و فرزندان نشستن عبادتست لکن
حسنات الابرار سیئات المقربین و بحسب حال خود هر کسی را گناهیست و هذا ... له
اما خلوت ان بود که تنها از حق ... دو یکتا شود و دل ... از غیر حق ...
خالی کند ... ازحق سبحانه ... دل ... غیر ... و حال خود شود
فی رسالة القشیری ... فی ابتداء حاله العزلة عن ابناء ... فی نهایته
الخلوة لتحققه بانسه ... آثر العزلة ... عن الخلق سلامة الناس
منه ... ولا یقصد سلامته من شر الخلق فان الاول ... استصغار ...
... علی الخلق ... استصغر نفسه ... ومن رای نفسه ... بینهم
قیل لبعض الرهبان انک راهب فقال لا انما انا حارس کلب ... الخلق ...
لیسلم ... الخصال المذمومة فالتاثیر لتبدیل الصفات لا ...
... الاوطان ولهذا قیل من العارف قالوا کائن بائن ... کائن مع الخلق ...
... قال ابو علی دقاق البس مع الناس ما یلبسون ... و ... بالسر ...
... فی ترجمة الاحیاء باید که در خلوت ... و ... ذکر ...
اں

... قال ...
... اربعین لیلة و قال النبی علیه السلام من اخلص لله اربعین صباحا
ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه بدانکه بنای سلوک راه دین و وصول
بمقامات یقین بر خلوت و عزلت و انقطاع از خلق نهاده اند و جملگی
انبیا و اولیا در بدایت حال خلوت گزیده اند تا بمقصود رسیده اند چنانکه
عائشه رضی الله عنها روایت می کند در حق خواجه علیه السلام و بدایت حال
او که اول خلوت و عزلت را بر دل خواجه شیرین کردند بود و در روایت
می اید که در کوه حرا خلوت بطاعت و عبادت مشغول گشتی بیش از یک
هفته و دو هفته و نیز یک ماه در روایتی امده است و چون موسی را علیه
السلام استحقاق استماع کلام بی واسطه کرامت می کردند خلوت اربعین
می فرمودند که واذ واعدنا موسی اربعین لیلة ... اربعین را ...
است که ... استکمال خیرها که اعداد او ... و شستن ...
... اما این مهم ترست ... شرطهاست که اگر یک
شرط از ان مختل باشد مقصود کلی از خلوت بحصول نپیوندد و ...
عدد ... که ... شرطی از ان شرایط
خلوت ... ... اگر شرطی فرو گذارد ... مانند
اول شرط تنها بودنست در خانه خالی و مربع نشستن و روی بقبله
و ... ان نماز و غسل کردن به نیت مردن و خلوت ...
... انست که علم شریعت بقدر حاجت اموزد ... علم

۱۴۷

[illegible]

تفرج یحب بشی بعضی و بعضی را با عیب اینی بیدید اید و از خلق [illegible]

حس شود و یکی روی بجای رود و تبتل الیه تبتیلا دوم پیوسته بر دوام

وضو باشد که وضو [illegible] را کرا فتن راه شیطانست تا بر وظیفه

بر [illegible] وضو را نوریست که هر جا که اب وضو میرسد بدان نور

مشغول می شود و ان نور نقط ابدا ذ شیطانست الذی [illegible] که [illegible]

الوضوء سلاح المومن [illegible] الا [illegible]

فنایکه [illegible] ایة الذین یذکرون الله قیاما [illegible] و علی جنوبهم اشارت

بدوام ذکر است [illegible] تا [illegible] که در

خاطر اید از نیک و بد جمله لا اله الا الله [illegible] مگر [illegible]

الا [illegible] انکم [illegible] الله

بنفی خواطر است که حقیقت هر چه خاطر [illegible]

پدید اید باینک باید و این جمله [illegible] نقوش

غیب تا اینه دل از جمله نقوش خالی و صافی نگردد پذیرای نقوش

حداث غیبی و علوم لدنی نشود و [illegible] هدایت و [illegible]

ربانی و تجلیات صفات ربانی نگردد چنانکه در حق مریم رضی الله عنها

[illegible] و التی احصنت فرجها و نفخنا فیه من روحنا [illegible] دوام صوم

باید پر دوام روزه دارد که روزه را در قطع تعلقات [illegible]

[illegible] او [illegible] عالم [illegible] و [illegible] عیب اشنای ندارد و صورت

[illegible] از عالم شهادت [illegible] را دشمن [illegible] و توجه او [illegible] شیخ

اسباب [illegible] و هر دو دل شیخ [illegible] عالم حضرت [illegible] عالم [illegible]

غیب بدل شیخ فیضان فضل ربانی میرسد و از دل شیخ بدل مرید [illegible]

دل مرید بدل شیخ مددهای غیبی بدل مرید میرسد تا دل مرید [illegible]

[illegible] قوی کند و پرورش یابد انکه بتدریج [illegible] درجه

[illegible] فیض [illegible] ربانی بی واسطه شود که [illegible]

[illegible] باشد و لیکن در [illegible] شیخ [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] از دو راه [illegible] شناید و [illegible] و [illegible]

اید و یا [illegible] و [illegible] در حال [illegible] ولایت شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] طلبید که همت و نظر ولایت شیخ دفع [illegible]

[illegible] دفع میکند هشتم ترک اعتراض [illegible]

[illegible] ترک اعتراض بهای خوای انکه [illegible]

[illegible] و [illegible] و صحبت [illegible]

و [illegible] باشد و تسلیم کند و روی از [illegible] نگرداند و ترک

اعتراض [illegible] چنانکه از قول و فعل و حال و صفت او [illegible]

[illegible] کند و تسلیم تصرفات ظاهر باطن او باشد و [illegible]

۱۴۸

[illegible] که اگر [illegible]

ولایت [illegible] تا [illegible] ولایت [illegible] و [illegible]

ولایت [illegible] گردد و از اداب خلوت بسیار [illegible] ما [illegible]

بود که [illegible] و از اداب خلوت یکی تقلیل طعام است نه چندانکه

ضعیف [illegible] قوت شود ان مقدار که می باید که قوت مواظبت

[illegible] و مدام گفتن باقی باشد مثلا طعام [illegible] درم یا [illegible]

درم یا [illegible] درم بخورد و هر کسی را بمقدار قوت مزاج [illegible]

و [illegible] باید که [illegible] باشد تا خواب غلبه نکند و [illegible]

[illegible] از قلت طعام باکثرت [illegible] طعام [illegible] باید [illegible]

[illegible] در دل نخورد و لقمه [illegible] در [illegible] خورد

می خاید و در ان ذکر در دل میگوید تا [illegible] طعام

مشغول شود و چون نیم سیر شود دست از طعام [illegible]

و در طعام تکلف نکند تا [illegible] شود و از گوشت [illegible]

[illegible] نکند در هفته یکبار یا دو بار خورد [illegible] درم [illegible]

[illegible] طعام باز زد و دیگر در قلت خواب [illegible] تا [illegible]

[illegible] نکند مگر که از غلبات خواب [illegible]

[illegible] و وضوی تازه کند و دو رکعت [illegible]

و [illegible] و دل قوی دارد و [illegible] ولایت شیخ [illegible]

[illegible] بر زبان زانه و از [illegible] طلبید [illegible] لطف [illegible]

[illegible] و هر وقت که برای وضو یا نماز [illegible] و نماز جمعه [illegible]

اید باید که چشم در پیش دارد و [illegible] نگردد و دل و زبان از ذکر مشغول گردد

تا مستغرق شود و بدانکه کشف [illegible] را در [illegible] فایده [illegible]

اول انکه بر احوال خویش از زیادت و نقصان و [illegible] و وقفه و [illegible]

و فترت و وجد و شوق و [illegible] و رسیدگی و باز ماندگی اطلاع

[illegible] از منازل و مقامات راه و درجات و درکات علوی و سفلی

و باطل ان با خبر باشد زیرا که [illegible] خیال و [illegible]

[illegible] تا [illegible] و [illegible]

و سفلی و [illegible] و ملکی قلبی و روحی و [illegible] صفات ذمیمه [illegible]

[illegible] غالب بود از حرص و حسد و بخل و حقد و کبر و غضب و شهوت و [illegible]

[illegible] را در صورت حیوانی که ان صفت بر دل [illegible]

[illegible] که صفت حرص را در صورت موش و مور [illegible]

و دیگر حیوانات [illegible] و اگر صفت بخل غالب بود در صورت سگ و بوزنه

[illegible] و اگر صفت حقد غالب بود در صورت مار [illegible] و اگر صفت [illegible] غالب

بود در صورت گوسفند [illegible] و اگر صفت شهوت غالب بود در صورت

دراز گوش [illegible] و اگر صفت سبعی غالب بود از هر نوع سباع [illegible]

۱۴۹

[illegible] صور [illegible] تبدل [illegible]

تبدیل صفات [illegible] اگر ببیند که [illegible]

دانه که [illegible] عاقل شود و از زحمت ایشان ایمن [illegible]

و اگر آبهای صاف و روان و چشمها و حوضها و غدیرها و دریاها و [illegible]

خوش و روضها و بستانهای خوش و [illegible] صافی و جوار [illegible]

ی خشک و ماه و ستاره و آسمان صافی بیند این جمله صورت [illegible]

و معاملات وی است و اگر [illegible] عالمهای نامتناهی [illegible]

و [illegible] زمین و [illegible] و عالم بی رنگی [illegible]

و کشف [illegible] و [illegible]

و تجلی [illegible] آثار [illegible] و اگر [illegible]

ملکوت و [illegible] و عرش [illegible] و [illegible]

و عرش و کرسی [illegible] بیند در سلوک صفات ملکی [illegible] و وصول [illegible]

حمیده است و اگر در مشاهدات انوار [illegible] الغیب [illegible]

صفات الوهیت و الهامات و [illegible] و تجلیات [illegible]

ربوبیت در مقام فنا و بقا و وصول [illegible] حقیقت [illegible]

نوع احوال و وقایع شمه نموده اند باقی را هم برین قیاس باید کرد

فایده آنکه وقایع دلی و روحی و ملکی نیک با ذوق باشد [illegible]

از [illegible] و شوقی و قوتی پدید آید که بدان ذو[illegible]

غالب از صورت [illegible] وقایع [illegible] بود چنانکه [illegible] در خدمت خواجه ابو

یوسف همدانی قدس الله روحه [illegible] احمد [illegible] شیخ ا

حمد غزالی بود در خانقاه با [illegible] بود در میان [illegible] از خود

غایب شد چون با خود آمد گفت این ساعت پیغامبر علیه السلام را دیدم که

آمده بود و لقمه در دهان من نهاد خواجه یوسف رحمه الله فرمود که تلک خیالات

تربی بها اطفال الطریقة گفت این خیالها باشد که اطفال را ابتدای [illegible]

[illegible] فایده آنکه از بعضی مقامات سایر را [illegible] مرید [illegible] تصرف [illegible] وقایع غیبی

عبور نتواند کردن و در [illegible] به مقام [illegible] از این

این [illegible] است که [illegible] وجود [illegible] و سلوک [illegible] صفات شد

نفسی و دلی و روحی بود ممکن است که [illegible] و کلی [illegible]

[illegible] از آن مقام [illegible] از بند آنکه

[illegible] که [illegible] دیگر پدید آورد [illegible] راه [illegible]

و هستی تصرف [illegible] تواند بود [illegible] وقایع که از فیض ولایت شیخ [illegible]

[illegible] از تجلیات صفات خداوندی فنا بخشی بود و [illegible]

[illegible] حاصل [illegible] حقیقی که مطلوب و مقصود است [illegible] شیخ او را [illegible]

۱۵۰